

نقاش: آرغوان خانی - نام اثر: همه هستی من



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال

- + جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
- + امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
- در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- + حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

(408) 332-5885

شان انصاری

مشاور سرمایه گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در پی اریا

با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com



DRE #01088988

SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره‌ی مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی‌اریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

Expertise You Need, Results You Can Count On!



SOLD - Represented Seller
Portola Valley



SOLD - Represented Seller
Saratoga



SOLD - Represented Seller
Santa Clara



SOLD - Represented Buyer
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer
Oak Drive, Menlo Park

Shawn Ansari, Realtor
MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate

(408) 529-4574

www.shawnansari.com

Shawn.Ansari@Compass.com

DRE: 01088988

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

COMPASS

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

وکیل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

آزادی سرکوب: سرکوب آزادی

صادق تیزکار

سرکوب آزادی به طور کلی، جزو حقوقی است که نظام‌های نامشروع برای خود و طرفداران‌شان محفوظ نگه می‌دارند. سرکوب آزادی «بیان» هم جزو این حقوق خودساخته است. در این نظام‌ها همیشه به طور مستقیم و غیرمستقیم به مردم القاء می‌شود که هرگز خلاف توقع حکومت نگویند و رفتار نکنند و حتی نیندیشند، اما آنچه حکومت از آنها توقع می‌برد را آزادانه بگویند و بکنند و نشخوار کنند. و اگر کسی این درس را خوب یاد نگیرد یا یادش برود، (مثل بقیه درس‌ها) به او یادآوری می‌شود، و اگر بر این تنبلی اصرار بورزد یا به راه راست هدایت نشود، خودش را درس عبرتی می‌کند برای بقیه «تنبلی‌ها». سرکوب آزادی ممکن است در نص قانون اساسی کشور باشد یا نباشد. فرقی هم نمی‌کند. چون «قانون حاکم» لزوماً

همان قانون مکتوب نیست، بلکه می‌تواند درست خلاف آن هم باشد. قانون حاکم قانونی است که در عمل اجرا می‌شود، و می‌تواند کاملاً «نا نوشته» باشد. در حقیقت در این گونه کشورها قانون حاکم نیست، حاکم قانون است، و منویات حاکم به انحاء صریح و

غیر صریح به اذهان عمومی القاء می‌شود. برای همین مثلاً در جاهایی مثل ایران اسلامی، خفه کردن صدای مردم جزو «قوانین حاکم» یا قانون نانوشته است.

روی دیگر سرکوب آزادی، آزادی توحش است: عدم آزادی بیان در نظام‌های نامشروع، به معنای عدم آزادی دروغ‌گویی و لجن‌پراکنی و رجز خوانی علیه «دشمنان» خیالی نیست. مثلاً در ایران می‌توان علیه آزادی و آزادیخواهان و فعالان حقوق بشر، هر دروغ و مزخرفی را بافت و پراکند. کیهان و فارس و بقیه رسانه‌های رژیم همین کار را می‌کنند. آزادی بیان در کشورهای آزاد همچنین به معنای آزادی حرف زدن و حق گوش نکردن یا دریافت نکردن پیام دیگران هم هست. اما در ایران از این خبرها نیست. چون بلندگوهای پر سر و صدای حکومت به هزاران طریق مختلف آماده کر کردن شما هستند. در جمهوری اسلامی همیشه عوعوی سگان بخش لاینفک زندگی مردم بوده است. تلویزیون، رادیو، نشریات، بلندگوهای مساجد و اماکن، مراسمات مذهبی وحشیانه و غیره، عربده‌کشی و پارس کردن از مظاهر رژیم است. خمینی هم از قدیم این کار را می‌کرد، و اخلاف و اذباب او به انحاء دیگر می‌کنند.

در ایران جمهوری اسلامی، شما کاملاً آزادید وحشیانه به انسان‌ها و مظاهر «نامطلوب» حمله کنید، چه لفظی چه جسمی. هیچ مرزی برای خشونت علیه مردم نیست و ناتوانی در سرکوب آزادی، یکی از نشانه‌های بی‌عزضگی در رژیم محسوب می‌شود. یک شیوه



موثر برای سرکوب آزادی بیان، توسل به بیان سرکوبگرانه است. دروغ بافی، لجن پراکنی، توطئه پردازی، انگ زدن، بدنام‌سازی و هر نوع رفتار مرعوب کننده، نوعی بیان سرکوب است. از جمله صدور فتوای قتل، تهدید، ترور، و ضعیف‌کشی در داخل.

سرکوب ارزش اجتماعی است: مهم نیست در قانون چه آمده، وقتی در جامعه رشد می‌کنید، بر اساس قانون نانوشته و نظام مجازات و پاداش، یاد می‌گیرید ارزش‌ها و اخلاقیات و احکام «واقعی» کدامند. مثلاً به شما القاء می‌کنند که «آدم بودن» ضد ارزش است و توحش و گاز گرفتن و پارس کردن جزو بهترین دستاوردهای زندگی است.

سرکوب آزادی هم به طور کلی جزو ارزش‌های اجتماعی محسوب می‌شود. وقتی در نظام سرکوب بزرگ می‌شوید از شما توقع می‌رود برخی چیزها را ابتدا در خودتان سرکوب کنید، بعضی را کمتر، بعضی‌ها را بیشتر، بعضی‌ها را کامل. وقتی سرکوب در شما نهادینه شد، آن وقت می‌توانید دیگران را هم سرکوب کنید. برای پارس کردن و گاز گرفتن باید هار بودن را یاد گرفت. در جامعه آزادخواه به کودکان یاد می‌دهند آزادی ارزش اجتماع است و وقتی بزرگ شد این طرز فکر را از او توقع دارند. در ایران و افغانستان یاد می‌دهند سرکوب ارزش جامعه است، و عربده‌کشیدن و پارس کردن و گاز گرفتن را توقع دارند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حک و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار - فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	اخبار
صفحه ۵	نامه های شگفت انگیز... (بهرام فره وشي)
صفحه ۶	طنز و مذهب (حسن جوادی)
صفحه ۷	میرزا آقاخان کرمانی (ایرج پارسى نژاد)
صفحه ۸	رنگ (م. استوار)
صفحه ۹	آگهی
صفحه ۱۰	ولتر (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	تاریخ روابط سیاسی ایران... (هما گرامی فره وشي)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	آگهی
صفحه ۱۵	اخبار
صفحه ۱۶	نقد و برسی فیلم (میثم کریمی) - اخبار
صفحه ۱۷	اخبار
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	آگهی
صفحه ۲۱	زندگی با طعم عشق و آرامش (مریم حجتیان)
صفحه ۲۲	اخبار
صفحه ۲۳	اخبار
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	علی بی حیا (سیروس مرادی)
صفحه ۲۸	اخبار
صفحه ۲۹	اخبار
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	نگاهی به تاریخچه همجنس گرایی (منیژه مغیثی)
صفحه ۳۳	ای. اف. تی چیست؟ (مریم سالاری)
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	نیازمندبها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	حکایت رضا (میلاد رضایی کلانتری)
صفحه ۳۷	ماموریت پاکستان (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	آگهی
صفحه ۳۹	اخبار
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	اخبار
صفحه ۴۲	این سلام مادرمده (رسول پرویزی)
صفحه ۴۳	نوشته های پراکنده (عبدالله خسروی)
صفحه ۴۴	بچه های طلاق (ادوارد تایبر)
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	داستان
صفحه ۴۸	اخبار
صفحه ۴۹	اخبار
صفحه ۵۰	اخبار
صفحه ۵۱	دنباله مطالب
صفحه ۵۲	دنباله مطالب
صفحه ۵۳	دنباله مطالب
صفحه ۵۴	دنباله مطالب
صفحه ۵۵	دنباله مطالب
صفحه ۵۶	دنباله مطالب
صفحه ۵۷	دنباله مطالب
صفحه ۵۸	دنباله مطالب
صفحه ۵۹	دنباله مطالب
صفحه ۶۰	انگلیسی



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ *Funeral Services* ◆ *Immediate Need* ◆ *Pre Planning* ◆ *Burial Services* ◆ *Cremation Services*



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ *Prearranging freezes the cost at today's prices* ◆ *Payment plans are available*

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

انگلیسی (408) 791-1431

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124



جمله دو عضو حکومتی آن در روزهای تایید این واکسن مبالغه‌گفتی پول دریافت کرده‌اند. همچنین دو شرکت نزدیک به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در پروژه برکت مشارکت کردند. این در حالی است که نجفی در نامه‌اش به وزیر بهداشت هشدار داده بود که در «شورای

تصمیم‌گیری هیچکس از افراد نباید تعارض منافع اقتصادی/مالی در تصمیم‌گیری داشته باشد.» مدیران برکت و مقامات کنونی و سابق وزارت بهداشت درخواست‌های واشنگتن‌پست برای مصاحبه را رد کردند و به پرسش‌های ارسال‌شده پاسخی ندادند. **وعده‌های توخالی:** پس از شیوع کرونا در ایران، شهروندان ایرانی دولت را به سوءمدیریت و سرپوش گذاشتن بر آمار واقعی جانباختگان متهم کردند. طبق این گزارش، تحریم‌های آمریکا علیه ایران تلاش‌ها برای مهار همه‌گیری کرونا را دشوارتر کرده بود. در همین راستا، جمهوری اسلامی در چندین برنامه بین‌المللی توزیع واکسن میان کشورهای کم‌درآمد فقیر از جمله «کوواکس»، مشارکت کرد. اما سازمان‌های غیرانتفاعی و بخش خصوصی ایران که در تلاش برای دستیابی به واکسن ضدکرونا خارج از کوواکس بودند، به دنبال فتوای خامنه‌ای مبنی بر ممنوعیت واردات واکسن‌های آمریکایی و بریتانیایی با دشواری‌های عمده‌ای مواجه شدند.

همزمان با فتوای خامنه‌ای، ستاد اجرایی فرمان امام تحقیقات برای تولید واکسن داخلی را شدت بخشید. برکت که بازوی واکسن‌ساز ستاد است، مالک ۱۴ درصد از بازار داروسازی ایران است. به گفته محمد نیری، استاد حقوق در دانشگاه کنت بریتانیا، رهبر ایران بر دارایی‌ها و بودجه ستاد، «قدرت مطلقه» دارد. امیر افخمی، استاد دانشگاه جرج واشنگتن و کارشناس بهداشت ایران، معتقد است خامنه‌ای تمایل زیادی دارد که خود را پیروز رویارویی با کرونا نشان دهد و علاوه بر آن، سود مالی و قدرت مالی برای خامنه‌ای فراهم می‌کند.

تجربه نزدیک به صفر: اگرچه سابقه ایران در تولید واکسن به اوایل دهه ۲۰ میلادی باز می‌گردد، اما برکت تجربه بسیار اندکی در زمینه تحقیقات و تولید واکسن داشت و شرکت شفا، زیرمجموعه برکت، تا قبل از سال ۲۰۲۰ هیچ تجربه‌ای در زمینه واکسن نداشته است. مینو محرز، دانشمند برجسته ایرانی در زمینه اچ‌آی‌وی/ایدز، در توضیح دلیل پذیرش درخواست کار برای شرکت شفا به واشنگتن‌پست گفته است می‌خواست به مردم ایران بگوید واکسن برکت ایمن است. هم زمان انستیتو پاستور ایران نیز با انستیتو فینلای کوبا در حال تولید یک واکسن ضد کرونا بود و در این زمینه از برکت پیشی گرفته بود. اما زمانی که برکت و پاستور از سازمان غذا و داروی ایران درخواست کردند مجوز استفاده اضطراری از واکسن‌شان را صادر کند، مینو محرز رسماً از این سازمان خواست با دادن مجوز به برکت موافقت کند. یک روز پس از این سخنان خانم محرز بود که آقای نجفی با ارسال نامه به وزیر بهداشت به وی یادآور شد واکسن هیچ کدام از دو شرکت فاز ۳ را طی نکرده و به ویژه واکسن برکت حتی داده‌های فاز دوم آزمایشی‌اش را نیز تحویل نداده است. با این وجود، سعید نمکی مجوز استفاده اضطراری از برکت را صادر کرد و پس از مخالفت اولیه نهایتاً مجوز استفاده از واکسن مشترک انستیتو پاستور و شرکت کوبایی نیز صادر شد.

پادشاه‌ها و پرداخت‌های برکت: همزمان با تلاش‌های برکت برای تولید واکسن و اخذ مجوز استفاده از آن، دو عضو هیئت مدیره آن در قلب دستگاه بهداشت عمومی ایران قرار گرفتند. حمیدرضا جمشیدی، رئیس هیئت مدیره شفا، در سال ۲۰۱۸ به هیئت مدیره برکت پیوست و طبق اسناد این شرکت، در مارس سال ۲۰۲۰ و در عین حفظ سمت‌هایش در این شرکت، دبیر کارگروه مبارزه با کرونا بوده است.

همچنین نصرالله فتحیان، عضو باسابقه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در مارس ۲۰۲۰ از سوی وزیر بهداشت در مسئولیت هماهنگی میان کارگروه مبارزه با کرونا و وزارتخانه‌های دولت منصوب شد، مشاور وزیر بهداشت نیز بوده است. جمشیدی، فتحیان، و سه عضو دیگر هیئت مدیره برکت در ژوئن ۲۰۲۱ پاداشی در حدود ۲۱ هزار دلار دریافت کرده‌اند. همچنین شفا ۸۰۰ هزار دلار به ماهان‌ایر به دلیل انتقال دستگاه‌های تولید واکسن پرداخت کرده است. ماهان‌ایر به اتهام جابجایی تسلیحات نظامی، اعضا و بودجه‌های سپاه پاسداران تحت تحریم ایالات متحده قرار دارد.

واکسن ضد کووید «برکت»، تایید شده نبود!

واشنگتن‌پست

روزنامه واشنگتن‌پست در مقاله‌ای تحلیلی به بررسی رویکرد ایران در برابر همه‌گیری کرونا به ویژه رویکرد تسریع استفاده از واکسن تایید نشده برکت از سوی مقامات جمهوری اسلامی پرداخته است. به گزارش صدای آمریکا، در ابتدای این مقاله، نامه فرید نجفی، معاون تحقیقات و فناوری وزارت بهداشت به سعید نمکی، وزیر بهداشت، درباره «تصمیم خطیر و تاریخی» اجازه مصرف عمومی واکسن برکت بدون طی شدن فاز ۳ کارآزمایی بالینی اشاره می‌شود که به گفته وی «آینده اعتماد عمومی به نظام سلامت را رقم خواهد زد.» اما این واکسن به دلیل نزدیکی شرکت برکت به بیت علی‌خانه‌ای کمتر از یک هفته بعد به تایید وزارت بهداشت رسید و بدون طی فاز ۳ که در آن کارایی و تأثیرات جانبی آن شناسایی می‌شد، در اختیار عموم قرار گرفت.

به گزارش واشنگتن‌پست، تایید (بدون طی مراحل) برکت نشان داد چگونه دولت نامستول جمهوری اسلامی سیاست‌هایی را دنبال می‌کند که به نفع هیئت حاکمه این «رژیم» و در تعارض با منافع عامه مردم است. تایید این واکسن سودآور برای علی‌خانه‌ای در حالی اتفاق افتاد که او واردات واکسن‌های غربی را ممنوع کرد و واردات دیگر واکسن‌ها نیز با تأخیر مواجه شد. همزمان یک واکسن داخلی دیگر نیز در مراحل آزمایشی بود، اما واکسن برکت تحت حمایت بیت‌خانه‌ای جلو صف انداخته شد.

تا اوایل زمستان امسال تنها نصف دُزهای وعده داده شده این واکسن یعنی حدود ۲۵ میلیون دُز تولید شد. علاوه بر این، اگر چه شاهدهی دال بر مضر بودن این واکسن در دسترس نیست، به نظر می‌رسد تأثیر آنچنانی نیز در کنترل همه‌گیری کرونا نداشته و غالب ایرانیان در نهایت واکسن‌های چینی دریافت کردند.

در یک دوره ۱۲ ماهه، ۱۰۰ میلیون دلار از بودجه دولت به واکسن برکت اختصاص یافت و سود خالص شرکت طی سال مالی ایرانی نسبت به سال پیشتر دو برابر شد. همچنین شرکت تابعه برکت که این واکسن را تولید کرد، شاهد افزایش ۲۰ برابری سود خالص سالانه خود نسبت به سال گذشته بود. بر اساس صورت‌های مالی برکت و افشاکاری‌هایی که واشنگتن‌پست به آنها دسترسی پیدا کرده، هیئت مدیره از



شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت‌ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی

برای اشخاص و شرکت‌ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

است. من شما را مامور می کنم که فردا صبح تمام افسران آنها را توقیف کنید و آنها را به زندان بکشید و بر زندگی هیچ یک از آنها که در برابر شما مقاومت کند نبخشاید. منظور من امنیت شخص خودم است و مراقبت از جان خود را فقط به شما می سپارم. سرداران افغان که از این نشانه جدید احترام و اطمینان محظوظ شده بودند، بازگشتند و سربازان خود را تحت سلاح قرار دادند.

این فرمان آنچنان پنهان نماند که افشاء نشود. توطئه گران از آن باخبر شدند. محمدقلی خان که در همه جا جاسوس داشت، صالح خان را خبر کرد. این دو سردار بوسیله دست خطی که امضاء کردند، متعهد شدند که همدیگر را ترک نکنند و در همان شب، دشمن مشترک خود را که روز بعد را برای مرگ آنان تعیین کرده بود به هلاکت رسانند و این موضوع فقط با ۶۰ نفر از افسرانی که بیشتر طرف اطمینان بودند در میان گذاشته شد و به آنها گفته شد که این انتقامجویی همانقدر که به سود پیشنهاد کنندگان آن است، به سود آنان نیز هست زیرا که افغان ها فرمان دارند که فردا صبح همه آنها را توقیف کنند. همه آنها دست خط را امضاء کردند و وعده کردند که در ساعت مقرر برای اجرای آن حاضر باشند و این ساعت موقع غروب ماه بود یعنی در حدود دو ساعت پس از نیمه شب. بی صبری در انتظار و یا میل به اشتها خویش، موجب شده بود که پانزده یا شانزده تن از هم پیمانان، پیش از موعد مقرر به وعده گاه کشیده شوند. آنان به محوطه خرگاه شاهی داخل شدند و آنچه را که در معبر خویش مانع عبور یافتند، گسستند و شکستند. آنها تا جایی که شاه نگون بخت خفته بود، نفوذ کردند. صدایی که در موقع داخل شدن آنها ایجاد شده بود، او را از خواب بیدار کرد. وی با آوایی وحشت آور فریاد برآورد: «کیست؟ شمشیر من کجاست؟ اسلحه مرا بدهید.» با فریاد او توطئه گران وحشت زده شدند و عقب رفتند، ولی هنوز چند قدمی به عقب برنداشته بودند که دو سر کرده توطئه پیش آمدند و به آنها اطمینان بخشیدند و آنان را مجبور کردند که با ایشان بازگردند. تهماسب هنوز لباس نپوشیده بود. محمدقلی خان نخست پیش دوید و ضربه سنگین شمشیری به او زد که وی را بر زمین افکند، دو یا سه تن دیگر نیز بر او شمشیر زدند. شاه نگونبخت که در خون خود شناور بود کوششی کرد تا برخیزد ولی نیرویش یاری نکرد و فریاد کشید: «چرا مرا می کشید؟ مرا نکشید، هرچه دارم مال شماست.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۷



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش پنجاه و هشتم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

برای این جنگ دستور داد که لوله های بزرگ توپ و همچنین توپ های کوچکتر که حمل آنها آسان تر باشد، بریزند. کردان با نزدیک شدن وی به کوهستان عقب نشستند و دشت را برای او آزاد گذاشتند. سپاه همواره به موازات سلسله صخره هایی حرکت می کرد که مانع دسترسی به کلات هستند. وی در ۱۹ ژوئن در نیم فرسنگی قوچان اردو زد. به نظر می رسید که وی از مصیبتی که در اینجا در انتظار او بود یک نوع پیش حسی داشت. مدت چند روز بود که دستور داده بود در حرم خودش، یک اسب آماده زین و افسار کرده، نگاهدارند. وی کوشید که به کلات خود بگریزد. افراد گارد او آگاه شدند و به وی گفتند که خدمتگزاران وفادار او هستند و با وی علیه همه دشمنان او خواهند جنگید و هیچ یک از آنان وی را ترک نخواهد کرد. بنابراین وی متقاعد شد و بازگشت. او می دید که مدتی است توطئه ای علیه زندگی اش در شرف تکوین است ولی عاملان این توطئه را نمی شناخت. از تمام بزرگان دربارش، محمدقلی خان که از بستگانش بود و صالح خان از همه ناراضی تر و پر جوش و خروش تر بودند. اولی رئیس گارد او و دومی ناظر کاخ شاهی بود. از دومی زیاد واهمه نداشت زیرا مسئولیت و کار او طوری بود که هیچ نوع اقتدار و قدرتی بر لشکریان نداشت ولی از دیگری می ترسید زیرا مردی جنگی و ارزشمند بود که مورد احترام همگان بود و در میان افسران اعتباری داشت. سوءظن وی بر او افتاد و مصمم شد که بر او پیشدستی کند.

وی در اردوی خود یک گروه چهار هزار نفری از سربازان افغان داشت. این لشکریان خارجی نسبت به او کاملا فداکار بودند و دشمن سپاهیان ایرانی بودند. در شب ۱۸ تا ۲۰ ژوئن، همه روسای آنها را احضار کرد و به آنها چنین گفت: «من از گاردهای خود ناراضی هستم. دلیری شما و دلبستگی شما به من، بر من آشکار

دکتر فتانه هوشداران کایروپراکتر

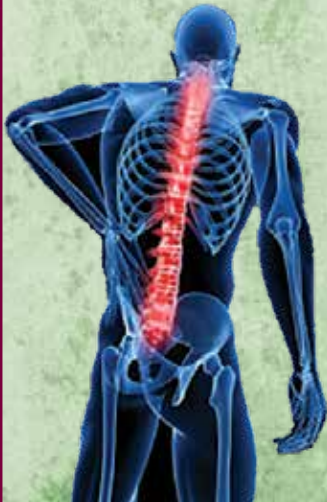
تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی،
صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز
Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



Fataneh Hooshdaran, D.C.



♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050

طنز و مذهب

بخش آخر
دکتر حسن جوادی

چرند پرند دهخدا با نثر گیرا، ساده و بی نظیر یکی از آثار درخشان طنز فارسی است. دهخدا مانند صابر و جلیل ممدقلی زاده موضوعات زیادی را پیش می کشید و انتقاد از خرافات و عایدنمایی که قصدشان سوءاستفاده از خوش باوری مردم بود، بیش از همه در مقالات او به چشم می خورد. به طور کلی از لحاظ سبک و شیوه هنری، آفریدن تیپ ها و کاراکترها، انتخاب عرصه و محیط مناسب، آراستن پیکره داستان و پروراندن مطلب و نتیجه گیری شابهت زیادی بین نوشته های دهخدا و مقالات جلیل ممدقلی زاده مدیر ملانصرالدین وجود دارد. (۱)

آرین پور در از صبا تا نیما (۲) دو مثال جالب از هر دو داده که موضوع را به خوبی نشان می دهد. ممدقلی زاده در مقاله «آزادی در ایران» یک کارگر ایرانی را نشان می دهد که برای کار به باکو رفته است و وقتی که مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را صادر می کند، کنسول ایران تمام ایرانیان را جمع می کند و این مژده بزرگ را به آنان می دهد. کارگر بیچاره که محمدعلی نام دارد، می شنود که کنسول «تمام همشهری ها را دعوت کرده و فردا سهم آزادی هر کس را به خود خواهد داد و آنقدر ذوق زده می شود که تصور می کند دیگر دوره بدبختی او و امثال او پایان یافته است. محمدعلی توسط نامه نویس دوره گرد نامه ای به ایران نویسانده خواهش می کند که سهم او را از مشروطه فوری بفرستند! قهرمان داستان نمونه بارزی است از مردم بی سواد و بی اطلاع و ستم دیده آن روزگار و نا آشنا به وضع دنیا. در چرند پرند دهخدا آزادخان کردی شخصیتی است شبیه محمدعلی، و دهخدا از دیدگاه ساده لوحانه او ریاکاری ملایان و آخوندهای دروغین را زیر سؤال می برد. آزادخان کردی پسر بچه کردی است که تازه به شهر آمده و ناظر حوادث مختلفی است که در همه آنها مردم می گویند «دین رفت» و آخر حیران می ماند که بالاخره دین چه بود. در کتاب نوشته بوده: «آدم باید دین داشته باشد، هر کس دین ندارد به جهنم می رود». یارو از آخوند می پرسد: «دین چه چیز است؟» - «اسلام».

و بعد آخوند حرف هایی به او یاد می دهد و می گوید این ها دین اسلام است. اما بعد که بزرگ شده و به خانه امام جمعه رفته می بیند که وقف مدرسه مروی را میرزا حسن آشتیانی از امام جمعه گرفته و مردم در آنجا ازدحام کرده می گویند دین رفت! و یارو معطل می ماند که چطور دین رفت! در شاه عبدالعظیم می شنود که طلاب جمع شده می گویند دین رفت! و می فهمد که احمد قهوه چی را سالارالدوله به عربستان خواسته و پسر میرزا حسن طلاب را فرستاده که او را از شاه عبدالعظیم برگردانند.

بعد پیش سمساری، که دختر خوشگلش را از خانه شوهر ربوده و صیغه اش را خدیجه مطرب برای عین الدوله برده است، نوکر می شود و از سمسار می شنود که دین رفت! و وقتی که تیول برگشته و در مواجه و مستمری گفتگو بوده، باز می شنود که می گویند دین رفت! آن وقت سرگردان می ماند که آیا دین کدام یک از این هاست! آن است که آخوند مکتبی گفته، یا ملک وقف است، یا احمد قشنگ قهوه چی، یا صیغه و دختر سمسار است، یا تیول و مستمری و موجب است یا چیز دیگر؟ (۳)

در این مقاله، انتقاد دهخدا سه جنبه دارد. اولاً از نادانی و بی خبری مردم، حتی از مسائلی فوقالعاده اساسی چون دین، و ثانیاً از ریاکاری کسانی که مسئولیت ارشاد آنان را به عهده دارند انتقاد می کند. ثالثاً دهخدا به شیوه رمان های پیکارسک قهرمان داستان خود را در اقشار مختلف اجتماع می گرداند، او را یک طلبه، شاگرد یک سمسار و غیره می کند و با این وسیله تصویر جالبی از آشفستگی وضع اجتماعی و پای بند نبودن مردم به اصول دین و اخلاق ترسیم می کند.

سیداشرف گیلانی که اشعار صابر را به فارسی ترجمه و در روزنامه مشهور خود «نسیم شمال» چاپ می کرد، میانه خوبی با سنت گرایان قشری نداشت، و اشعار زیادی در انتقاد از آنها سروده است. من در فصول آینده مفضلاً درباره او بحث خواهم کرد، در اینجا فقط به نقل از یک شعر او بسنده می کنم که «خطاب به فرنگیان» نام دارد:

ای فرنگی ما مسلمانیم جنت مال ماست در قیامت حور و غلمان، ناز و نعمت مال ماست
ای فرنگی اتفاق و علم و صنعت مال تو عدل و قانون و مساوات و عدالت مال تو
نقل عالم گیری و جنگ جلادت مال تو حرص و بخل و کینه و بغض و عداوت مال ماست
خواب راحت عیش و عشرت ناز و نعمت مال ماست

ای فرنگی از شما باد آن عمارات قشنگ
با ادب تحریر کردن آن عبارات قشنگ
خواب راحت عیش و عشرت ناز و نعمت مال ماست
جهل بی جا شور و غوغا فحش و تهمت مال ماست
گر زنی بی سیم از دریا به ساحل تلگرف
گر کنی خلق گرمافون و سیماتوگراف
ور نمایی بهر خود از اطلس و مخمل لحاف
سندس و استبرق اندر باغ جنت مال ماست
خواب راحت عیش و عشرت ناز و نعمت مال ماست
ای فرنگی کشتی جنگی دریایی ز تو
راه آهن علم طی الارض صحرائی ز تو
در هوا با زور (زپلین) عرش پیمایی ز تو
در زمین بیماری و جهل و فلاکت مال ماست
خواب راحت استراحت عیش و عشرت ناز و نعمت مال ماست
اختراعات جدید و علم و صنعت زان تو
از زمین بر آسمان رفتن ز همت زان تو
مکتب و تشویق بر اطفال ملت زان تو
غوطه خوردن اندرین دریای ذلت مال ماست
خواب راحت استراحت جهل و غفلت مال ماست
آن شنیدستم حسین کرد با جنگ و نبرد
شد روان از اصفهان هندوستان را فتح کرد
در فرنگستان کجا دارد چنین شیران مرد
رستم و گودرز یل با آن شجاعت مال ماست
خواب راحت استراحت ناز و نعمت مال ماست
گرچه در ظاهر مسلمانیم باطن کافریم
منکر حق خصم دین غافل ز روز محشریم
مال موقوفات را چون شیر مادر می خوریم
با وزیران گفتگوی رمز و خلوت مال ماست
باغ رضوان حور غلمان ناز و نعمت مال ماست
شیخ عبدالقادر از تو شافعی از ما بود
مالک از ما حنبل از ما یافعی از ما بود
بو حنیفه بوحریره رافعی از ما بود
اختلاف اعتقادات جماعت مال ماست
خواب راحت عیش و عشرت اسب و خلعت مال ماست (۴)

در اشعار شعرایی چون بهار، عشقی، عارف، نیما و دیگران موضوع تظاهر و ریاکاری در مذهب و انتقاد از تعصب جاهلانه و خرافاتی که عوام الناس به اسم دین به آنها می گروند، بارها تکرار می شود. شاید بهتر باشد برای اجتناب از اطبان به دو مثال از بهار که خود شخص معتقدی بود ولی با ریاکاری و تعصب کورکورانه سخت مخالفت می ورزید، بسنده کنیم. «جهنم» نام یکی از قصاید قدیمی بهار است که طی آن با لحنی بسیار شوخ و طنزآمیز تصویری خوفناک و در عین حال خنده آور از دوزخی که متشرعان شرح می دهند ترسیم می کند و از قول آنان می گوید: «دنباله مطلب در صفحه ۵۸»

دکتر فرانک پورقاسمی
متخصص و جراح پا

♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Hammer Toe, Bunion, Callus, Corn
♦Foot related diseases
♦Heel Pain & Ingrown Toe Nail
♦Sports Medicine & Injuries
♦Ankle Arthroscopy
♦Pediatric Foot Diabetic Foot Care
♦Skin & Nail Conditions
♦Flat Feet & Orthotics

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

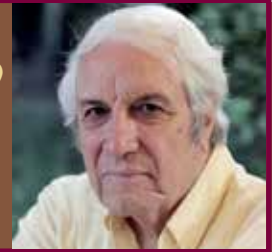
14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

اما گذشته از منظومه نامه باستان، در پی گفتار آن میرزا آقاخان مقاله ای در نقد سبک شعر فارسی و دفاع از اثر خود نوشته که از نظر تحقیق در نظریات نقد ادبی میرزا آقاخان اهمیت بسیار دارد. ازین رو بخشی از آن را نقل می‌کنیم: «شاید بعضی از ارباب کمال و ادبای فرخنده فال ایران بنده را مورد بحث قرار داده در مقام اعتراض بگویند که این چه اسلوب سخن سرایی و چه طرز شعر و شاعری است که برخلاف جمهور شعرای ایران از دایره ادب و معقولیتی که لازمه کاسه لیسان مَبْتَصص است خارج شده طریق مستقیم سلامت را که مدهانه و چاپلوسی باشد کنار نهاده این طور راست و جدی سخن می‌گوییم؟ جواب عرض می‌کنم: باید درختان را از میوه‌ها شناخت و امور را از نتایج تمیز داد. در تاثیر و خلاقیت کلام فصحا و بلغای متقدمین ایران سخنی نیست و در آبداری و لطف اشعار ایشان حرفی نمی‌رود. شوخ و شنگی اشعار متاخرین هم قولی است که جملگی برآند، ولی باید ملاحظه نمود که تاکنون از آثار ادبا و شعرای ما چه نوع تاثیر به عرصه ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشانده اند چه ثمر بخشیده و تخمی که کشته اند چگونه نتیجه داده است؟ آنچه مبالغه و اغراق گفته اند نتیجه آن مرکوز ساختن دروغ در طبایع ساده مردم بوده است. آنچه مدح و مدهانه کرده اند نتیجه آن تشویق وزرا و ملوک به انواع رذایل و سفاهت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده اند ثمری جز تنبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است. آنچه تعزل گل و بلبل ساخته اند نتیجه ای جز فساد اخلاق جوانان و سوق ایشان به ساده و باده نبخشوده است. آنچه هزل و مطایبه پرداخته اند فایده ای جز شیوع فسق و فجور و رواج فحشا و منکر نکرده است. اگر ما در تاریخ شعرای اسلام و ممدوحین ایشان نظر کنیم خواهیم گفت اشعار و مدایح ابونواس و امثال او بود که خلفای عباسی را به بطالت شرب قهوات و نَوْمِ صَحَوَات و مفساد دیگر انداخت. قصاید عنصری و رودکی و فرخی و امثال آنها بود که سامانیان و غزنویان را تباه و منقرض ساخت. عرفان و تصوفات لاهوتی شیخ عراقی و مغربی و امثال ایشان بود که این همه گدای لالابالی و تنبل و بیعبار تولید نمود. مدهانات انوری و ظهیر و رشید و کمال بود که چنان سلاطین ستمکاره نابکار مغرور پدید آورد. ایات عاشقانه سعدی و همای و امثال ایشان بود که به کلی اخلاق جوانان ایران را فاسد ساخت. هزلیات و مطایبات سوزنی و سنایی و دیگران بود که فسق و فجور را به این درجه رواج داد. اغلاقات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزا مهدی خان صاحب و صاف را به تعسفات بیهوده افکند. دنباله مطلب در صفحه ۵۷»

میرزا آقاخان کرمانی

بخش سوم

دکتر ایرج پارسی نژاد



گفتن و نوشتن: عنوان سلسله مقاله هایی فن است که میرزا آقاخان در چند شماره از روزنامه فارسی اختر، که در استانبول منتشر می‌شده، نوشته است. در نخستین مقاله به تعریف فصاحت و بلاغت پرداخته (۱) و در مقاله بعدی مباحثی دیگر از معانی و بیان فارسی مانند «سهل و ممتنع» و «حداعتدال سخن» را مطرح کرده است. غرضش را از نوشتن این مقالات چنین بیان می‌کند: «گرچه ما مقصود نداریم در این مقاله فنون سخن پردازی را بلاطراف شرح و بسط دهیم، ولی به طور اجمال هم از او نشاید گذشت که طایفه ای بر عجز نویسنده حمل نمایند. لاجرم بعضی مراتب آن را در لباسی که متکلمان را به کار آید به طور مختصر یاد می‌نمایم تا خوانندگان بی بهره نمانند.» (۲)

مطالب مقالات «فن گفتن و نوشتن» تا شماره یازدهم از سال شانزدهم روزنامه اختر ادامه می‌یابد و در آن به شرح اصول و معانی و بیان کلاسیک علمای بلاغت ایرانی و اسلامی می‌پردازد. در این مقالات جز تعریف اصطلاحات قدیم معانی و بیان هیچ نکته تازه ای دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد که میرزا آقاخان در زمان نوشتن این مقالات هنوز در تاثیر همان اصول مدرسی قدیم ادبی بوده و به تجدد فکری دست نیافته است. **نامه باستان:** اثری است منظوم در تاریخ ایران پیش از اسلام که میرزا آقاخان به تقلید شاهنامه فردوسی در ۱۳۱۳، در سالی که در طرابوزان تبعید بود، سروده است. (۳) این اثر از نظر هنر شاعری ارزش چندانی ندارد. خودش هم به روشنی می‌گوید که طبع شعر ندارد و غرض شاعری در کارش نیست. (۴) گویا او پس از آگاهی از پژوهش‌های تازه تاریخی و آشنایی با فرهنگ ایران باستان و خط زبان‌های اوستا و پهلوی بر آن شده است تا این دانش‌های خود را منظوم کند. اما شاید بهتر می‌بود مطالعات تاریخی خود را به نثر می‌نوشت تا به خاطر ملاحظات نظم و قافیه سخنش نارسانا نباشد.

FAMOUS
KABOB

رستوران فیمسی کباب

رستوران فیمسی کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر
بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان‌های شماست

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است



کترینگ کامل میهمانی و جشن‌های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

www.famouskabob.com

(916) 483-1700

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

رنگ

م. استوار - (بخش سوم)

دارید، کاملاً می توانید هوس و احساسات و هیجانات خود را کنترل کنید. ظاهر آرام شما دیگران را وادار می کند که به شما احترام بگذارند و دوست دارید پیوسته مورد احترام و ستایش دیگران قرار بگیرید. در خرید و پوشش لباس قناعت می کنید و به علت شرم و حیا و گاه غروری که دارید میل دارید اغلب تنها باشید. حماقت و عدم فهم دیگران شما را کسل می کند و کسانی که از نظر هوش و فهم بر شما برتری دارند شما ناراحت می کنند. کارهای خود را از روی نظم و ترتیب و بر پایه قواعد معینی انجام می دهید. یکی از صفات مشخص شما پشتکار شماست.

ارغوانی: ارغوانی رنگ عارف ها و روانگران و رنگ اسرارآمیز و باشکوهی است. دوستداران این رنگ پیوسته مجذوب زیبایی ها و ظرافت ها می شوند و مغرور و اجتماعی هستند. معاشرت با این دسته لذتبخش است. آنها به امور معنوی بیشتر می پردازند. ارغوانی رنگ مورد پسند عرفا نیز هست!

قهوه ای: اگر رنگ قهوه ای را دوست دارید کاملاً می توان روی شما حساب باز کرد. باثبات و مقدس، شاعرپیشه و کمی فیلسوف مآب هستید. به ندرت تغییر عقیده می دهید و با آن که کمتر تصمیم می گیرید اما هر بار که تصمیمی بگیرید آن را به مورد عمل می گذارید. شما کاملاً در نگهداری پول و اسرار دیگران قابل اعتماد هستید. میل دارید پیوسته در عالم خودتان باشید و گاهی اوقات با اطرافیان خود رفتار خشونت آمیزی در پیش می گیرید. در عشق هرگز بدبین و تند نیستید.

خاکستری: احساس بی نیازی این رنگ مظهر چشم پوشی از خوشی های دنیاست. کسانی که به این رنگ علاقه دارند اغلب در زندگی احساس رضایت می کنند، خاکستری رنگ عقلا است و جوانانی که به این رنگ اظهار علاقه می کنند در واقع خود را هم شأن و هم طراز اشخاص کهنسال می دانند و در زندگی احساس بی نیازی می کنند. در عشق بر افراد مسن تر از خود تمایل دارند و اغلب کسانی که از نظر فکر و ایده به آنها برتری دارند خیلی آسان طرف توجه شان قرار خواهند گرفت.

پرتغالی: رنگی است ترکیبی و آنهایی که این رنگ را رنگ دلخواه خود می دانند متکی به نفس نیستند. اجتماعی و خوش خلقند و با مردم خوب رفتار می کنند. نفوذ در این گونه افراد مشکل است. هوسباز نیستند و اگر با کسی دوستی کنند صداقت و فداکاری دارند. اگر افراد این دسته با کسی که خصوصیات اخلاقی خودشان را داشته باشد ازدواج کنند سعادتمند می شوند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

کاربرد رنگ در ارگونومی: رنگ ها بخشی از زندگی ما هستند. تأثیر رنگ بر زندگی بیش از حد تصور انسان است. تنها گوشه ای از اثر آن را در روحیات، کار، خستگی، حوادث، هنر و ادراک انسان مشاهده می کنیم. پژوهش دانشمندان نشان می دهد، رنگ ها همان گونه که بر روح و روان آدمی تأثیرات گوناگونی می گذارند، جسم او را نیز تحت تأثیر قرار می دهند. برخی از روانشناسان عقیده دارند رنگی که برگزیده و دلخواه کسی است می تواند گویای خصوصیات اخلاقی و روانشناسی او باشد. نوشتار زیر چکیده ای است که بر اساس این نظریه و پس از سال های پژوهش نگاشته شده است.

قرمز: خوش قلب اما خودپرست این رنگ مظهر شدت و زیاده روی است که گاهی در جهت مخالف آن است. قرمز رنگ عشق و تنفر و فداکاری و خشونت و خون و آتش. کسی که به این رنگ علاقه دارد هرگز نمی تواند در زندگی بی تفاوت باشد. این گونه اشخاص تند و سرکش و در عین حال فعال و شجاع و کمی عجول هستند. احتمال شکست به خصوص در عشق برای آنها فراوان است. قضاوت های عجولانه و ناگهانی در مورد دیگران اغلب سبب از بین رفتن دوستی هایشان می شود. با آن که در عشق کاملاً فداکارند اما اگر روزی حوادث بر وفق مراد نباشد بدون تفکر و جویا شدن علت می جنگند. دو عیب بزرگ خودپرستی و عدم کنترل، در نفس آنهاست و دو صفت ممتازشان خوش قلبی و حس بزرگ طلبی است. به طور کلی دوستداران رنگ قرمز دارای خصوصیات متضادی هستند.

صورتی: رنگ صورتی در واقع همان قرمز است که کمرنگ شده باشد. اگر به این رنگ علاقه دارید تمام صفات رنگ قرمز را کمی ملایمتر دارا می باشید. با گذشت هستید و در عشق، تندی نشان نمی دهید. دیگران را خوب درک می کنید و با اطرافیان خود با ملایمت و لطف رفتار می کنید و به دلیل نشاط و شادابی تان مورد علاقه اطرافیان خود هستید. آنهایی که به این رنگ علاقه دارند اغلب شکست ها، خشونت ها و دشواری های زندگی را تحمل کرده اند و با مشکلات فراوان مواجه شده اند.

آبی: رنگ آبی از رنگ هایی است که طرفداران زیادی دارد. اگر به این رنگ علاقه



مشکل گشای شهر شما

Immigration & Translation Services

شرکت ساعی



امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

اخذ و تعویض شناسنامه و گذرنامه ایرانی

استرداد املاک توقیف یا تصرف شده در ایران

انجام امور انواع وکالتنامه برای ایران و آمریکا

امور مربوط به انحصار وراثت

دریافت کارت سبز، ویزای نامزدی

دریافت شهروندی آمریکا

امور مربوط به طلاق ایرانی و آمریکایی

برای مشاوره رایگان با ما تماس بگیرید

(408)554-1318

(408)554-1319

saeicompany@hotmail.com ♦ www.saeicompany.com

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر



Jeffrey Zinder

وکالی سابق شرکت های بیمه
با بیش از ۶۰ سال تجربه



Ali Moghaddami

Maintaining the highest level of Professionalism & Integrity.

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute
- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.

Free Consultation

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

خط را اختراع کرده اند فرمان روایی خواهد کرد. بقیه ملت ها به حساب نمی آیند.

♦ برای دستیابی به شادمانی باید بدن ورزشکاران را داشت و مغز خردمندان را.

♦ مرد آخرین حیوان اهلی شده است.

♦ هیچ ملتی حق دست انداختن دیگران را ندارد.

♦ جنگ بزرگترین تبه کاری ها در جهان است، اما برپا کنندگان جنگ به بهانه عدالت و آزادی آن را به راه می اندازند.

♦ قاتلان را مجازات می کنند، اما اگر آدم کشی با صدای طبل و شیپور همراه باشد افتخار به همراه می آورد.

♦ اگر می خواهید هرگز دست به خودکشی نزنید همیشه به کاری مشغول باشید.

♦ خدایا تو من را از آسیب دوستانم محفوظ بدار، من خودم به حساب دشمنانم خواهم رسید.

♦ عالی جناب مقدسی به نام «تصادف» درباره همه چیز تصمیم می گیرد.

♦ خشک اندیشی ترکیبی است از خرافات و ناآگاهی و همان بیماری تمامی دوران ها بوده است.

♦ انسان ها یکدیگر را غارت می کنند و می کشند، اما در همان حال به ستایش از برابری و مسالمت جویی می پردازند.

♦ دوستی با مردی بزرگ همان ارمغان بهشتی است. **دنیاله مطلب در صفحه ۵۷**

♦ اگر خدا وجود نداشته باشد باید او را اختراع کرد.

♦ آیا سیاست جز هنر آگاهانه دروغ گفتن چیز دیگری هم هست؟

♦ حکومتی بهترین است که بیکاره های آن کمترین باشد.

♦ اندیشمند کسی است که دیگران را به اندیشیدن وامی دارد.

♦ مردم به راستی دیوانه اند، اما روحانیان از همه دیوانه ترند.

♦ خدا زن را آفرید تا مرد را اهلی کند.

♦ انسان شاهکار طبیعت است.

♦ هیچ ملت برگزیده و هیچ نژادی برتری نمی تواند وجود داشته باشد.

♦ اگر به شیطان مدیون بودم از شاخ هایش ستایش می کردم.

♦ اگر خدا ما را به شکل خودش آفریده باشد تاکنون پاسخ لطفش را نداده ایم.

♦ سزار درست می گوید که «با پول می توان سپاه به وجود آورد و با سپاه می توان به غارت پرداخت».

♦ ناسزاگویی به مراتب آسان تر از استدلال است.

♦ پاپ بتی است که از دستش کاری ساخته نیست اما پایش را می بوسند.

♦ به یاد داشته باشید که راز هنر در اصلاح طبیعت است.

♦ قلم بر جهان یا دست کم بر ملت هایی که

ولتر

بخش آخر
دکتر احمد ایرانی



انتقادهایی از ولتر

جامعه گسترش خواهد یافت. از دیدگاه فلسفی ولتر، شاه- فیلسوف باید از قدرت بسیار برخوردار باشد و جامعه را با مثنی آهین اداره کند. در چنین نظامی توده های مردم جا و مکانی ندارند و برابری اجتماعی نمی تواند معنایی داشته باشد. با این که این مبارز بزرگ اجتماعی با دستگاه دیکتاتوری امپراتوران و شاهان در مبارزه بود اما از آنان پول و هدیه می پذیرفت و هم نشین آنان می شد. ولتر از توده های مردم با تحقیر بسیار یاد کرده است و اعتقادی به حکومت مردم یا دموکراسی نداشته است. از دیدگاه او توده های مردم از حکومت بر خود ناتوانند. وی می گوید: «مردم همیشه کودن و وحشی خواهند بود. مردم به مانند گاوان نر هستند که به یوغ، سیخونک و اندکی یونجه نیازمندند»

گفته هایی از ولتر

♦ دیر باوری اساس خردمندی است.

♦ آزادی یعنی تابع هیچ چیز نبودن مگر قانون.

برخی از نقدنویسان ادبی اروپا می گویند با آن که همه نشانه های نبوغ ادبی در ولتر نمایان بود اما او را در هیچ یک از رشته های جهان ادبیات نمی توان نابغه به شمار آورد. داستان ها و شعرهای ولتر به ژرفا و عظمت آثار نویسندگان و شاعران نابغه نیست. در نمایشنامه های او زیبایی های اندیشه و روان شناسی شخصیت هایش توانایی برابری با فکر و اندیشه نمایشنامه نویسان بزرگ را ندارد. فلسفه ولتر نیز ژرف، نوآورانه و اصیل شناخته نمی شود و حتی برخی او را فیلسوف نمی دانند، زیرا نظام فلسفی تازه ای را بنیادگذاری نکرده است.

ولتر به زندگی اشرافی و پرتجمل گرایی داشت و خود یکی از بزرگترین ثروتمندان دوران بوده است. از نظام سلطنتی به شدت هواداری می کرده و بر این باور بوده است که اگر شاه، فیلسوف و عادل هم باشد عدالت اجتماعی در



Dr. Morteza Farr, DO

دکتر مرتضی فر

متخصص و جراح ارتوپدی

Orthopedic Surgery Specialist

با بیش از ۲۰ سال تجربه

جراحی تعویض مفصل و ستون فقرات

مطب ها مجهز به جدیدترین دستگاه ها و تکنیک پزشکی

(209) 456-5516

1144 Norman Dr # 104
Manteca, CA 95336

اکثر بیمه های درمانی و
مدیکر پذیرفته می شود

(408) 258-6565

125 N. Jackson Ave. #205
San Jose, CA 95116

Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

Handmade Rugs, Variety of Designs (Tabriz, Naeen, Kashan & Qom)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند

از شما دعوت می کنیم که از نفیس ترین مجموعه فرش های ایرانی نو و آنتیک دیدن فرمایید!



رفوگری،
لکه و رنگ برداری،
براق شور

خرید، فروش
و
معاوضه

برآورد و
قیمت گذاری
جهت بیمه

*Wash
&
Repair*

*Buy, Sale
&
Trade-ins*

*Expert
Appraisals
for Insurance*

(408) 876-9495

By Appointment Only

3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051



تاریخ روابط سیاسی ایران با همسایگان خود در قرن نوزدهم

مناسبات دولت روس و انگلیس با یکدیگر بر سر ایران چنان بود که هرگاه این دو دولت در ظاهر با یکدیگر دوست و همراه بودند، انگلیس مقاصد شوم خود را به وسیله کارگزاران خشن و نامهربان روس در ایران به انجام می رساند و هرگاه میانه آن دو شکراب بود، عمال دولت انگلیس با خشم و غضب، سیاست خشمگینانه و غارتگرانه خود را نسبت به ایران خشن تر و سخت تر می کردند، با بهانه اینکه ایرانیان و روس ها با هم سر و سری دارند و مشغول دسیسه و نیرنگ در مورد دولت انگلیس هستند. «لرد دوفرین»، رجل سیاسی و معروف به نام انگلیس که از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۵ از طرف انگلیس فرمانروای هندوستان بوده، سیاست انگلیس را نسبت به ایران اینگونه بیان می کند: زمانی که پادشاه ایران با صلاح اندیشی ما به همه تقاضای دولت روس جواب رد داد و از وزیر مختار ما طلب حمایت کرد، دولت انگلیس با جملات و عبارات دوستانه او را تایید کرد و این تنها تعهدی بود که در مقابل پادشاه ایران ابراز کرد.

آقای «جان اسکاتلون» انگلیسی در کتاب خود موسوم به «این است اساس سیاست خارجی، حکومت سرزمین خود را این چنین توصیف می کند «بدون استثنا ما بزرگترین راهزنان و غارتگران عصر خود هستیم، زیرا علاوه بر صفت ریاکاری، منافق نیز هستیم. ما بعد از غارت و یغمای ممالک دیگر این عمل را به خیر و صلاح آن مملکت و جهانیان وانمود می کنیم.» (این قسمت نقل است از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ نوشته آقای محمود محمود)

دکتر بلوکه یکی از کارگزاران سیاسی انگلیس که از سال ۱۸۷۲ مدتی در ایران به سر برده و بسیاری از مناطق ایران را به چشم دیده. اثرات قطعی سال ۱۲۸۸ را با چشم خویش دیده و فقر و ذلت و بدبختی مردم نواحی مختلف او را دل آزرده ساخته است. در شرح ذلت و بدبختی مردمی که به چشم دیده می نویسد «حق این بود که میرزا حسین خان سپهسالار، صدراعظم ایران وقت و همت خود را صرف رفع ذلت و بدبختی سکنه ایران می کرد، نه این که شاه را بردارد و به اروپا ببرد و پول ها را صرف عیاشی شاه و درباریان کند. پس از عزل میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم ایران و عامل و کارگزار دولت انگلیس در ایران، بلافاصله فتنه شیخ عبیدالله کرد برپا شد. شیخ نامبرده در میان اکراد از زهد و تقوی دم می زد و گاهی نیز استقلال کردستان را عنوان می کرد. این فرد که در میان کردهای تابع عثمانی پیروانی داشت، در زمان جنگ روس و عثمانی مقداری اسلحه به دست آورد و به خیال افتاد که کردهای سرحد ایران و عثمانی را تحت فرمانبری خود درآورد. در آن زمان کردهای تابع دولت عثمانی پانصد هزار نفر و کردهای تابع ایران هشتصد هزار تن بودند. شیخ عبیدالله رفته رفته خود را رئیس دسته استقلال طلبان کرد معرفی کرد و خود را دارای عنوان پادشاهی می دانست و هر روز دسته دسته مردم به دیدار او می رفتند. دیوانخانه ای برای خود ترتیب داده بود و سعی داشت به سرزمین شیعیان که طرف نفرت او بودند حمله کند. شیخ عبیدالله با پیروان خود و به همراهی پسرش به نام عبدالقادر به طرف مراغه در آذربایجان حرکت کرد و قصد تصرف آنجا را داشت و ایرانی ها در همه جا از مقابل او فرار می کردند. پس از زمانی کوتاه کردهای ایران نیز به

مراکز پخش ماهنامه پژواک در وست وود

فتو نگاه - کلبه کتاب
کتاب سرا - گالری عشق
کتاب فروشی پارس

او پیوستند و تا پشت دروازه ارومیه برای پیوستن به او رفتند، در تمام این مدت اهالی ارومیه با تهران در مذاکرات تلگرافی بودند که از ورود اکراد به آنجا جلوگیری به عمل آوردند تا بالاخره یک اردوی بیست هزار نفری با توپخانه برای جنگ با اکراد آماده شد و فرمانده این لشکر حمزه میرزای حشمت الدوله بود که در بین راه درگذشت و میرزا حسین سپهسالار به سرداری این لشکر انتخاب شد. در این ضمن شاه با دولتین روس و انگلیس در این باب، باب مشاوره باز کرد و از دولت عثمانی جبران این پیش آمد را خواست که یکی از اکراد آن ناحیه چنین فتنه ای را در ایران برپا کرده است و خوشبختانه این غایله که در ماه سپتامبر ۱۸۸۰ شروع شد، در نوامبر همان سال یعنی سه ماه بعد به کلی ساکت و خاموش شد و در اثر فشار دولت های اروپا، دولت عثمانی شیخ عبیدالله را دستگیر کرد و به استانبول برد و در آنجا زندانی کرد که بعدها بعد از یکی دو بار فرار و گریز، او به مکه تبعید گردید و در اکتبر ۱۳۰۲ در همانجا درگذشت. از جمله وقایعی که در این زمان در ایران رخ داد یکی آوردن صاحب منصبان اطریشی از اروپا به ایران بود و دیگری تقاضای ناصرالدین شاه از امپراطور روس برای فرستادن نمونه قزاق های روسی بود که می گویند شکل ظاهری آنها در روسیه جلب توجه ناصر الدین شاه را کرده بود و مایل بود که چند صاحب منصب به ایران بدهند تا عده ای از قشون ایران را با فنون و نظام قزاق های روسیه تعلیم دهند. صاحب منصبان اطریشی و ایجاد قزاقخانه تحت نظر روس ها تقریباً در یک زمان در سال ۱۲۹۶ صورت گرفت. صاحب منصبان اطریشی به واسطه بی اعتنائی به ایرانیان و درشتی و خشونت مدت زیادی دوام نیاوردند و خیلی زود از ایران رفتند و جز تعداد کمی بقیه به اطریش برگشتند، اما صاحب منصبان روسی به احداث قزاقخانه و مشق و تعلیم عده ای از قشون ایران به اسم «قزاق سواره ایران» پرداختند و در وهله اول یک هزار تنگ که قیمت هریک ۳ لیره بود از طرف امپراطور روس که دوست پادشاه ایران بود به شهریار ایران هدیه شد و شمشیرهای قزاق ها در خود ایران به قیمت هر دانه ۱۲ قران و نیم ساخته می شد. این دسته در لباس و تعلیم مانند قشون غربی بودند و پادشاه ایران با داشتن چنین سپاهی که مطابق و نمونه قزاق قفقاز بودند بر خود می باید. صاحب منصبان خارجی آنها، ایشان را تعلیم می دادند و «لرد کرزن» می گوید که در این تاریخ قزاق های ایران سه فوج بودند که هر فوج ششصد نفر بود. این گروه قزاق گرچه سربازانی بودند که با یادگیری فنون مختلف جنگی در بسیاری موارد به کار می آمدند اما موسسه ای که برای تربیت ایشان در ایران به وجود آمده بود به مدت چهل سال به کار مشغول بود و سرزمین ایران متحمل ضررهای مادی و معنوی بسیار برای حفظ این دستگاه و ایجاد زندگی خوب در حد شئون صاحب منصبان و حفظ حقوق ایشان می گردید و ایشان هم که به ایران وارد می شدند سعی داشتند تا نفوذ دولت امپراطوری روس را در ایران توسعه دهند و قشونی در پایتخت شاهنشاهی ترتیب دهند که از نظر تعلیمات و فرم اسلحه همچون قزاقه ای روسی باشند. «کنل دومانوتویچ» که با پنج نفر صاحب منصب دیگر برای تشکیلات قزاقخانه به تهران وارد شدند کوشش داشتند که از حیث مشق و تعلیم، قزاقان ایرانی را همچون قزاق های روس تربیت کنند و تعلیم آنان در مورد قزاقان ایران پیشرفت زیادی داشت.

منبع: تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران آقای محمود محمود

معرفی کتاب

یادها و دیدارها، نه صرفاً دفتر خاطرات ایرج پارسی نژاد، بلکه سندی است موقوت که گوشه‌هایی از خلیقات و منش و رفتار جماعتی از کوشندگان عرصه ادبیات و فرهنگ و هنر ایران را در پنجاه سال اخیر آشکار می‌کند. خواننده کتاب با برخی از خصلت‌ها و افکار و عقاید نام‌آوران زمانه چون بدیع‌الزمان فروزانفر، پرویز ناتل خانلری، عبدالحسین زرین کوب، عباس زریاب خویی، محمدجعفر محبوب، ایرج افشار، سیروس پرهام، داریوش شایگان، شاهرخ مسکوب، نجف دریابندری، نادر نادرپور، محمدرضا شفیعی کدکنی، محمدرضا شجریان، بهرام بیضایی، عباس کیارستمی و... آشنا می‌شود و نکته‌های نخوانده و نشنیده بسیاری می‌یابد.



برای تهیه کتاب «یادها و دیدارها»، لطفاً با شرکت کتاب در لس آنجلس تماس حاصل فرمایید.

(۳۱۰) ۴۷۷-۷۴۷۷



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین



Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provide burial services in accordance to the Islamic laws.

Please contact the office for details **(510-832-7600)**



Marriage: Islamic marriage ceremony and recitation of "Khutbeh Aghd" at ICCNC or via ZOOM.

ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washigton D.C.



Accepting Islam: ICCNC helps the individual interested in giving "Shahada" and become a Muslim.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
 info@iccnc.org or Pr@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc



برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های سپتامبر و اکتبر ۲۰۲۲

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
 info@iccnc.org or Pr@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc



**دومین مناظره درباره باور و بی‌باوری در عصر پساسکولار
 آیا خدا سخن می‌گوید؟**

**دکتر عبدالکریم سروش با دکتر ساموئل فلاش شاکر
 (مدیر مناظره: دکتر یاسر میردامادی)**

یکشنبه ۱۱ سپتامبر، ساعت ۱۱ صبح به وقت کالیفرنیا از طریق زوم و یوتیوب ICCNC



مراسم اربعین حسینی و وفات پیامبر اکرم (ص)

شنبه ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۲ ساعت ۶:۳۰ عصر

برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت (WWW.ICCNC.ORG) و شبکه‌های اجتماعی مرکز مراجعه کنید.



نماز جمعه؛ ساعت ۱ تا ۲ عصر (حضوری)

مراسم نماز جمعه به صورت حضوری و با رعایت فاصله اجتماعی، ساعت ۱ عصر جمعه‌ها به امامت آقای **راشد سلیم** برگزار می‌شود.

درس گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش

۱- «علم و دین» یکشنبه‌ها، ۱۸ سپتامبر و ۱۶، ۲۰ و ۲۳ اکتبر ساعت ۱۱ صبح از طریق Zoom و YouTube

۲- درس گفتار «شرح دفتر ششم منوی» یکشنبه‌ها ۲۵ سپتامبر و ۹ و ۲۳ اکتبر ساعت ۱۱ صبح از طریق Zoom و YouTube.

توضیح: کلاس‌های کیمیای سعادت و غوری در فزل‌های اقبال لاهوری در ماه‌های سپتامبر و اکتبر برگزار نمی‌شود.





کیک و شیرینی بی بی

مجله ترین و جدیدترین کیک های عروسی، نامزدی، تولد و جشن های شما. تازه ترین انواع شیرینی تر، خشک و میوه ای با مرغوب ترین مواد اولیه اروپایی.



(408) 247-4888

441 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129



کنم، البته گفتم که دوست ندارم چادر سر کنم، سر درد گرفتم، دست درد گرفتم، نمی‌خواهم دیگر سرش کنم. کلی دعوایمان شد و تا چند وقت جر و بحث داشتیم. مادرم مدام می‌گفت که «چون چادر سرت نمی‌کنی به غرور برادرت برخورده»، دایی‌ام

هم حسابی شاک می‌کرد. تا مدتی دایی و برادرم با من حرف نمی‌زدند و بعضی فامیل‌ها تکه و کنایه می‌زدند که «دختر حجاب نداشته باشه، عفت نداره»، «چادر بیشتر بهت می‌اومد و اون جوروی قشنگ‌تر بودی»، «این طوری باعث می‌شی که دخترهای ما از راه به در بشن». مادرم با اینکه خودش راضی نبود اما بعد از مدتی پشت من ایستاد و گفت که دختر من هر طوری که دلش بخواهد لباس می‌پوشد و به کسی هم مربوط نیست. مادرم تحصیلات زیادی نداشت و دیپلمش را هم نگرفته، اما در ماجرای بی‌حجابی من خیلی بیشتر از بقیه زنان تحصیل کرده فامیل از من حمایت کرد. چند سال بعد هم کم‌کم خودش چادر را کنار گذاشت. دست درد و گردن داشت و دکتر گفته بود که چادر این دردها را تشدید می‌کند. البته برای او هم آسان نبود و به او هم تکه و کنایه می‌انداختند. اما همان آدم‌ها نمی‌دیدند که مادرم چقدر با این چادر که مدام زیرپایش گیر می‌کرد، زمین افتاد و دست و پایش آسیب دید.

برای خود من هم این روند اصلاً آسان نبود. وقتی چادرم را برداشتم، هنوز به حجاب اعتقاد داشتم و آن را رعایت می‌کردم. یعنی هم مجبور بودم و در آن فضا نمی‌توانستم یک‌دفعه بزنم زیر همه چیز، و هم این جوروی بزرگ شده بودم و بالاخره اعتقادات خودم را داشتم. می‌گفتم درست است که چادرم را کنار گذاشته‌ام ولی بعضی چیزها حرمت دارند. محرم و نامحرم را رعایت می‌کردم. یا مثلاً اگر آستینم کوتاه بود، دور دستانم، شال می‌انداختم. سعی می‌کردم که آستین کوتاه نپوشم و با بلوز و شلوار نگردم. ولی کم‌کم تغییر کردم و دیگر نه به حجاب اعتقاد داشتم و نه برایم مهم بود که دیگران درباره‌ام چه می‌گویند و چه فکر می‌کنند.

دنباله مطلب در صفحه ۱۵۱

روایت‌هایی از کشف حجاب

مریم فومنی

برای سحر ۳۵ ساله که حسابدار یک شرکت خصوصی است، برداشتن حجاب مثل انقلابی سهمگین در خانواده بود. خیلی از مردهای فامیل شان شاید قبل از او هیچ زن بی‌حجابی را جز در سریال‌های خارجی صدا و سیما ندیده بودند.

من بچه پر جنبش و جوشی بودم، اما از همان ۸-۹ سالگی جرات نداشتم با پسرها بازی کنم. برادرم سریع می‌آمد و من را زیر کتک و فحش می‌گرفت که چرا اصلاً با فلان پسر حرف زدی. در کوچه هم یکی دو بار چادر به کمر بستم و روسری سرم کردم و رفتم با دخترها طناب‌بازی کردم. اما آن چادر و روسری باعث می‌شد اصلاً مزه بازی کردن را نفهمم و بدتر اعصابم خرد می‌شد و ترجیح می‌دادم که به خانه برگردم.

تا سال آخر دبیرستان ماجرا همین بود. هر قدر می‌گفتم نمی‌توانم چادر سر کنم، فایده‌ای نداشت. راه مدرسه‌ام دور بود، هنرستان فنی درس می‌خواندم و باید هر روز یک سری وسایل سنگین را می‌بردم مدرسه و خیلی بهم سخت می‌گذشت. به مادرم می‌گفتم نه می‌توانم کیف و کتابم را جمع کنم و نه چادرم را، تو رو خدا اجازه بده چادر را بگذارم کنار. مادرم می‌گفت: «نه، دایات‌الم‌شنگه به پا می‌کند. پدربت شاک می‌شود. داداش غوغا می‌کند. به غرور و غیرت پسرم برمی‌خورد».

تا اینکه یک روز صبح داشتم می‌رفتم مدرسه، کش چادرم گیر کرد به چوب‌لباسی. گفتم: «کش چادرم پاره شد»، مادرم اول گفت: «برو که دیرت نشود، بعداً می‌دوزی‌اش» اما بعد پشیمان شد و گفت: «سریع بدوزش، سرت کن و برو». آن روز در راه مدرسه به فکر رسید که وقتی رفتم خانه جوروی چادرم را گیر بدهم که کاملاً پاره شود. آن سال‌ها اوضاع مالی مان خیلی بد بود و می‌دانستم که اگر این چادر پاره شود، حالا حالا نمی‌تواند برای من چادر جدید بخرند. بعد از ظهر می‌خواستم بروم مغازه چیزی بخرم، چادرم را از قصد کشیدم، و از بالا تا پایینش جر خورد. گفتم: «چادرم پاره شد، حالا چه کار کنم؟» هیچی دیگر، همان شد و از فرمایش بدون چادر رفتم.

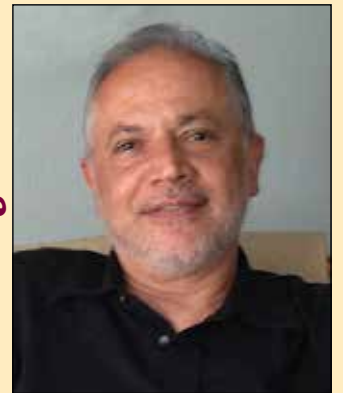
البته به همین سادگی هم نبود. برادرم حسابی داد و بیداد کرد و کتکم زد و گفت که اصلاً حق نداری بیایی بیرون و مدرسه بروی. من هم گفتم اگر داری برو چادر بخر تا سر

کامران پورشمس

متخصص و مشاور در امور خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

تخصص ما، تجربه ۴۰ ساله ماست!

Residential, Commercial, Property Management



Kamran Pourshams

چگونه تحت شرایط کنونی صاحب خانه شوید و یا خانه تان را به فروش برسانید!

من می‌توانم با آگاهی از آخرین تغییر و تحولات در امور

خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

TuuKasa Real Estate

(408) 781-1200

339 Saratoga Ave., Ste. 300, San Jose, CA 95129

اسکار پس از ۵۰ سال از «ساجین لیتفدر» عذرخواهی کرد!



در سال ۱۹۷۳، «ساجین لیتفدر» از طرف «مارلون براندو» در مراسم اسکار حاضر شد تا جایزه بهترین بازیگر مرد نقش اول او برای «پدرخوانده» (The Godfather) را رد کند. نیم قرن بعد، لیتفدر که یک فعال حقوق بومیان آمریکا است، به یکی از معدود افرادی تبدیل شده که آکادمی از او عذرخواهی می‌کند. «دیوید رویین» رئیس سابق آکادمی در نامه‌ای به تاریخ ۱۸ ژوئن به لیتفدر می‌گوید: «وقتی در سال ۱۹۷۳ روی صحنه اسکار ایستادید تا اسکار را از جانب مارلون براندو در اعتراض به بردفتری با بومیان آمریکا و نمایش نادرست آنها در

سینما نپذیرید، بیانه تأثیرگذاری ارائه دادید که همچنان به ما لزوم احترام و اهمیت مقام انسان را یادآوری می‌کند، لیتفدر یکی از مهمانان رویدادی است که ۱۷ سپتامبر در موزه آکادمی در لس‌آنجلس برگزار خواهد شد. در بخش دیگری از نامه می‌آید: «بد رفتاری‌هایی که با شما به سبب آن بیانه شد غیرقابل توجیه و بیجا بود. بار احساسی که شما با آن زندگی کردید و هزینه‌ای که در صنعت ما پرداختید جبران‌ناپذیر است. برای مدتی طولانی شهامت که نشان دادید قدر دانسته نشد. به همین علت، صمیمانه‌ترین عذرخواهی‌ها و صادقانه‌ترین تحسین‌ها را نثار شما می‌کنیم، لیتفدر که در آن زمان ۲۶ ساله بود، روی صحنه تمسخر شد و حضار با الفاظ نژادستیزانه از او استقبال کردند. «هاوارد کوک» تهیه‌کننده مراسم آن سال تهدید کرده بود که سخنرانی‌اش را بیش از ۶۰ ثانیه ادامه ندهد. لیتفدر اظهارات هشت صفحه‌ای براندو را خلاصه کرد: «براندو» در کمال تأسف نمی‌تواند این جایزه سخاوتمندانه را بپذیرد. و دلایلش رفتار صنعت فیلمسازی و تلویزیون با بومیان آمریکا و نیز اتفاقات در حال وقوع «ووند نی» است، لیتفدر در واکنش به عذرخواهی آکادمی می‌گوید: «در رابطه با عذرخواهی آکادمی، باید بگویم که ما بومیان قوم بسیار صبوری هستیم. فقط ۵۰ سال گذشته! باید حس شوخ‌طبعی را در همه مواقع حفظ کنیم. روش ما برای بقا این است.»

سپیده رقامی

مشاور انواع وام‌های تجاری و بازرگانی در سر تا سر کالیفرنیا



♦ ارائه انواع وام‌های بانکی و دولتی (SBA) Sepideh Raghmi

صداقت و تجربه من ضامن آسایش مالی و سهولت انجام وام شما خواهد بود.

در تمام مراحل وام
در کنار شما هستیم.

♦ Letter of Credit

♦ وام‌های صادرات و واردات

♦ بودجه‌های اعتباری

♦ وام جهت خرید متجمع‌های تجاری و دفاتر اداری

♦ وام جهت خرید کلینک پزشکی و دندانپزشکی و تجهیزات

♦ وام سرمایه‌گذاری جهت خرید منازل مسکونی چند واحد

بیشتر از ۴ واحد تا سقف ۱۸ میلیون

تلفن تماس جهت مشاوره رایگان (415) 730-3357

نقد و بررسی فیلم انفرادی

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: مسعود اطیابی که بخش زیادی از چرخه اقتصادی سینمای ایران در سال‌های اخیر مدیون او بوده است. اطیابی سازنده آثاری همچون «نگزاس» و «دینامیت» بوده که این دومی تا زمان نوشتن این مقاله، پر فروش‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران محسوب می‌شود.

فیلمنامه: حمزه صالحی **تهیه‌کننده:** ابراهیم عامریان **مدیر فیلم‌برداری:** امیر کریمی **بازیگران:** رضا عطاران - احمد مهرانفر - مهدی هاشمی - شقایق دهقان **خلاصه داستان:** پس از این که یک موسسه پول مشتریانش را بالا می‌کشد، سه نفر از قربانیان تلاش می‌کنند تا خلاف انجام داده و به زندان بیفتند اما...

نقد فیلم «انفرادی»: شاید پیش از بررسی فیلم «انفرادی» بهتر باشد نگاهی به اظهار نظر یکی از عوامل فیلم بندازیم که گفته بود این اثر می‌تواند رکورد ۱۰۰ میلیارد تومان فروش در سینمای ایران را کسب کند. این اظهار نظر کافی است تا نگاهی به کلیت فیلم «انفرادی» بیندازیم تا ببینیم که تمام فاکتورهای لازم برای فروش در سینمای ایران را در خود دارد. فاکتورهایی که نه براساس قواعد سینما و هنر، بلکه به دلیل مشکلات اجتماعی خارج از سالن‌های سینما می‌تواند به فروش فیلم منجر شود. سازندگان فیلم به خوبی می‌دانند که شهروندان ایرانی در حال حاضر وضعیت روحی خوبی ندارند و غرق در مشکلات مختلف هستند. از این جهت دست به هر کاری زده‌اند تا بتوانند آنها را مجاب به تماشای فیلم کنند تا لبخند به لبان‌شان بیاید. به نظر می‌رسد

که تماشاگر ایرانی هم که به تماشای فیلم می‌رود چیزی جز این نمی‌خواهد و نتیجه این معامله، فروش و موفقیت فیلمی مانند «انفرادی» می‌شود که الهام بخش فیلمسازان دیگر برای ساخت آثار مشابه خواهد شد. فیلم «انفرادی» مانند ساخته‌های قبلی مسعود اطیابی، یک



صحنه ای از فیلم «انفرادی»

فرمول تکراری دارد که برگ برنده این فیلمساز در سال‌های اخیر بوده و آن لوده بازی حداکثری در طول فیلم است تا تماشاگر به هر قیمتی بخندد. در اینجا البته فیلمساز سعی کرده با اشاره به برخی از تجربیات تلخ اجتماعی مانند آب بازی در پارک و دستگیری عوامل آن، از آب گل آلود ماهی بگیرد و خود را منتقد این جریان معرفی کند اما مانند تمام کمدی‌های سطحی چند سال اخیر، صرفاً از یک اشاره (که آن هم با تعارف کامل و رعایت ریزترین حساسیت‌های نهادهای دولتی و غیردولتی لحاظ شده) فراتر نمی‌رود و به بی‌خاصیت‌ترین شکل ممکن مطرح می‌شود. نتیجه این فستیوال ابتذال فیلم «انفرادی» است. فیلمی که به سختی می‌توان دو خط فیلمنامه در آن یافت و تمام و کمال براساس ادا و اطوار بازیگران و کنایه‌های جنسی که در فضای مجازی شنیده می‌شود بنا شده است. به طور واضح می‌توان گفت، «انفرادی» یک نسخه عقیم شده از شوخی‌های فضای مجازی است که در اینجا از میزان نافذ بودن‌شان کاسته شده و هویت مبتذل اصلی‌شان در قالب یک ابتذال جدید به مخاطب ارائه شده است. در «انفرادی» اتفاقات منطق مشخصی ندارند. گاه فیلمساز به سراغ «عصر جدید» چاپلین می‌رود و از آن الگو می‌گیرد و گاهی هم نیم‌نگاهی به فیلم «شوخی با دیک و جین» با بازی جیم کری داشته است. «انفرادی» آش شله قلمکاری است که پیکره آن براساس ایده فیلم‌های دیگر بنا شده و ابتذال هم به آن اضافه شده است تا تحت عنوان «فیلم سینمایی» به سالن‌های سینما راه پیدا کند.

صحت بیشتر درباره «انفرادی» جایز نیست. نه می‌توان درباره بازی بازیگران سخنی گفت و نه فیلمبرداری و نه جلوه‌های ویژه و نه مخصوصاً موسیقی که تنها کارکردش فقط به رقص درآوردن بازیگران بوده است. «انفرادی» در پایین‌ترین سطح کیفی ممکن ساخته شده که حتی می‌توان از لحاظ کیفی آن را با کلیپ‌های ساخته شده در فضای مجازی مقایسه کرد و حتی مطمئن شد که آن کلیپ‌ها به مراتب اجرای بهتری دارند. فروش اثری مانند «انفرادی» دلایل سینمایی ندارد، بحث بر سر غم اجتماعی بزرگی است که تماشاگر ایرانی را به سمت تماشای این گونه آثار در سالن سینما سوق داده است.



جمهوری فتواها

سعید قاسمی نژاد - بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها

مدت‌ها پیش از انقلاب اسلامی ۵۷ هم اسلام‌گراها برای کسب قدرت از فتواها استفاده می‌کردند تا با سلطنت‌خواهان و تجددخواهان مبارزه کنند. شکست در جنگ‌های خارجی قدرت شاهان قاجار را از بین برده بود. تجددخواهان طرفدار غربی‌سازی بودند ولی اسلامیت‌ها دنبال برگشتن به صدر اسلام.

قرن نوزدهم شاهد زوال تدریجی قدرت شاه و تقابل شاه و روحانیت بود. مهم‌ترین واقعه در زمان مظفرالدین شاه رخ داد، که به انقلاب مشروطه و تاسیس مجلس انجامید. در جریان انقلاب مشروطه، متجددان و اسلاميون برای محدود کردن قدرت شاه قاجار با هم همکاری می‌کردند. ولی ماه عسل این دو گروه دیری نپایید، اسلامیت‌ها با متحدان خود در افتادند. شیخ فضل‌الله نوری فتوایی علیه مشروطیت صادر کرد و آن را بر اساس شریعت اسلام حرام اعلام کرد. جنگ داخلی در گرفت و مشروطه‌خواهان اسلامیت‌ها را شکست دادند. فضل‌الله نوری اعدام شد، شاه به تبعید فرستاده شد و پسرش را بر تخت نشاند. یکی از شعارهای اصلی هواداران فضل‌الله نوری این بود که «ما پیرو قرآنیم، مشروطه نمی‌خواهیم». امروز در تهران بزرگراهی به اسم او وجود دارد. برای اسلاميون او شهید محسوب می‌شود و جدّ معنوی انقلاب اسلامی است.

سقوط خاندان قاجار و تشکیل خاندان پهلوی، متجددان و سلطنت را با هم متحد کرد، به حاشیه راندن روحانیت یکی از اهداف اصلی آنها بود. رضاشاه نظام تحصیلی مدرن را در ایران تاسیس کرد و انحصار روحانیون را در نظام آموزشی کشور از بین برد. مهم‌تر از این، تاسیس دادگستری یا نظام قضایی مستقل در ایران بود. قرن‌ها بود که روحانیون نقش قاضی را به عهده داشتند که این به آنها قدرت سیاسی و مالی فراوانی بخشیده بود. دادگستری جدید، آنها را کنار زد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

ماه گذشته یک شیعه آمریکایی لبنانی‌الاصل به اسم هادی مطر در تلاشی ناکام سعی کرد سلمان رشدی نویسنده انگلیسی را به قتل برساند. مطر عمیقاً طرفدار رژیم ایران و گروه وابسته‌اش حزب‌الله است، و با برخی اعضای سپاه پاسداران و بازوی تروریستی‌اش نیروی قدس تماس داشته است. مطر می‌خواست فتوای خمینی رهبر سابق ایران را که سه دهه پیش صادر شده بود اجرا کند: فتوای قتل رشدی به خاطر انتشار رمان «آیات شیطانی» که اسلاميون آن را اهانتی به پیامبرشان محسوب می‌کردند. خمینی خیلی وقت است که مُرده، ولی فتوایش نه. جمهوری اسلامی فتواهاست، در این رژیم مجتهدینی که حق صدور فتوا دارند زیر نظر ولی فقیه و رهبر فعلی، علی خامنه‌ای، بر تمام امور رژیم نظارت و کنترل دارند. این مجتهدین هر قانونی را بررسی می‌کنند تا مطمئن شوند که خلاف شریعت نباشد. نظام قضایی کشور در دست همین مجتهدین است. رهبر در هر سازمان بزرگی نماینده دارد، و رژیم با استفاده از فتواها تمام شئون زندگی مردم ایران را کنترل می‌کند: از بانکداری گرفته تا حجاب، از سیاست خارجی تا قانون خانواده.

فتواها به مرزهای جغرافیایی محدود نمی‌شوند، و مجتهد را به همه پیروانش در هر جایی از دنیا که باشند وصل می‌کنند. فتوای خمینی برای قتل رشدی هم که در ۱۹۸۹ صادر شد، فقط رشدی را در بر نمی‌گیرد. بلکه هدف از آن، استفاده از قدرت فتوا برای تغییر شکل دنیای بیرون از مرزهای ایران بود. جانشین او، خامنه‌ای، با استفاده از همین رابطه ارتش‌هایی از شبه‌نظامیان در منطقه برای خود ساخته است. از طریق فتوا بود که خمینی از درون قبر خود با هادی مطر که در آمریکا زاده و بزرگ شده ارتباط گرفت و او را به کشتن رشدی ترغیب کرد. در واقع تاریخ مدرن ایران متأثر از فتواهاست. در اوایل قرن نوزدهم، روحانیون شیعه فتوایی صادر کردند تا فتحعلی‌شاه قاجار را وادار به جنگ با روسیه کنند. روسیه، ایران را شکست داد و عهدنامه معروف ترکمنچای را به تهران تحمیل کرد و بخش عظیمی از جنوب قفقاز را از ایران ربود. این فتوا سرانجام شومی داشت، ولی نشان داد که روحانیون می‌توانند توده انبوهی را بسیج کنند و شاه را تهدید کنند.

همه چیز با مراقبت بهداشتی و درمانی + غذای سالم شروع میشود



همین امروز برای ثبت نام Medi-Cal و CalFresh درخواست دهید:
HealthyAC.org



SCAN ME

وقتی بودجه محدود است، ممکن است احساس کنید که باید بین خرید غذای سالم و رفتن به دکتر یکی را انتخاب کنید. با Medi-Cal و CalFresh لازم نیست یکی را انتخاب کنید. می‌توانید هر ماه برای خرید خواربار مزایایی دریافت کنید و مراقبت درمانی با کیفیت نیز با هزینه پایین یا رایگان دریافت کنید.

احتمالاً اگر برای یکی از برنامه‌ها واجد شرایط باشید، برای دیگری نیز واجد شرایط هستید. سازمانهای اجتماعی در همسایگی شما منتظرند تا در روند درخواست به شما کمک کنند، پس همین امروز با آنها تماس بگیرید.



Alameda County
Social Services
Agency



CalFresh
FOOD



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- * Breakfast & Brunch
- * Omelettes
- * Sandwiches
- * Salads
- * Coffee & Tea
- * Fresh Juices
- * Dessert
- * Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with **DOORDASH**

منطقه فضول آباد

این چه جور حرفیه که میزنی؟

یک ضرب المثل انگلیسی هست که میگه «سخنی که دانی ولی بیازارد تو، بگذار تا دیگری بیارد». بر خلاف این حرف، برخاسته از عقل هستند کسانی که از نعمت عقل معافند و سخنان ابلهانه می زنند. منشاء خجالت لابد به علت فقدان عقل سالم خودشان نمی دانند چه شکری خورده اند با مثال بهتر می توان این قضیه را روشن کرد.

♦ جوانی به دیدن دوست پدرش به بیمارستانی جهت احوال پرسی رفته بود. از بیمار پرسیده بود: «بیماری شما چیه؟» مریض توضیح داد. همان جوان درآمد و گفت: «دائی من هم همین بیماری را گرفته بود و دو ماه نشد مرد».

♦ خانمی با دخترش به مهمانی دوست دخترش رفته بودند. از میزبان پرسیده بود: «شما چندتا بچه دارین؟» گفت: «یه دختر. نیم ساعت دیگه از مدرسه میاد.» درست نیم ساعت بعد دخترش آمد. میزبان با خوشحالی دخترش را به مادر دوستش معرفی کرد. مادر دوستش گفت: «ولی دختر شما شوهر پیدا نمی کنه» میزبان گفت: «چرا؟» مادر دوستش گفته بود: «آخه دختر شما خیلی زشته».

♦ ایران که بوم روزی در روزنامه ای خواندم که در یکی از دانشکده های آزاد، دانشجویی با خانواده اش به خواستگاری دختری رفته بود. پدر دختر موافقت نکرده بود. صبح فردا دوستان آن دانشجو او را در طبقه دوم دانشکده مسخره کرده بودند. جوان هم سخت ناراحت شد و خودش را از طبقه دوم پرت کرده بود و تا او را به بیمارستان رساندند جان داد.

♦ می گویند ساعد مراغه ای وقتی وزیر پست و تلگراف شده بود خبرنگاری از او پرسیده بود: «حالا قصد دارید در این وزارتخانه چه اقداماتی انجام بدهید؟» گفت: «می خواهم دستور بدهم برای همه بی سیم ها سیم بخرند».

♦ می گویند وقتی هم که ساعد مراغه ای استاندار شده بود خانمش به او گفته بود: «خاک بر سر مملکتی که تو استاندار آئی.» وزیر هم که شده بود خانمش باز همین حرف را زده بود.

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی

فریمان- کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



استاد فرزانه ام از شعر نو بشدت متنفر بود

در این نوشتار می خواهیم به دکتر مهدی حمیدی شیراز استاد دانشگاه، شاعر سنت گرا،

نویسنده، مترجم و منتقد ادبی اشاراتی داشته باشم. سالی که در کنکور دانشگاه تهران قبول شدم، چون سابقه معلمیم کم بود، قانونا انتقالم به آموزش و پرورش تهران آسان نبود، ولی بخت یارم شد. یکی از بستگان نزدیک گفت: «مدیر کل آموزش و پرورش تهران از رفقای صمیمی من است. میرم ازش کمک می گیرم»، رفت به او متوسل شد و کار انتقال من به تهران درست شد. به محض آنکه آمدم تهران فوری رفتم دانشکده. در آنجا به من گفتند: «کلاس شما امروز امتحان دارد. تو هم برو بشین سر جلسه امتحان. درسی که باید امتحان می دادم اسمش «نظم» بود و استادش دکتر مهدی حمیدی. با احساس غریبی و شرمساری رفتم در جلسه امتحان نشستم. طولی نکشید استاد از ته سالن آمد رو کرد به دانشجویان و بلند گفت: «این آقا رفته دختر بازی حالا پیداش شده». از حرفش خیس عرق شدم. من زن و بچه داشتم و دختر باز هم نبودم. حرفی نزد. بعدا برای استاد توضیح دادم که چرا دیر آمدم. از درسش نمره نگرفتم. ترم بعد جبران کردم. مرا که به درسش خیلی توجه می کردم دست داشت.



در حضور استاد، دکتر حمیدی شیرازی

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکالی سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute



- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

شرکت مالیاتی و حسابداری توس

Tous Inc.



برنامه ریزی و اداره کارهای مالیاتی و حسابداری شما تخصص ماست

- Full Accounting and Tax services
- Accounting structure modifying
- Business formation and consulting
- کلیه امور حسابداری و مالیاتی
- اصلاح و ایجاد ساختارهای حسابداری
- مشاوره و ثبت انواع شرکت

All Personal Tax Returns Are Protected Against IRS Audit and Identity Thefts

Tax Professional | Reza Farshchi

email: Reza@tous.services cell: 650 720 0182

T 408 610 9440 F 408 645 5129 ✉ info@tous.services 🌐 www.tous.services

📍 21060 W Homestead Rd #208, Cupertino, California 95014

هایشان بهتر می دیدم. این برای من بسیار هیجان انگیز بود و در آن زمان شاید فقط یک بازی کودکانه ای بود که با صدای بلند کوه ها را صدا می زد: «تو» و کوه ها هم در پاسخ می گفتند: «توووووووو». امتداد طنین این پژواک مرا به وجد می آورد که کلمه دیگری را تکرار کنم و کوه ها همان را مجدداً پاسخ می گفتند.

وقتی که با مطلب دکتر وین دایر برای اولین بار روبرو شدم، تمام آن خاطرات برایم مرور شد و دلم می خواهد یکبار دیگر به همان دشت های پر از کوه بروم و لیستی از کلمات مثبت، خوب و عاشقانه بردارم و در میانه کوه ها صدا بزنم و پژواک کوه ها را با تکرار بشنوم. و این بار این شنیدن معنای دیگری را به ارمغان خواهد آورد. اینک بررسی می کنیم وقتی به دنیا بگوییم که: «من چه خدمتی می توانم به تو بکنم؟ چه کاری می توانم برایت انجام دهم؟» جهان نیز همین سوال را از تو می پرسد که: «من چه خدمتی می توانم بکنم؟ من چه کاری می توانم برایت انجام دهم؟»

چقدر خوب است که این تفکر را داشته باشیم که ما دقیقاً آینه رفتار خود از جهان هستیم و باز تاب همان را دریافت می کنیم. اگر واقعا متوجه شویم که داریم چکار می کنیم، تمام زندگی مان تحت تاثیر قرار خواهد گرفت.

بیبیم بیشتر با خود رو راست باشیم و ببینیم هر آنچه که تا به امروز داشتیم از جهان مطالبه می کردیم، جهان نیز همان را از ما مطالبه می کرده و ما در این سردرگمی و کشمکش بخش عمده ای از زمان مان سپری شده است. اغلب گله می کنیم که «ای وای چرا ما هر چه به دنیا می گوییم گوش نمی کند» و دنیا هم می گوید که: «چرا من هر چه به تو می گویم تو گوش نمی کنی! قرار نیست که تو فقط مطالبه کننده باشی و من فقط خدمتگذار تو باشم. اگر تو خدمتگذار من هستی من هم خدمتگذار تو هستم. وقتی تو به تمام متعلقات من عشق می ورزی من هم به تو و تمام متعلقات تو و تمام خواسته های تو عشق می ورزم» و این ماجرا، ماجرای عجیب و بسیار نگاه زیبایی است و این که شما فقط با یک نگاه ساده متوجه می شوید که چقدر خوب می توانید بازی زندگی را عوض کنید، آنهم به شرط اینکه باور داشته باشید که جهان بر اساس قانون پژواک عمل می کند.

یک تمرین ساده: کمی خلوت کنید و به این بیندیشید و از خودتان سوال کنید که همین الان از جهان چه چیزی را می خواهید و آن را سریعاً روی کاغذ بیاورید. و به این تامل کنید که همان را باید به جهان تقدیم کنید. کسی ممکن است بگوید من از جهان پول و ثروت می خواهم. پاسخ این است که کفایت اندکی سخاوتمند باشیم و در مسیر پول و ثروتی که در این جهان هزینه می کنیم گام برداریم.

شاید بارها مشاهده کردید افرادی که مصارف بالاتری دارند دریافتی های بیشتری نیز دارند تا انسانهایی که با خساست زندگی می کنند. افراد خسیس لایق پول نیستند. آن پولی که بدست می آورند را برای خودشان نمی توانند خرج کنند زیرا هیچگاه حتی خودشان برای خودشان نقش آفرین نبوده اند و نقش آفرینی درستی نداشته اند و برای جهان نیز به همین صورت عمل نموده اند.

نکته دیگر اگر به دنبال این هستید که علم و آگاهی تان گسترش پیدا کند، باید علم و آگاهی که دارید را با دیگران تقسیم کنید. پس بیایید تصمیم بگیرید برای تحقق خواسته ها و دستیابی به آرزوها هر آنچه که می خواهید دریافت کنید، همان را به جهان بدهید. جهان نمی گوید: «تو چقدر به من داده ای» و اندازه ای برای آن قائل نیست، فقط جنس خواسته و ارایه اش را می خواهد.

از همه مهمتر، جهان به انسانی که قبل از دریافت هر چیزی قدردانی و تشکر می کند آنهم با تمام وجود به شیوه های گفتاری، نوشتاری، احساسی و عملی، بازتاب آن قدردانی موهبت و فراوانی صد چندان را به او ارزانی می کند. جهان می خواهد که اول به او تقدیم کنی و در مقابل، با وسعت بیشتری به تو باز می گرداند، زیرا آینه و پژواک عملکرد ما می شود و قطعا جهان از تو سخاوتمندتر، بزرگتر، دارا تر و دست و دل باز تر است و با مقدار بیشتری به تو تقدیم خواهد کرد.

در تحقیقاتی که از افراد فوق العاده موفق دنیا به عمل آورده اند به این نتیجه رسیده اند افرادی که در اثر تاسیس بیزنس های بزرگ و ارایه کالاها و خدمات، به ثروتی هنگفت رسیدند، آنها همگی در نتیجه و دستاورد این باور و عقیده بودند که از خودشان سوال کردند: «جهان و متعلقات جهان چه نیازی دارند و من چه خدمتی می توانم بکنم تا آن نیاز را برآورده کنم تا جهان جای بهتری برای زندگی کردن شود» و پس از ارایه آن خدمت، جهان پاداشی چندین برابری از پول، ثروت، رفاه و آرامش را تقدیم انسان خدمتگزارش نموده است. این اشخاص کار آفرین و خلاق، هرگز در ابتدا به دنبال این نبودند که اگر این اختراع یا کشف را انجام دهند می توانند به این مبلغ یا این دستاورد دست پیدا کنند، بلکه دست یابی به ثروت و موفقیت، پاداش مسلم و طبیعی خدمت انسان به هستی است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

زندگی با طعم عشق و آرامش

مریم حجتیان - مربی زندگی

عضو رسمی فدراسیون بین المللی کوچینگ

مدرس توسعه فردی دانشگاه بین المللی گرجستان

mhojatiyan@gmail.com



پژواک

با درود و سپاس از شما فرهیخته عزیز که خواننده همیشگی مجله وزین پژواک هستید و سپاسگزارم از شما عزیز و بزرگواری که به تازگی به جمع خوانندگان مجله پیوستید و حضورتان را خوش آمد می گویم. همانطور که مطلع هستید ماه پیش مجله پژواک سی دو ساله شد و به همین بهانه تصمیم گرفتم مقاله این ماه را با موضوعیتی به نام «پژواک» بنویسم و آن را به رسم قدردانی برای سی و دو سال حضور مستمر و تلاش بی وقفه در راستای امور فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه ایرانیان مقیم کالیفرنیا به مدیر و سردبیر عزیز این مجله بانو افلیا پرویزاد و شما خوانندگان عزیز تقدیم کنم. امیدوارم که این مقاله که الهام گرفته از مطالب دکتر وین دایر هست بتواند اثری شایسته در زندگی زیبای شما عزیزان بگذارد.

دنیا مانند «پژواک» اعمال و خواسته های ما است

اگر به آن بگوی: «سهم من را بده»

دنیا مانند پژواکی از کوه بر می گردد و به تو خواهد گفت: «سهم من را بده»

و تو دچار کشمکش با دنیا می شوی!

اما اگر به دنیا بگویی: «چه خدمتی می توانم بکنم»

دنیا هم به تو خواهد گفت: «چه خدمتی می توانم بکنم» (دکتر وین دایر)

دکتر وین دایر روانشناس آمریکایی و یکی از اثر گذارترین سخنرانان انگیزشی و نویسنده چندین کتاب فوق العاده معنوی و الهام بخش است. در سال ۲۰۱۱ مجله واتکینز او را به عنوان سومین انسان معنوی تاثیر گذار در جهان نام برده است. وین دایر بخاطر کودکی سختی که از جدایی پدر و مادرش تجربه می کرد، مجبور شد به رشد و نمو در پرورشگاه ادامه دهد. او تلاش کرد تا درد زخم هایی که از این شرایط نامطلوب می کشد، تبدیل به رشد خودش کند و به جای گله و ناراحتی از شرایطش آنها را تبدیل به نوری کند که از درون تاریکی بیرون می آمد و از آن نور هم زخم های خودش را تا حد زیادی توانست شفا دهد و همچنین افراد بیشماری از او درس های بزرگی را آموختند و زندگی هایشان متحول شد.

وین دایر به گفته خودش بخش عمده ای از آگاهی ها و آموزش هایش را ناشی از تعلیماتی می داند که در طول بیش از سی سال مطالعه و پژوهش از اشعار مولانا الهام گرفته است. او پس از سال ها فعالیت مستمر در حوزه اثر بخشی در سراسر جهان در سال ۲۰۱۵، در سن ۷۵ سالگی در آمریکا چشم از جهان فرو بست. با مقدمه کوتاهی که تقدیم شد بیایم بپردازیم به موضوع مقاله با نام «پژواک».

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداه را صدا

مولانا در شعر زیبایش اشاره می کند که «دنیا مانند کوه است و اعمال ما مانند پژواک و صدا. هر عملی که انجام می دهیم دنیا آن را به ما برمی گرداند». مانند زمانی که روبروی کوه می ایستیم و فریاد می زنیم.

دکتر وین دایر برگرفته از این الهام معتقد هست که دنیا پر شده است از انسانهایی که مدام می گویند: «سهم مرا بده»، و بلافاصله این دنیا می گوید: «خب، تو هم سهم مرا بده!» قرار نیست که من فقط دهنده باشم! پس هر آنچه که به این دنیا اعلام می کنیم همان را عیناً پاسخ می گیریم. وقتی تو به این دنیا فریاد بزنی: «ای جهان، ای هستی، ای طلوع صبح، ای شب سکوت، تو عشقی و من تو را دوست دارم» دنیا هم با تمام وجودش به تو می گوید و فریاد می زند: «تو عشقی و من هم تو را دوست دارم». احتمالاً خیلی از ما یادمان می آید، زمانی که نوجوان بودیم یا حتی کمی کوچکتر، وقتی همراه با والدین به دشت هایی که تمام اطراف مان را کوه ها گرفته بودند و سکوت بزرگی به پهنای آن دشت ها، محل را احاطه می کرد، هر صدا یا فریادی که بر سر کوه ها می زدیم همان را پس می گرفتیم. من این خاطره کودکی را به یاد دارم که پدرم بسیار علاقمند به رفتن به این دشت های پهناور بودند و من نیز عاشق همراهی با او بودم و در مسیرهایی که می رفتیم، اکثراً دشت ها و کوه های اطراف را از بالای شانه



مجرم شناخته شدن مجازات‌های کمتری دریافت کرده‌اند. خیلی از مردم به سیاسیون خوش تیپ بیشتر رأی می‌دهند، به کارکنان زیباتر راحت‌تر ترفیع می‌دهند، و حتی بین بچه‌های خودشان به آنهایی که خوشگل‌ترند بیشتر توجه می‌کنند.

صرف زیبایی ظاهری، وجود صفات خوب را در بیننده القاء می‌کند: اخیراً تحقیقی در ژورنال رفتار غیرکلامی منتشر شده که

تداعی بین زیبارویی و صفات خوب را به نحو دقیق‌تری بررسی کرده است و ماهیت تبعیض زیبایی در وجود ما را روشن‌تر می‌کند. در این تحقیق از شرکت‌کنندگان خواسته شد از روی تصویر چهره افراد تعیین کنند که برخی صفات (مثلاً همدلی یا سخاوت) در آنها نسبت به مردم عادی بیشتر است یا کمتر. فرق این پژوهش با تحقیقات قبلی در این بود که نه فقط ربط دادن زیبارویی به صفات مثبت یا خوب را بررسی کرد (چیزی که از قبل می‌دانستیم وجود دارد)، بلکه همین‌طور این پرسش را بررسی کرد که کدام گونه از صفات خوب به ظاهر آدم ربط داده می‌شود.

بخشی از این بررسی، صرفاً روی صفات خوب «ارزشی» تمرکز داشت، یعنی مثلاً انصاف، رازداری، یا صداقت [یعنی صفاتی که داشتن‌شان ارزش اخلاقی محسوب می‌شود]، و بخش دیگر، صفات خوب «غیر-ارزشی» را بررسی کرد، یعنی مثلاً شوخ‌طبعی، نظم، یا آرامش [یعنی صفاتی که صرفاً داشتن‌شان ارزش اخلاقی محسوب نمی‌شود]. نتایج این پژوهش ضمن این‌که مؤید تحقیقات پیشین بود و نشان داد که مردم همه‌جور صفات مثبت را به زیبارویی ربط می‌دهند، در عین حال روشن کرد که خوشگلی کدام دسته از صفات را بیشتر در ذهن آدم تداعی می‌کند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

تبعیض زیبایی: زیبایی بر زندگی است

اسکاتی هندریکس

خیلی از ماها در نگاه اول به‌طور خودکار آدم‌های خوشگل را آدم‌های خوبی فرض می‌کنیم، و آدم بدگل را نه. گویی زیبارویی نشانه‌ای از نیکوسرشتی و آدم خوب بودن است. اهمیتش به خصوص در این است که مردم بر اساس جذابیت ظاهری دیگران تصمیمات مهمی می‌گیرند. و حالا می‌دانیم دلیل این تبعیض این است که زیبارویی، صفات اخلاقی خوب را در ذهن ما تداعی می‌کند. اما آیا آن‌که زیباروست، زیبارشت هم هست؟ و آدم بدگل احتمالاً آدم ناخوبی است؟

بشر همواره زیبایی را به نیکوسرشتی وصل کرده. فلاسفه‌ای مثل سقراط و کانت این دورا به هم ربط می‌دادند، و حتی نگاهی به آثار هنری معروف که مضامین اخلاقی دارند، نشان می‌دهد بسیاری از هنرمندان فرض‌شان این بوده است که از نظر شما هم آدم‌های خوشگل آدم‌های خوبی هستند و آدم‌های شریر، کریه و بدگل هستند. در یکی از داستان‌های یونان باستان، زنی به اسم فرین که به جرم کفرگویی محاکمه می‌شد، با نمایش زیبایی بدنش استدلال کرد که نظر کرده خدایان است پس نمی‌تواند مرتکب چنین گناهی شده باشد. برای همین هم تبرئه شد.

در چند دهه گذشته درباره شیوع این پیش فرض ذهنی که «آدم خوشگل آدم خوبی است» تحقیقات متعددی انجام شده است. حتی از دهه ۱۹۷۰ تحقیقات مفصلی در این باره می‌شد. این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که مردم معمولاً غریبه‌های زیبا را آدم‌های خونگرم، صادق و سخاوتمند تلقی می‌کنند. همین‌طور خوشگل‌ها معمولاً باهوش‌تر و عاقل‌تر و خوش‌برخوردتر و دارای کارکرد بهتر تلقی می‌شوند.

پیش از آن‌که به خودمان بگویم نه من این‌طوری نیستم و هیچوقت کسی را بر اساس قیافه‌اش قضاوت نمی‌کنم، باید بدانیم که مطابق تحقیقات علمی، ذهن ما معمولاً به‌طور ناخودآگاه، خیلی سریع و اتوماتیک این کار را می‌کند.

این تبعیض آثار واقعی در زندگی مردم دارد. در دادگاه‌های آزمایشی، خوشگل‌ها (به‌صرف زیباتر بودن) کمتر از غیر خوشگل‌ها گناه‌کار شناخته شده‌اند و در صورت

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1



خدا، همان‌که دو پا دارد، با شروع این فصل، تسبیح فحاشی به دست می‌گیرد و هر روز که هوا گرم‌تر می‌شود سرعت استفاده از دانه‌های تسبیح مزبور بیشتر می‌شود و گرما را عامل قطعی برق و آتش‌سوزی و کلافه بودن خود می‌داند!

گفتم «بشر را آگاه کن که آگاهی جلوی فساد و تباهی می‌ایستد و پیشروی دهن حقیت را متوقف می‌کند». پرسید «چگونه؟» گفتم «حالم خوش نیست و دلخسته‌ام»

مجبورم جواب را در چمدان صبر ایوب بگذارم تا از سؤال و جواب به مورچه‌های فضولی در امان باشم». تابستان، زعفران زیبایی را که در لابلای برنج پاسخ من مشاهده کرد، پسندید و بلافاصله با هواپیمای شخصی خود در فرودگاه آجرپزی خورشید فرود آمد تا نوشته‌ای را لابلای کتاب اصول سال بیرون آورد و به دست من سپارد.

گفت: «خواهشی از شما دارم که خلق خدا را با این نوشته‌ها نصیحت کنی تا در این فصل سفر و گردشگری، سر به راه‌تر باشد و به طبیعت خدمت کند». توجه‌ام از صحبت‌های طولانی او سلب نشد چرا که می‌گفت «به خلق خدا بگو با دیدن هر آب زلال این جمله بزم ذهنش شود: «کاش همه آدم‌ها به زلالی آب بودند، به سبزرقتاری درخت، به وفاداری و ثبات شخصیت کوه. آدم زلال و کوهسارنشان، می‌تواند عقاب تفکرش را بالاتر از دره‌های چاپلوسی و بلهوسی به سمت آشیانه عزت نفس و اعتبار جولان دهد. هنوز می‌شود از طبیعت خیلی چیزها را آموخت و باید با آن با احترام رفتار کرد و در بستر رودخانه زندگی، ناپاکی‌ها را توسط الک عبرت طلب وجود بیخته کرد.»

نوشته‌هایش را در کوله پشتی زردفام تذکر قرار دادم و به جو زمین برگشتم و به سوی ایران کم‌آب و پر از بحران شتافتیم تا در اختیار هموطنان خود قرار دهم.

سفری با همراهی تابستان

اسماعیل میرزائی

چند روزی برای حضور در جشنواره انتخاب بهترین ماه سال از جو زمین خارج شدم و به کارگاه ساخت هستی داخل شدم. به محض ورود تشنه بودم، به سراغ غرفه تابستان رفتم تا «یخ در بهشت» سرد و شیرینی را برای گلوی تشنه خود تقاضا کنم. تابستان، مدیر غرفه دومین فصل سال، سکه‌ای مربوط به تابستان دوران هخامنشی را در دستان من قرار داد و از من درخواست کرد که توصیفش کنم.

خوشحال شدم و بعد از نوشیدن یخ در بهشت و آسکای قرمز رنگ یخی که خوشمزه‌ترینش در تابستان‌های دهه هفتاد شهر کوه‌دشت یافت می‌شد، قلم ذهنم را از کیف زانم برداشتم و برایش این‌گونه سخن گفتم: «تابستان، فصلیست منتظر، منتظر تمام امتحانات خرداد، پسر سوم بهار در آزمون حقیقت گرما! تابستان، تلاش خرداد را ستایش می‌کند اما کارنامه کیفی و مجوز کوره خرم‌پزانش را مردود و باطل می‌کند تا فرزندش جناب تیرماه، همان ژن خوب فصل را بر اساس چارچوب دستوری طبع سال، در گهواره دما و دفع خنکی پرورش دهد و در مرداد این مجوز را عملی کند. مطمئناً آخرین ماه هر فصل شباهت کمتری به دو ماه قبل خود دارد لذا از شرح شهریور امتناع می‌کنم.»

قدری مکث کردم، بلافاصله تابستان علتش را جویا شد، گفتم: «وردنه‌های تفکر، همینک خمیر نکته‌ای را پس از غلت خوردن بر روی بالشتک سطح مغز، آماده کوبیدن بر تنور داغ این اعتقاد و قیاس می‌کند» و توصیف را این‌گونه ادامه دادم: «تابستان، فصل برداشت فرصت‌های کاشته شده در پاییز و بهار است. تابستان، معترض است و این روزها حال درست حسابی ندارد. این را از کوشش او برای پنهان نمودن چهره بغض‌آلود و پاسخ‌خواه او دریافت کردم». حال و علتش را جویا شدم، گفتم: «تنهایی و تو لاک خود فرو رفتن باعث می‌شود که ساعات زیادی را پهلوی کسی بنشیننی که به سرکشی از سیمای خسته خود در آیین حضور می‌پردازد و مانند ابتهاج به در نگاه می‌کند. و حال که تو را می‌بینم چتر درددل را بر سر صحبت با تو باز می‌کنم. واقعیتش این است که، خلق

PINE PRESS
Printing and Copying
SERVING OUR CLIENTS SINCE 1985

Pine Press Printing and Copying

با مدیریت ایرانی به همراه کادری مجرب و با داشتن پیشرفته ترین دستگاه های چاپ و ارائه بهترین سرویس در کلیه امور چاپی برای هموطنان عزیز

- ◆ Self & Full Service Copying
- ◆ Perfect Binding
- ◆ Tape Binding
- ◆ Laminating
- ◆ GBC Binding
- ◆ Wire-O-Binding
- ◆ Saddle Stitching
- ◆ Graphics Services
- ◆ Fold, Perf & Scoring



- ◆ Manuals
- ◆ Data Sheets
- ◆ General Printing
- ◆ Newsletters
- ◆ Catalogs
- ◆ Invoices
- ◆ Business Cards
- ◆ Letterhead
- ◆ Presentation

Tel: (408) 730-2552

Fax: (408) 773-1000

info@pinepress.com

www.pinepress.com

Serving our clients since 1985

با بیش از ۳۳ سال تجربه

1330 S. Mary Ave., Sunnyvale, CA 94087

از خودمان سینه می زدیم و می خواندیم: «در کرب و بلا آب نبود پیسی کولا بود!، حالا ترس مان این است اگر فردا پس فردا دو قطره آب آشامیدنی گیرمان نیاید لابد باید برویم پیسی کولا نوش بفرماییم. آنوقت با قند خون مان چه کار کنیم! آقا! انگار همه این ریسان و خشت مالان و خروسان بی محل و خرمگس های معرکه بنگه دنیا دست به یکی کرده اند یا ما را از تشنگی هلاک کنند یا با بالا بردن قند خون مان ما را بفرستند بغل دست حضرت عباس تشنه لب!

دروازه های جهنم

این رفیق مان، آقای موریس، زنگ زده بود حال و احوالی از ما پرسد. چند گاهی بود از آقای موریس خبر نداشتیم. آقای موریس از آن ترامپیست های دو آتشف است که خیال میکند باسن آسمان سوراخ شده و پیامبر جدیدی به نام آقای ترامپ از آسمان فرو افتاده است!

می گویم: «در چه حالی جناب موریس؟ باغات زیتون تان در چه حالند؟ چه عجب شد که یاد ما کردی؟ بی وفایی مگر چه عیبی داشت که تو برگشتی و وفا کردی؟» می گوید: «من اگرچه با دموکرات ها میانه ای ندارم و با هیچ دموکراتی هم صحبت نمی شوم، اما حسابات از سایر دموکرات ها جداست!، می گویم: «طل عالی مستدام! غریب به آبکش می گوید سوراخ داری! آقای باریتعالی سایه مبارک حضرتعالی و آقای ترامپ را از سر مان کم نفرماید.»

بروای ناصح و بر درد کشان خرده مگیر تو بفرما که من سوخته خرمن چه کنم؟ بعد می گویم: «مدت هاست حال و احوالی از ما نپرسیده اید و با پیامی و کلامی رفع کربتی از خاطر حزین و رفع وحشتی از دل غمین مان نفرموده اید.»

ندانم آنکه دل و دین ما به سودا داد بهای آن چه گرفت و بجای آن چه خرید می پرسد: «درجه حرارت هوای شهرتان چقدر است؟» می گویم: «صد و چهار درجه. فردا هم قرار است بشود صد و هفت درجه! خدا کند بتوانیم خر خودمان را از پل بگذرانیم.» می خندد و می گوید: «اینجایی که من هستم درجه حرارت هفتاد و چهار درجه فارنهایت است.» می گویم: «خوش به حالت. اینجا ما داریم جلوی کوره خورشید کباب می شویم.» می گوید: «عجالتا خداوند دروازه های جهنم را بروی شما دموکرات ها گشوده است تا بدانید فردای قیامت چه چیزی در انتظارتان خواهد بود!»



حسن! سنن آدم چخماز

اکبر آقا در تبریز همکارمان بود. با ساواک هم سر و سری داشت. عالم و آدم هم می دانستند. هر وقت دماغ مان باد می کرد و گذارمان به دوستاق خانه همایونی می افتاد، اکبر آقا وساطت مان را می کرد و نمی گذاشت زیر مشت و لگد شان له و لورده بشویم. تا از تله ساواک بیرون می آمدیم می گفت: «حسن! سنن آدم چخماز.» یعنی تو آدم بشو نیستی! یک شب ما را دعوت کرده بود خانه اش. زمین و آسمان یخ بسته بودند. چنان سرمایی بود که به قول اخوان «نفس کز گرمگاه سینه می آمد برون ابری شده تاریک، چو دیوار می ایستاد در پیش چشمانم! نصفه های شب مست و ملنگ آمدیم از خانه اش بیرون. سوار ماشین شدیم. ماشین مان تکانی خورد و نشست. خیال کردیم پنجر کرده ایم. آمدیم بیرون. دیدیم دزدان محترم چهار تا آجر زیر ماشین مان گذاشته و چرخ های عقب ماشین را زدیده اند. هر دو تایش را. صندوق عقب را باز کردیم. دیدیم لاستیک یدکی را هم برده اند. ماشین اکبر آقا را سوار شدیم رفتیم خانه مان. فردایش یک عالمه پول دادیم سه تا چرخ خریدیم گذاشتیم زیر ماشین مان. پس فردایش اکبر آقا زنگ زد که: «حسن کجایی؟ چرخ های ماشینت پیدا شده!، گفتیم: «چطور؟» گفت: «نصفه شب هر سه تا چرخ را آورده اند گذاشته اند دم در خانه ام!، گویا دزدها فهمیده بودند با یک ساواکی طرف اند. طفلکی ها لابد نمی خواستند گرفتار دوستاق خانه همایونی بشوند.

بعد از انقلاب اکبر آقا را گرفتند انداختند زندان. گویا چند ماهی زندان بود. بعدش آمد بیرون و در آتش سوزی خانه اش سوخت و دود شد رفت هوا! طفلکی ساواکی بود ولی آدم خوبی بود. دلم برای خودش و آن کلاه گیسی که روی سرش می گذاشت خیلی سوخت! آن زمان ها اگر آدم رفیق ساواکی می داشت بد نبوده!

در صحرای کربلا

آقا! ما در صحرای کربلا گیر کرده ایم! می فرمایید چطور؟ حالا خدمت تان عرض می کنیم. آقا! روزی دو سه بار از اداره هواشناسی برای مان پیغام و پیغام می آید که جناب گילה مرد! بهوش باش که فردا و پس فردا توفانی سهمناک همراه با باد و باران از جبهه شمالی خواهد آمد و ممکن است سیلاب راه بیفتد! ما می آیم بیرون می بینیم حتی یک تکه ابر توی آسمان نیست. فردا و پس فردایش هر چه چشم براه می مانیم و هر چه به آسمان خیره می شویم و هر چه به دامان میکابیل و اسرافیل می آویزیم و ندبه و ناله می کنیم، می بینیم نه تنها یک قطره باران از آسمان نمی آید بلکه گرمای هوا از هشتاد درجه به صد و هشت درجه فارنهایت رسیده است. باغچه خانه مان هم که تا دیروز پربروز بهشت شداد را می مانست، اما حالا شده است کویر لوت. لاجرم همراه نیما می خوانیم: نازک آرای تن ساق گلی / که به جان کشتم / و به جان دادمش آب / ای دریا به برم می شکند.


امروز نشسته بودیم از گرما عرق می ریختیم دیدیم یک نامه شداد و غلاظ از شهرداری آمده است که «ای آقای فلان بن فلان! از این تاریخ تا زمستان آینده حق نداری گل های باغچه تان را آب بدهید. حق ندارید ماشین تان را بشوید. سعی بفرمایید بیش از سه چهار دقیقه در حمام ننشینید!، گفتیم: «اینهم اندر عاشقی بالای غم های دگر. خوب است نمی گویند به جای آب پیسی کولا میل بفرمایید.»

پشت بندش هم دیدیم یک فقره قبض زهره آب کن برای مان فرستاده و بابت دو ماه گذشته دویست و نود و هفت دلار و هفتاد و چهار سنت نقره داغ مان کرده اند. حالا این هفتاد و چهار سنت اش برای چیست خودمان هم سر در نیابوریم! لابد بابت همان چهار قطره آبی است که برای دست نمازمان مصرف کرده بودیم! (حالا اخم های تان را تو هم نکنید که مگر گילה مرد نماز هم می خواند! معلوم می شود پس از این همه سال هنوز ما را نشناخته اید)

باری! یادمان می آید آن زمان های قدیم که مملکت مان هنوز مملکت امام زمانی نشده بود، ایام محرم توی محله مان سینه زنی و زنجیر زنی راه می افتاد و خلائق بابت تشنگی امام حسین و علی اصغر به سر و کله خودشان می کوبیدند و ندبه و زاری می کردند. ما هم می رفتیم توی صف سینه زنان و همراه چهار تا تخم جن بدتر

وحد زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی
با بیش از بیست سال تجربه



تدریس کلاس های آواز، تار، ستار، تنبور، پیانو،
ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی

۹۲۴۴-۷۴۵ (۴۰۸)

www.vahidzomorodi.com



را به خود اختصاص می دهد. در بعضی موارد خون بسیار کمی به مغز می رسد و سلول های مغز کارایی خود را از دست می دهند. این حالت در بیماری است که چاق بوده و دارای مرض قند می باشند. نوع دیگر آن باعث تورم سلول های مغز شده که حرکت بیمار را تحت الشعاع قرار می دهد.

درصد فراموشی: حدود ۵۰ میلیون افراد به این بیماری در سرتاسر دنیا مبتلا هستند. حدود ۶۰ درصد آنها از نظر اقتصادی در فقر به سر می برند و در کشورهایی هستند که امکانات پزشکی کمتری دارند. طبق گزارش ها در افرادی که شصت سال به بالا دارند شانس گرفتن بیماری ۸-۵ درصد می باشد.

درمان: در حال حاضر هیچ درمانی برای Dementia وجود ندارد، ولی تحقیقات بسیار زیادی در حال انجام است و بیشتر توجه به بهبودی وضع زندگی و حالات بیمارانی می باشد. همین طور کمک به افراد خانواده آنها برای نگهداری بیمار و گزارش بیماری هرچه زودتر می باشد. همانطور که اشاره شد بالا رفتن سن دلیل ابتلا به بیماری فراموشی نیست. طبق مطالعات اخیر ورزش، عدم سیگار کشیدن، مصرف کم الکل، کنترل وزن، مصرف مواد غذایی سالم، کنترل فشارخون، کلسترول، قند خون در حد نرمال، ابتلا به این بیماری را به تاخیر می اندازد. از طرف دیگر افسردگی و جدا بودن از جامعه به بروز آن کمک می کند. این بیماری از نظر اقتصادی و اجتماعی تاثیر بزرگی در جامعه دارد. در سال ۲۰۱۵ هزینه کنترل و نگهداری این بیماری در حدود ۸۱۸ میلیارد در جهان بوده است. نگهداری از این بیمارانی برای افراد خانواده ایجاد فشارهای روانی، اقتصادی و فیزیکی زیادی به همراه دارد و استرس و اضطراب را در خانواده بالا می برد و نیاز به کمک دولت سازمان های پزشکی دارد.

حقوق بشر: بیشتر این بیمارانی از حداقل آزادی و حقوقی که برای دیگران وجود دارد محروم می شوند. در محل هایی که این بیمارانی نگهداری می شوند توجه کافی به آنها نشده و مراقبت لازم را دریافت نمی کنند و به همین دلیل لازم است که یک قانون جهانی جهت حقوق این بیمارانی به تصویب برسد که کلیه احتیاجات این بیمارانی را در بر گیرد که در بهترین شرایط و محیط نگهداری شوند.



بیماری فراموشی Dementia

مشکل فراموشی تمام جوامع بشر را در بر گرفته و بخصوص در سنین بالاتر مشهودتر است. کم شدن حافظه، رفتار غیر عادی و عدم کارایی در انجام کارهای روزانه اغلب به خاطر فراموشی می باشد. گرچه فراموشی بیشتر در افراد مسن اتفاق می افتد ولی بخشی از پروسه پیرشدن نیست.

طبق آخرین آمار در حال حاضر در جهان ۵۰ میلیون نفر دارای فراموشی و یا Dementia هستند و هر سال ده میلیون به این افراد اضافه می شود. بیماری الزایمر (Alzheimer) مهمترین فرم این حالت می باشد و حدود ۷۰-۶۰ درصد این بیمارانی را در بر می گیرد. فراموشی تدریجاً افراد را متکی به دیگران می کند.

این حالت در حالات پیشرفته که به بیماری ختم می شود یک اثر فیزیکی، روانی، اجتماعی و اقتصادی برای فرد بیمار و جامعه دارد و تاثیر آن روی افرادی که از بیمار نگهداری می کنند نیز مشاهده می شود. فراموشی یا Dementia یک حالت پیشرونده داشته و تدریجاً حافظه را از بین می برد. پدیده های دیگر که می توان نام برد بدتر شدن درک مطالب، آموختن و حساب کردن، صحبت کردن و قضاوت فرد می باشد که همه تحت تاثیر این بیماری قرار می گیرند. احساسات و حرکات اجتماعی و علاقه مثبت نیز تحت تاثیر قرار می گیرند.

علائم بیماری: حالت فراموشی یا Dementia هر فردی را بطور متفاوت تحت تاثیر قرار می دهد و این بیماری در ۳ مرحله اتفاق می افتد:

مراحل اولیه: این مرحله اغلب مورد توجه فرد قرار نمی گیرد و علائم آن فراموشی کوتاه مدت، عدم توجه به گذشتن زمان و گم شدن در محل های معمولی است.

مراحل متوسط: هرچه بیماری پیشرفت کند علائم آن مشخص تر می شود. در این مراحل فرد حوادث اخیر و نام افراد را به خاطر نمی آورد. در داخل منزل گم می شود، تدریجاً مکاتبه با افراد خانواده را از دست می دهد و قادر به گفتار با آنها نیست. جهت بهداشت روزانه نیاز به کمک دارد و سوالات خود را مرتباً تکرار می کند.

مراحل نهایی: در این مرحله فرد بطور کامل وابسته به دیگران می شود. کم شدن حافظه بسیار شدید و علائم بیماری بسیار مشخص است. فرد دچار عدم آگاهی از محل و زمان خود می شود و دوستان و فامیل را تشخیص نمی دهد. قادر به قدم زدن نیست و گاهی بسیار عصبانی می شود. فراموشی یا Dementia دارای انواع گوناگونی است. مهمترین فرم آن بیماری آلزایمر می باشد که ۷۰-۶۰ درصد موارد

ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک،
پیشه و خدمات خود را به
ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624

معرفی کتاب

*Nutrition Topics for
Healthcare Professionals*



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان ناشر: شرکت AuthorHouse



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 + (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند



با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA

من یک گربه خانگی هستم!

آرام از پشت دیوار، سرک می‌کشم. صدای به هم خوردن ظروف از آشپزخانه می‌آید. با احتیاط جلو می‌روم و زیر اولین مبل مخفی می‌شوم. چشمانم را تیز می‌کنم. حرکت قدم‌هایشان را دنبال می‌کنم. دو قدم به راست، می‌ایستد، می‌چرخد، سه قدم به چپ و توقف. آن دیگری به سمت راهرو می‌رود. به امید باز شدن درب بالکن، می‌دوم. از او جلو می‌زنم و جلوی در بالکن می‌ایستم.



صدای قدم‌هایش نزدیک می‌شود. در را باز می‌کند و من به سرعت رد می‌شوم و لبه بالکن جا می‌گیرم. آفتاب را نگاه می‌کنم و آسمان و خیابان را. وحشت آزادی وجودم را فرامی‌گیرد. پرنده‌ها پرواز می‌کنند. با نگاهم در آسمان، شکارشان می‌کنم. صدای اتمبیل‌ها وحشتم را بیشتر می‌کنند. سرم را در گردنم فرو می‌برم. عقب‌نشینی می‌کنم. برمی‌گردم به رییس نگاه می‌کنم. غم چشمانم را می‌خواند. در را باز می‌کند. به قفس بزرگ امن بازمی‌گردم و تجربه آزادی را به خواب طولانی بعد از ظهر وامی‌گذارم. غذای همیشگی آماده است و آب و جای خواب گرم و نرم.

خطر آزادی از سرم می‌گذرد. خطر تجربه‌های جدید، طعم غذاهای جدید و دوستان و دشمنان جدید. در قفس می‌مانم، با تمام روزمرگی‌هایی‌اش، تا تمام شوم. دست نوازشی بر سرم کشیده می‌شود. سرم را بلند می‌کنم. از ترس و ناتوانی ام، افسوس می‌خورم، منی که هوای آزادی به سر ندارم. من یک گربه خانگی هستم.

داخل قفل می‌کردم. در اولین نوروز به دیدار صاحبخونه رفتیم. یادمه خیلی آسمون ریسمون بافت که امسال سال سگه و چه حوادثی را باید منتظر باشیم. دل تو دلم نبود عین سیر و سرکه می‌جوشید. دست آخر بلند شدیم که بیاییم. درست همین بلائی که سر زن علی آقا اومد به سر من آورد. در لحظه خروج یک مشت آجیل تو مشتم گذاشت و منو بوسید و دقیقا همین جمله را گفت: (من مثل پدرتم. تو هم جای دخترمی.) جنجال بزرگی بر پا و علی بی حیا مجبور شد که کل خانه‌اش را بفروشد و به محل دیگری برود. سال‌ها بعد ما هم از آن محل اسباب‌کشی کرده و در این کوچه خونه خریدیم. از همون لحظه اولی که به اصطلاح حاج عباس را دیدم میدونستم که همون علی بی حیاست ولی دلیلی برای اثباتش نداشتم که امروز این اتفاق افتاد. همون جملات کلیشه‌ای سابق: (تو جای دخترمنی، من مثل پدر توام) و بوسیدن قاجاری و ماچ از هر دو گونه و نهایتا پیشونی،

ماموری که از کلانتری آمده بود داشت گزارش می‌نوشت. همان اول بر اساس نوشته‌های شناسنامه اسم حاجی را علی نوشت. دلیل دیگری بر تایید ادعای توران خانم. حاج عباس ریشش را میخاراند. دیگر هیچ رویی نداشت به مسجد محل برود. تغییر خانه هم در شرایط فعلی خیلی دشوار می‌نمود.

نزدیک ظهر اولین روز سال جدید، حاج عباس فعلی و علی بی حیا سابق، تک تنها در کوچه نشسته و به فردا فکر می‌کرد که باید برود کلانتری. احتمالا می‌فرستادند دادسرا و زندانی می‌شد. از دور جمعی را دید که همراه شان چند زن جوان چادری خندان و شاد می‌آمدند. به حاجی که نزدیک شدند سلام دادند و گفتند: «عید شما مبارک حاج آقا»، علی بی حیا به آرامی گفت: «سلام. عید شما هم مبارک». خیلی دلش می‌خواست بگوید که «شما عین دختر من هستید و من جای پدرتان». می‌خواست عید را همانطوری که دوست داشت به آنها تبریک بگوید. گربه‌ای از مقابل علی بی حیا رد شد، بدون آن که نگاهش کند و میو بی کوتاهی کرد. ظهر اولین روز سال نو ناگهان کوچه ساکت شد، پرنده پر نم‌یزد. علی بی حیا نا داشت از جاش بلند شود. زل زد به افق و زیر لب آرام گفت: «تو جای دختر منی! من مثل پدر توام!»



علی بی حیا

سیروس مرادی

آن سال خوب یادم هست، سال سگ و تحویل ساعات اولیه صبح بود. هنوز آفتاب نزده کوچه‌ها پر از سحر خیزانی بود که فهرستی بلند بلای برای دید و بازدید داشتند. زود جنبیده بودند تا عصر به دستبوسی همه بزرگترها رفته و از فردا در خانه نشسته و منتظر مهمانان عید باشند.

ساعت حدود ده صبح بود که داد و بیداد بلندی از خانه همسایه بغلی بلند شد. جیغ و فریاد در آن ساعات اولیه اولین روز سال نو اندکی عجیب می‌نمود. همه با تعجب و احتیاط دم در خانه حاج عباس، از همسایه های قدیمی کوچه جمع شدیم. کسی اطلاعی درباره منشاء داد و بیداد نداشت. تنها کسی که نشان می‌داد اندک خبری دارد، توران خانم بود. اسمش رسماً توران خانم بود ولی اغلب به او خانم همدانی می‌گفتند. شوهرش کامیون حمل مصالح ساختمانی و هر دو لهجه غلیظ همدانی داشتند. ترکی را به سیاق فارسی و فارسی را با لهجه ترکی صحبت می‌کردند. کسی جرات نداشت دق الباب کرده و از ماجرا سر در بیاورد. سرانجام سر و صدا بیشتر و در اصلی حیاط با صدای انفجار بزرگی چار طاق باز شد.

حاج عباس همسایه متشروع به همراه همسرش حاج خانم و زن و شوهر مستاجرشان دم در ظاهر شدند. همه داد و بیداد می‌کردند. مشخص نبود موضوع چه، سرانجام علی آقا، مستاجر جوان حاجی به حرف آمد و گفت: «اول صبح حاجی را بزرگ حساب کرده و با همسر به عید دیدنی رفتیم. حاجی از همون اول چشم از همسرم بر نمی‌داشت. خلاصه هر صحبتی کردیم حواسش پیش عیالم بود. سرانجام وقتی داشتیم بلند می‌شدیم، با حاج آقا دست داده و دیده بوسی کردم. با حاج خانم هم حرف های شیرینی رد بدل شد. یک هو دیدم حاجی یک مشت آجیل توی دست زرم ریخت و بوسیدش و گفت: (من جای پدرت هستم، تو مثل دختر منی).»

اوضاع ناگهان چرخید. حالا دیگه همه می‌دانستند داستان چیه؟ انگار دل اهل محل از دست حاج عباس همسایه ظاهراً وزین پر بود، به ویژه خانم‌ها. توران خانم از اول زل زده بود به چهره حاج عباس و داشت هیکلش را اسکن می‌کرد تا هویتش کاملاً روشن شود. ناگهان جیغی زد و گفت: «این همون علی بی حیاست» و از حال رفت. حالا دیگه داستان داشت هیجان انگیز تر می‌شد. تماشاگران و همسایگان دو داستان ظاهراً جدا از هم را تعقیب می‌کردند که حلقه اشتراک شان همان حاج عباس و یا به عبارتی علی بی حیا بود. علی آقا مستاجر حاج عباس اصرار داشت مامور بیاورد و موضوع را رسماً تعقیب کند. زنان بیشتر مایل بودند حال توران خانم خوب شود و داستان خودش را تعریف کند. علی آقا مانند نوار چندین بار از اول تا آخر ماجرائی را که افتاده بود برای بقیه تعریف کرد. زنش بی حال و شوکه و در منزل افتاده بود. عده ای هم دورش جمع شده، آب قند داده و بادش می‌زدند.

زنان بیشتر دنبال شنیدن روایت توران خانم بودند که خیلی سریع حالش بهتر شد و مانند یک خطیب ماهر شروع به سخنرانی کرد. همان اول خیلی زور زد تا شعر مناسبی یادش بیاید. نشد که نشد. دست آخر به گفتن: «تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد استس اکتفاء کرد.

توران خانم فلاش بکی به وسعت سی و هشت سال زد و گفت: «من هم اون زمان تازه عروس بودم. دو تا اطاق در نازی آباد در خانه کسی گرفته بودیم که به علی بی حیا معروف بود. اون زمان در شهرداری کار می‌کرد. خیلی‌ها می‌گفتند لقبش به خاطر اینه که مامور سد معبره. به التماس هیچ دستفروشی توجه نمی‌کنه. به خاطر همین اسمش رو گذاشته اند علی بی حیا. من و همسر هم باورمون شد. از همون اول از چشمان هیزش خوشم نمی‌اومد. همیشه وقتی تو خونه تنها بودم در را از

با درج آگهی در نشریه پژواک کسب و خدمات
خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!
(408) 221-8624

مجموعه داستانی «عرق بیدمشگ» نسخه PDF
سیروس مرادی ۰۰۹۸۹۱۲۲۲۰۳۵۴۱ واتس آپ



نیمه شب پانزده اوت در واقع لحظه‌ای بود که هندوستان، به قول اولین نخست وزیرش، جواهر لعل نهرو، «چشم به نور و آزادی گشود». ولی استقلال هندوستان از انگلیس منجر شد به تجزیه دردناک و خشونت بار کشور به دو ملت جدید پاکستان و هند. «بچه‌های نیمه‌شب» هوشمندانه این تناقضات را از طریق شخصیت سلیم و تاریخچه خانواده‌اش به تصویر می‌کشد. با تقسیم هندوستان، پاکستان خود را موطنی برای مسلمانان این کشور اعلام کرد. سلیم در خانواده‌ای مدرن

در بمبئی به دنیا آمده، درست مثل سلمان رشدی، و این افراد بر اساس تقسیم بندی جدید باید به پاکستان نقل مکان می‌کردند. ولی رمان صراحتاً نشان می‌دهد که سلیم به بمبئی تعلق دارد، شهری متشکل از گروه‌های متنوع و مخالف اما در حال هم‌زیستی. در پس جلوه ادبی رمان، یک تراژدی پنهان است. رشدی از داستان استفاده می‌کند تا واقعیتی عمیقاً شخصی را فاش کند: یعنی پیامد تصمیم خانواده‌اش به ماندن در هند، کاری که بسیاری دیگر از مسلمانان هند کردند. سلیم به عنوان یک مسلمان هندی، در واقع هم‌زاد رشدی است. رشدی از این قهرمان خنده‌دار و داستانی حماسی استفاده می‌کند تا تشکیل مسلمانان هند به صورت اقلیتی دائمی در کشوری سکولار را هم‌زمان جشن بگیرد و هم عزا.

رمان بعدی رشدی یعنی «شرم» (۱۹۸۳)، انتقادی تند علیه آنهایی است (از جمله اعضای خانواده خودش) که پاکستان را انتخاب کردند، کشوری که رمان آن را در منجلا ب فساد، شهوت، پدرسالاری و خودبیزاری نشان می‌دهد.

«آیات شیطانی»: رشدی همواره مجذانه بر خداناباوری خود اصرار کرده است، ولی در آثار داستانی او، دو دین که از قدیم شبه قاره هند را اشغال کردند حضوری عمیق دارند: اسلام و آیین هندو. رمان «آیات شیطانی» که در ۱۹۸۸ منتشر شد، تولد اسلام را با تاثیر تاریخی انگلیس بر مهاجران برآمده از مستعمرات قبلی‌اش، در هم می‌آمیزد. این رمان، رویا و واقعیت را، و امر مقدس و نجس را از اعتبار ساقط می‌کند. شخصیت‌ها در زمان و مکان پس و پیش می‌شوند، و تولد اسلام با تولد عصر پسااستعمار در هم تنیده می‌شود. به قول رشدی، «بدعت وارد دنیا می‌شود». اما حتی تخیل بی حد و حصر او هم پیش‌بینی نمی‌کرد که این رمان چه پیامدهایی خواهد داشت.

«آیات شیطانی»، یادآور ظهور اسلام از بطن بیابان و نظام قبیله‌ای و چند خدایپرستی است که مشخصه عربستان پیش‌اسلام بود. طعنه آن که این رمان درباره بازسازی نفس از طریق مهاجرت است، اما غضب مسلمانان مهاجر انگلیس را برانگیخت، آن هم به خیال خودشان بابت کفرگویی درباره محمد، بنیان‌گذار اسلام. با بالاگرفتن تنش‌ها در دنیا، در سال ۱۹۸۹، خمینی رهبر دینی و سیاسی وقت ایران فتوای قتل رشدی را صادر کرد. در نتیجه، رشدی بیش از یک دهه مخفیانه زندگی می‌کند که شرح آن را در خاطرات تاثیرگذارش در «ژوزف آنتون» منتشر کرده.

جهان پساتوا: رشدی دو رمان بزرگ دیگر درباره اسلام در هند، نوشت: «آخرین آه عرب مغربی» (۱۹۹۵)، که اسلام در هند را با ریشه‌های آندلوسی آن پیوند می‌دهد، و «شالیمار دلک» (۲۰۰۵)، که بر نقش اسلام در مناقشه کشمیر دست می‌گذارد. ولی تمایز روشنی بین تخیل زبان‌درستانه دوران پیش از فتوا و حالت اعجاب‌آلود و پیچیده داستان‌های بعدی او وجود دارد.

رشدی در کتاب «هارون و دریای قصه‌ها» (۱۹۹۰)، عواقب فراگیر فتوای قتل را پیشگویی می‌کند. این داستان کنایه‌آمیز، ماجرای خاموش کردن صدای قصه‌گویی به اسم «رشدی» به دست زورگویی به اسم «ختم‌شد» است، ختم‌شد «سلطان خاموشی و دشمن سخن» است، و «هارون» پسر رشدی قصه‌گو تلاش می‌کند صدای پدر را به او برگرداند.

حمله خشونت‌بار اخیر به رشدی (که با هفتاد و پنجمین سالگرد استقلال هند و پاکستان هم‌زمان شده) از عواقب همان فتواست. بسیاری از مردم آسیا و دنیا که با شخصیت‌هایی شبیه «ختم‌شد» مبارزه می‌کنند، از این واقعه متأثر شده‌اند چون خود را در موقعیت هارون‌های زمان می‌بینند. اما مناقشه‌ای که در پی انتشار «آیات شیطانی» شکل گرفت، همین‌طور طرز فکر ما را درباره نسبت مدرنیته با سکولاریسم برای همیشه تغییر داد.

سلمان رشدی را از کجا شروع کنیم!

آنایا جهانارا کبیر - مولف هندی

خوشبختانه رشدی این بار هم از ترور جان به در برد. هنوز برای بسیاری سوال است که چه‌طور نویسندگانی هدف چنین خشونت‌هایی می‌شود. واقعیت این است که آثار او جایگاه ادبیات را تغییر داد، الهام‌بخش نسل‌های متعدد نویسندگان شد، و در عین حال، از اختلافات عمیقی رونمایی کرد.

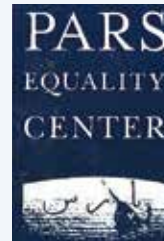
لحن روایی سلمان رشدی، خودمانی و مرموز و زبان درشت است. گاهی مغرور، گاهی خودمخرب. سبک بیانش به نوعی هم چاله میدانی است و هم لفظ قلم. او روایتگر مدرنیته هند است، با غافلگیری‌های خارق‌العاده و تفصیل زندگی شهری‌اش.

رشدی این تلاقی اضداد را چنان چیره‌دستانه استعمال کرد که قواعد عرصه ادبیات جهان را به هم زد. آثار او از جمله پانزده داستان (دوازده رمان، دو کتاب کودکان و یک مجموعه داستان کوتاه) و یک گلچین ناداستان (شامل جستارها، خاطرات و سفرنامه‌ها)، نگاه خوانندگان و نویسندگان غربی را از مرکز ثقل ادبیات جهان یعنی شمال آتلانتیک به سوی دیگری مطوف کرد.

آثار اولیه او، نقد ادبیات را بازتعریف کرد و دوران پسااستعمار را به عنوان یک حوزه مهم تحقیق آکادمیک در کانون آن قرار داد. جسورانه‌ترین نوآوری او این بود که تاریخ کلان کشور و داستان‌های کوچک مردمان عادی را به هم پیوند زد، و این کار را با اقتباس تکنیک «رتالیسم جادویی» از آمریکای لاتین برای جنوب آسیا انجام داد.

بیشتر جنجال‌های مربوط به رشدی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ شکل گرفت، که بعضی از بهترین کتاب‌های او هم در همین مقطع منتشر شد. در این نبشته، برخی از مهم‌ترین آثار او را معرفی می‌کنیم تا الهام‌بخش نسلی تازه از خوانندگان مولفی باشد که خیلی‌ها او را بزرگ‌ترین صدای ادبیات عصر خود می‌دانند.

آثار اولیه: رمان پرطرفدار او، «بچه‌های نیمه‌شب»، منتشره ۱۹۸۱، که برنده جایزه بوکر هم شد، در ژانر رتالیسم جادویی نوشته شد، ژانری که امر خیالی و امر واقعی را در قلمرویی ساختگی کنار هم قرار می‌دهد. قهرمان کتاب، «سلیم سینایی» در رأس نیمه شب پانزدهم اوت ۱۹۴۷ به دنیا آمده، که به او قدرت تله‌پاتی بخشید.



ارائه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم برای افراد واجد شرایط به شرح ذیل می‌باشد:

- ♦ تابعیت آمریکا (سیتی زن شیپ)
- ♦ ویزای مهاجرت و انجام امور کنسولی
- ♦ درخواست کارت اقامت دائم (گرین کارت) و تجدید کارت
- ♦ مجوز اشتغال
- ♦ مجوز سفر
- ♦ کمک به قربانیان خشونت (VAWA)
- ♦ درخواست معافیت از پرداخت هزینه اداره مهاجرت برای افراد واجد شرایط

گروه حقوقی مجرب ما به زبان های فارسی، انگلیسی، اسپانیایی و فرانسوی، آماده ارائه خدمت به افراد واجد شرایط می‌باشند.

لطفاً برای تعیین وقت با ما تماس حاصل فرمایید

(408) 261-6405

1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

www.parsequalitycenter.org

A Department of Justice Recognized ♦ 501(c)3 Nonprofit Organization

علی خسروشاهی، خاطرات شیرین مینو

پرویز نیکنام

یک سال بعد از انقلاب، در حالی که شرکت مینو از لیست پنجاه و یک نفره قانون حفاظت صنایع و مصادره اموال جان به در برده بود و علی خسروشاهی با اطمینان بیشتر به اداره شرکت مشغول بود، در روز اول اسفند ۱۳۵۸ خبر رسید که برخی کارگران شرکت مینو، کارفرمای خود را گروگان گرفته‌اند «و از دولت می‌خواهند که برای جلوگیری از ورشکستگی و تعطیلی این واحد تولیدی، هرچه زودتر هیئت را جهت رسیدگی به وضع نابسامان این کارخانه اعزام دارد». کارگران، دو برادر علی و جلیل خسروشاهی، حسن بهزادی و محسن فراهت، از مدیران شرکت را جداگانه در اتاقی در طبقه چهارم شرکت زندانی کرده بودند. گروگان‌گیران ابتدا خواستار افزایش حقوق، تقسیم سود ویژه و سهام مجانی بودند اما بعدتر اعلام کردند که می‌خواهند مالکیت از مدیریت جدا بشود. حسن بهزادی از مدیران شرکت می‌گوید: «دیدیم که اینها یک تیم‌اند و همه مسلح بودند. در سقف طبقه پنجم شرکت خوراک هم تیربار برده بودند که اگر حمله‌ای علیه‌شان شد، دفاع کنند». در این دوران، برخی چهره‌های سیاسی چپ‌گرا در ناآرامی‌های کارخانه نقش داشتند. در میان آنها نام حبیب‌الله پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز، بیشتر از دیگران مطرح بود. او در کارخانجات مختلف سخنرانی می‌کرد و بر نقش و حضور شوراهای کارگری در کارهای اجرایی تأکید می‌کرد. پیمان بر این اعتقاد بود که شوراهای کارگری باید قدرت اجرایی داشته باشند. او به شرکت مینو آمد و در سخنرانی خود به کارگران اطمینان داد که بیرون کردن مالکان شرکت هیچ خسارتی به شرکت نمی‌زند. او گفت: «شاه رفت. هیچ حادثه‌ای رخ نداد. خسروشاهی هم برود، هیچ چیزی نمی‌شود». ماجرا چند روز ادامه داشت و گروگان‌گیران چند بار می‌خواستند آقای خسروشاهی را از طبقه چهارم ساختمانی که در آن زندانی بود، به بیرون پرتاب کنند. در بیرون ساختمان، در جاده گرج هم کمیته مستقر شده بود اما گروگان‌گیران مقاومت می‌کردند. در این میان، دادستانی وارد ماجرا شد و مدیران شرکت هم نامه‌هایی به بنی‌صدر (رئیس‌جمهور وقت)، محمدرضا مهدوی کنی (سرپرست کمیته‌های انقلاب اسلامی)، آیت‌الله قدوسی (دادستان کل انقلاب)، محمود احمدزاده (وزیر صنایع) و محمدرضا نعمت‌زاده (وزیر کار) نوشتند اما هیچ کدام از مقامات واکنشی نشان ندادند. سرانجام، در روز پنجم علی خسروشاهی اعتصاب غذا کرد و چون سه تن از گروگان‌ها، علی و جلیل خسروشاهی و فراهت، در سنین بین شصت تا هفتاد بودند و احتمال خطر جانی آنها می‌رفت، از مقامات خواسته شد که برای رفع گروگان‌گیری اقدامی بکنند.

علی خسروشاهی برای ترساندن گروگان‌گیران به آنها گفته بود که اعتصاب غذا کرده اما در کشوی میزش مقداری پفک‌نمکی از تولیدات کارخانه‌اش داشت که گاهی از آنها می‌خورد. پفک کمک زیادی به سرپاماندن علی خسروشاهی در دوره گروگان‌گیری کرد. بعد از دخالت دادستانی، گروگان‌ها پس از هشت روز آزاد شدند اما در فروردین ۱۳۵۹ ضربه کاری به شرکت مینو وارد شد. ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت، در نامه‌ای به وزارت صنایع اعلام کرد که شورای انقلاب در جلسه ۲۸ اسفند ۱۳۵۸ خود بر اساس پیشنهاد وزارت صنایع، اداره کارخانجات گروه صنعتی مینو را به این وزارتخانه سپرده است. دادگاه بعد از ملی شدن شرکت مینو، این شرکت را متهم کرده بود به: کوشش در ایجاد وابستگی اقتصادی و اشاعه مظاهر غرب‌زدگی، از جمله تغییر ذائقه مردم و گسترش فرهنگ آرایشی غرب به عنوان نمونه بارز سرمایه‌داری و وابستگی اقتصاد کشور. بزرگ‌ترین اتهام خسروشاهی در آن زمان اشاعه فحشا از طریق تولید لوازم آرایشی و خیانت به صنعت از طریق انتقال فناوری تولید پفک‌نمکی به عربستان سعودی بود. این در حالی بود که در آن زمان شرکت‌های علی خسروشاهی بیشتر از شش هزار کارگر و کارمند داشت و فروش گروه صنعتی مینو نیز حدود دویست میلیون دلار بود و بیش از بیست میلیون دلار از محصولات آن شرکت صادر می‌شد.

خاندان خسروشاهی: حاج‌غفار، پدر علی خسروشاهی، از تجار سرشناس تبریزی و از خانواده‌ای بود که از خسروشاه به تبریز مهاجرت کرده بودند. غفار، حسن و حسین، سه برادری بودند که از سال ۱۲۸۰ش تجارت را شروع کرده بودند و کالاهایی نظیر فاستونی، کاغذ، چای، شکر و... وارد می‌کردند. این سه برادر علاوه بر کارهای تجاری، با سرمایه‌گذاری مشترک با برادران شالچیلار کارخانه نساجی آذربایجان را در قزوین تأسیس کردند. این کارخانه با سرمایه ۳۵۲هزار تومانی و صد دستگاه ریسندگی و بافندگی پنبه کارش را شروع کرد. کارخانه نساجی آذربایجان پارچه‌های ضخیمی



تولید می‌کرد که عمدتاً روستاییان از آن استفاده می‌کردند. کار این شرکت به خاطر مشکلات مدیریتی و بی‌توجهی به تحولات بعد از جنگ جهانی دوم در صنعت نساجی به بن‌بست خورد و سرانجام شراکت آنها در سال ۱۳۲۵ به پایان رسید و کارخانه اعلام ورشکستگی کرد. این کارخانه که ۳۵۰ کارگر داشت، از بزرگ‌ترین واحدهای تولیدی ایران در آن زمان بود. از میان نسل سه برادر، یعنی غفار، حسن و حسین، دو گروه به بزرگ‌ترین فعالان صنعتی ایران تبدیل شدند: گروه مینو که علی و جلیل خسروشاهی و حسن خسروشاهی، فرزند علی، مدیریت آن را در دست داشتند و در صنعت شکلات و بیسکویت فعال بودند، و گروه تولید دارو که حسن خسروشاهی و فرزندانش راه‌اندازی کردند و مجموعه بزرگی به نام گروه سرمایه‌گذاری البرز تشکیل دادند. شرکت‌های تولید دارو، البرز و... بیشتر از ششصد محصول بهداشتی، دارویی و غذایی تولید می‌کردند. بعد از انقلاب، سهام این شرکت‌ها مشمول قانون حفاظت از صنایع شد، خود شرکت‌ها در لیست مشهور پنجاه و یک نفره قرار گرفتند و مصادره شدند.

علی خسروشاهی که بود؟ علی خسروشاهی در سال ۱۲۹۰ در خانواده‌ای تجارت‌پیشه در تبریز به دنیا آمد. پدرش، حاج‌غفار، از تجار سرشناس تبریز بود و در تیمچه اول حاجی‌شیخ بازار تبریز حجره داشت. در کودکی به دلیل هوش و استعدادش میان دوستان به «علی‌آقا ذکی» (علی‌آقای باهوش) شهرت داشت. علی ابتدا در مدارس رشدیه تبریز درس می‌خواند اما وقتی پدرش تجارت‌خانه خود را به همدان منتقل کرد، به مدرسه شرف همدان رفت. در سال ۱۳۰۸ وارد دانشگاه تهران شد و حقوق و علوم سیاسی خواند. در سال ۱۳۱۸ با فاطمه رفیع ازدواج کرد که پدرش، قائم‌مقام‌الملک رفیع، از رجال سرشناس دوره رضاشاه و محمدرضا شاه بود. علی خسروشاهی زبان فرانسه و انگلیسی می‌دانست. فرانسه را در تبریز با دایی خود، دکتر هشترویدیان شروع کرده بود و در دوره دانشجویی نیز چنان زبان فرانسه خود را تقویت کرده بود که افراد فرانسوی‌دان می‌گفتند که او فرانسه را مثل یک فرانسوی صحبت می‌کند. انگلیسی را هم با ممارست و گوش‌دادن به رادیو بی‌بی‌سی آموخت. حسن خسروشاهی، فرزند علی، از پدرش چنین روایت می‌کند: «پدرم می‌گفت در زمان جنگ دوم اخبار جنگ تأثیر زیادی در بازار می‌گذاشت و به همین جهت، او با کوشش زیاد زبان انگلیسی را فرا گرفت تا با گوش‌دادن به بی‌بی‌سی قبل از سایر بازاریان از خبرها مطلع شود و معاملات خود را بر اساس این اطلاعات انجام دهد. علی خسروشاهی غیر از انگلیسی و فرانسه، ترکی استانبولی می‌دانست و با آلمانی نیز آشنا بود. علی خسروشاهی ابتدا در بازار سلطانی تهران در تجارت‌خانه پدرش، «تجارت‌خانه غفار خسروشاهی»، و بعدها در «تجارت‌خانه علی خسروشاهی و برادر»، در نهایت در «تجارت‌خانه علی خسروشاهی» تجارت می‌کرد. از خارج کالا وارد می‌کرد و از طریق بنگداران می‌فروخت. او بیشتر فعالیت تجاری خود در بازار تهران را بر واردات منسوجات، بلور، بخاری علاءالدین، دارو، مواد خوراکی و صادرات کشمش و فرش متمرکز کرده بود. در دوره‌ای که علی خسروشاهی فعالیتش را شروع کرد، گرفتن نمایندگی فروش محصولات از شرکت‌های خارجی پررونق بود و بسیاری آن دوره را «عصر اخذ نمایندگی» می‌دانند. وی اواخر دهه ۱۳۲۰ نمایندگی محصولات دارویی بوتس انگلستان را گرفت. کارش داشت رونق می‌گرفت که پدرش، غفار، درگذشت. او علاوه بر صدمه روحی، از نظر تجاری نیز به دلیل تقسیم ارثیه میان ورثه با مشکل روبرو شد. دو برادر، علی و جلیل، با هم قرار گذاشتند که در کارهای تجاری شریک باشند. جلیل به هامبورگ رفت تا فرش و خشکبار صادر کند ولی مأموریتش این بود که نمایندگی محصولات مناسب بازار ایران را پیدا کند و مجوز فروش آنها را در ایران بگیرد. در این دوره، جلیل نمایندگی محصولات بهداشتی کاملیا، ساعت دیل، چسب اوهو، پودرهای رخت‌شویی هنگل آلمان و ماشین‌تحریر تراپومف را گرفت اما مأموریت مهم‌تر وی این بود که نمایندگی شیرخشکی را بگیرد که بتواند با شیرخشک «گیگوز» رقابت کند که در آن زمان پر فروش‌ترین شیرخشک مخصوص تغذیه کودکان در ایران بود.

idents®

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



RANKED TOP 1% LAWYERS



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Serious Injuries



Brain & Spinal Injuries

Powerfulinjurylawyers.com

urg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B



نگاهی به تاریخ همجنس‌گرایی

بخش هشتم

منیژه مغیسی

استعمار و برداشتهای جنسیتی - نژادپرستانه استعمار گران

در میانه سده هیجدهم، زمانی که کاشفان و مبلغین دینی مسیحی و اولین فرانسوی‌ها به خاک آمریکای شمالی گام نهادند، با مشاهده برخی مردان بومی که لباس زنانه به تن داشتند و با مردان رابطه جنسی برقرار می‌کردند دچار سراسیمگی شدند. «فرانسویان از این که تراجنسیت‌ها نه تنها از سوی مردمان شان پذیرفته شده بودند بلکه مورد احترام خاص برخی از گروه‌های بومی نیز قرار داشتند به هراس افتادند» (۱).

در میان برخی از بومیان آمریکا، هم‌جنسگرایان و تراجنسیت‌ها، لباس و نقش فرهنگی جنس مخالف را بطور کامل برمی‌گزیدند. این گروه حتی کارهای «زنانه» مانند غذا پختن، لباس دوختن و سایر کارهای مشابه را نیز انجام می‌دادند. برخی از بومیان با هم‌جنسگرایان و تراجنسیت‌ها مانند جنس مخالف رفتار می‌کردند. در میان برخی از دگرباشان جنسی نیز رفتار جنس سوم (نه زن و نه مرد) رایج بود. به همین دلیل بطور نمونه، مردی که با فردی از جنس سوم رابطه جنسی داشت هم‌جنسگرا به شمار نمی‌آمد. مدارک و اسناد موجود نشان می‌دهد که برخی از زنان هم‌جنسگرا زن دیگری را به عنوان همسر و یا شریک جنسی موقت برمی‌گزیدند. جالب است بدانیم که تراجنسیت‌ها با هم‌رابطه جنسی نداشتند و این رابطه در میان بومیان مانند زنانی با محارم حرام (تابو) به شمار می‌آمد. (۲)

هم‌جنسگراها در قبایل مختلف رفتار جنسی گوناگونی داشتند. برخی از آنها هم‌جنس خود را برمی‌گزیدند، گروهی با هر دو جنس رابطه داشتند و گروهی دیگر زمانی که بالغ می‌شدند به هم‌جنسگرایی رو می‌آوردند که برخی از آنان پس از مدتی آن را رها می‌کردند. چنین به نظر می‌رسد که هم‌جنسگرایی، دو جنسگرایی و دگرجنسگرایی در میان تمام قبایل آمریکا رواج داشته به جز آزتک‌ها (Aztecs) که آنها را می‌کشتند. در سال ۱۵۷۶، زمانی که پدرو دی ماگالاس دی گواندو، سیاح پرتغالی در شمال برزیل به سر می‌برده است، در یادداشت خود آورده است: «زنان جنگجو موهای خود را مانند مردان کوتاه می‌کنند و در جنگ با تیر و کمان شرکت می‌جویند. هر کدام از آنها زنی را نیز که می‌گویند با او ازدواج کرده‌اند همراه دارند که به آنها خدمت می‌کند» (۳).

در افسانه‌های مردمان بومی آمریکا داستان‌های بسیاری درباره خلقت هم‌جنسگرایان و تراجنسیت‌ها (۴) وجود دارد. در یکی از این داستان‌ها می‌خوانیم که زن‌ها و مردها از حیوانات و ارواح به هم‌جنسگراها و تراجنسیت‌ها تغییر شکل می‌دهند. در بین قبیله پایاگا باور بر این است که زمانی که کودکان خواب‌های ماوراء طبیعه و غیبی می‌بینند به هم‌جنسگرا و تراجنسیت تبدیل می‌شوند. (۵)

بومیان باور داشتند که این افراد رابطه ویژه‌ای با خدایان و ارواح دارند، به همین دلیل حرفه جادوگر و یا طبیب را برعهده داشتند. این افراد به بیماران یاری می‌رسانند و مراسم مذهبی پیش از شکار را انجام می‌دادند. مردم باور داشتند که آنها از توان تعبیر خواب و نیروی ماوراء طبیعه برخوردارند. بومیان آمریکا همجنس خواهان و تراجنسیت‌ها را هدیه‌ای از سوی ارواح و قابل احترام به شمار می‌آوردند. می‌توان گفت که برخورد آنها به این پدیده مانند برخورد یونانیان بود و حق افراد می‌دانستند که خارج از پیوند زناشویی از لذت جنسی برخوردار شوند. گرایش جنسی بین مردان و یا زنان چیز شگفت‌آوری نبود، اما انتظار می‌رفت و باور اینگونه بود که آنها به تدریج سمت و سوی جنسی خود را خواهند یافت. (۶)

باید توجه داشت که زنان پیش از ورود اروپاییان به آمریکا، دارای حق و حقوق برابر با مردان بودند. زنان در گزینش رهبران قبیله یا به پای مردان مشارکت داشتند. وابستگی قبیله‌ای افراد معمولاً به تبار قبیله‌ای مادر بستگی داشت. از آنجا که رابطه زن و مرد برابر بود و جنسیت و گرایش جنسی افراد هدیه ارواح به شمار می‌آمد، گزینش جنسی هر فردی مورد احترام بود. البته تفاوت در ویژگی‌های جنسی، با بردباری همه گروه‌های بومی آمریکا روبرو نمی‌شد. برای نمونه آزتک‌ها با هم‌جنسگرایان رفتار مشابه‌ای با زناکاران داشتند که مجازات مرگ در انتظارشان بود. افزون بر این، این دسته از بومیان برخلاف دیگران، مردسالار بودند و زنان از برابری حقوق با مردان محروم بودند. ورود فاتحان اسپانیایی، فرانسوی و انگلیسی در سده پانزدهم میلادی به قاره آمریکا، سرآغاز بدبختی و ناگواری برای بومیان آن قاره بود. فاتحان با خودشان مرگ و فلاکت



ظرف فلزی وارن، متعلق به ۱۰ قبل از میلاد، موزه بریتانیا

به ارمغان آوردند. جنگ، گرسنگی، و به خصوص بیماری سبب مرگ و میر و در نتیجه نابودی فرهنگ بومیان شد. در سرزمین‌هایی که اسپانیایی‌ها سکنی گزیدند، جمعیت بومی‌ها پس از چندی کاهش چشمگیری یافت. اسپانیایی‌ها جنوب و انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها شمال آمریکا را به تدریج به تصرف خود درآوردند و بیچارگی و دربدری را برای بومیان به ارمغان آوردند. در این میان اسپانیایی‌های مسیحی متعصب، بیشترین سختی‌ها را برای بومیان روا داشتند. اسپانیایی‌های کاتولیک، زبان، فرهنگ و مذاهب شان را با زور به بومیان تحمیل کردند. «فاتحان اسپانیایی با همان تعصب و بی‌رحمی که هم‌جنسگرایان هم‌وطن را در دادگاه‌های تفتیش عقاید می‌سوزاندند، با همجنس‌گرایان بومی برخورد می‌کردند» (۷) اما واقعیت بدین سان بود که فاتحان متعصب نه تنها می‌کوشیدند بومیان را به زور سرنیزه به «راه راست» یعنی گرویدن به مسیحیت هدایت کنند، بلکه با از بین بردن آنان مجوز تصرف زمین‌های سرخپوستان و آواره کردن شان را نیز به دست می‌آوردند. تاریخ دانان و پژوهش‌گران برآورد می‌کنند که پس از ورود فاتحان به آن سرزمین، ۹۰ درصد بومیان از بین رفتند. مرگ هزاران سرخ‌پوست، از ابتلا به آنفولانزا، سرخک و آبله که بوسیله اروپاییان به آمریکا آورده شده بود، چنین توجیه می‌شد که بومیان به خاطر هم‌جنس‌گرایی مورد غضب الهی قرار گرفته‌اند. سیستم دفاعی بدن بومیان با این گونه بیماری‌ها آشنا نبود و در برابر آن ناتوان. بطور نمونه در سال ۱۸۳۸، اهالی قبیله ای در ایالت میسوری از مسافری که یک کشتی بخاری که به سن لوئیس می‌رفت به بیماری آبله مبتلا شدند. در طول دو هفته جمعیت این قبیله از ۲۰۰ نفر به ۴۰ نفر کاهش یافت. (۸)

یا زمانی که پیزارو در سال ۱۵۳۱ با هدف در هم شکستن مقاومت اینکاها به پرو رسید، بیشتر آنها در اثر تماس با اروپاییان و ابتلا به بیماری آبله در گذشتند. همچنین جمعیت سرخپوستان که در سال ۱۴۹۲ به ۸ میلیون می‌رسید در سال ۱۵۳۵، پس از ورود کلمبو به آمریکا کاهش چشمگیری یافت. اسناد و مدارک امروزی نشان می‌دهد که ۹۵ درصد جمعیت سرخ‌پوستان و سایر بومی‌ها از زمان ورود کلمبو به قاره تازه از میان رفتند. (۹) باید گفته شود که انتقال بیماری‌های غیر بومی که سبب نسل‌کشی بومیان شد، دلایل نژادپرستانه نداشت. مهمانان ناخوانده در طی سده‌های متوالی حیوانات اهلی را در نزدیکی خانه‌هایشان نگهداری می‌کردند و بدن آنها به تدریج در برابر امراض برشمرده مقاوم شده بود. اما از آنجا که روش زندگی سرخپوستان با اروپاییان تفاوت داشت سیستم بدن آنها در برابر این بیماری‌ها آسیب‌پذیر بود که سبب مرگ آنها می‌شد. فرهنگ بسیاری از بومیان آمریکا، بر پایه برابری زن و مرد و ارج نهادن به طبیعت استوار بود. طبیعی بود که در این فرهنگ تکثرگرا، هم‌جنسگرایان و سایر دگرباشان جنسی به عنوان انسان‌های ویژه و استثنایی مورد احترام قرار گیرند چیزی که در این زمان در فرهنگ اروپایی کمیاب بود. در همین زمان، کشورهای مسیحی سده‌های میانه همچون اسپانیا، ایتالیا، آلمان، فرانسه و انگلستان، با دگرباشان جنسی با سنگدلی و خشونت برخورد می‌کردند.

کاهش جمعیت سرخ‌پوستان نیاز به نیروی کار جدید را افزایش داد. ورود برده‌ها از آفریقا در دستور کار اروپاییان قرار گرفت که سرآغاز بدبختی و ویرانی آفریقا شد. اسپانیا در اواخر سده شانزدهم، قدرت مستعمراتی‌اش را به نقاط گوناگون جهان گسترش داده بود. اما هیچ‌کجا تأثیر مخرب تری از آنچه بر مردمان بومی آمریکا (Native American) رفت دیده نشد. اسپانیایی‌های مسیحی که در چنبره ترس و نفرت از هم‌جنسگرایی به سر می‌برد با مشاهده راولداری و همراهی بومیان آمریکا با هم‌جنسگرایان، به هراس افتاده بود.

«در واقع هر آنچه با هنجارهای مسیحیت همخوانی نداشت نه تنها عجیب و بیگانه بلکه آشکارا، شهوانی، حیوانی، بدوی و کفرآمیز به شمار می‌آمد. به باور مسیحیان اسپانیا، این مردمان «وحشی» که از پاک‌نفس و پارسایی مسیحیت بویی نبرده بودند، در مسایل جنسی موجوداتی بسیار آزمند به شمار می‌آمدند» (۱۰). **دنباله مطلب در صفحه ۵۹**

جفت متناظر (corresponding) وجود دارند و هر مریدین دارای چندین طب سوزنی در طول مسیر است. در مجموع دوازده مریدین اصلی در بدن وجود دارند. توضیح بیشتر در مورد مریدین بسیار مفصل است و از محدوده این مقاله خارج می باشد. اما به طور خلاصه و به زبان ساده طبق طب چینی، مسدود شدن این کانال ها (مریدین ها) باعث می شود انرژی «چی» به راحتی در بدن حرکت نکند و با ضربه زدند (EFT) و یا طب سوزنی می توان این مسیرها را باز کرد.

ضربه زدن یا ای. اف. تی چگونه کار می کند؟ مطالعات نشان داده که ضربه زدن یا ای. اف. تی باعث کاهش کورتیزول (هورمون استرس) در بدن می شود. سازمان جهانی بهداشت اعلام کرده است که «استرس» اپیدمی سلامت قرن بیست و یکم است، چرا که استرس، رابطه مستقیم با اضطراب، افزایش فشارخون، ناراحتی قلبی و عروقی، افزایش وزن، مشکلات خواب، دردهای مزمن و ناراحتی های گوارشی دارد. همچنین استرس بر روی سیستم ایمنی بدن تأثیر منفی گذاشته و آن را ضعیف تر می کند. زمانی که ما در استرس مداوم هستیم، توانایی سیستم ایمنی بدن برای مبارزه با آنتی ژن ها کاهش می یابد و ما بیشتر مبتلا به مریضی و در برابر عفونت ها حساس تر و امکان ریسک مریض شدن افزایش پیدا می کند. ضربه زدن باعث کاهش استرس در بدن می شود و به نوبه خود به سیستم ایمنی ما اجازه می دهد کار خود را بهتر انجام دهد.

مطالعه ای توسط دکتر «بتا استایلتون» که در سال ۲۰۱۲ در مجله بیماری های عصبی و روانی منتشر شد، نشان می دهد ضربه زدن بیشتر از گفتار درمانی سنتی و استراحت می تواند استرس افراد را پائین بیاورد. در یک کارآزمایی، سطح کورتیزول از طریق بزاق شرکت کنندگان قبل و بعد از درمان اندازه گیری شد. هر دو گروه به مدت ۵۰ دقیقه تحت درمان قرار گرفتند. گروه اول فقط تحت درمان گفتگو سمپاتیک قرار گرفتند و فقط ۱۶ درصد سطح کورتیزول در بدن آنها کاهش یافته بود. در حالی که گروه دوم که روش ضربه زدن را برای همان مدت امتحان کرده بودند، سطح کورتیزول آنها ۲۴ درصد کاهش پیدا کرده بود.

همچنین ضربه زدن بر روی نقاط مریدین، یک سیگنال آرامش بخش به مغز می فرستد و به مغز ما اجازه می دهد استراحت کند. به عنوان مثال وقتی خبر بدی می شنویم و یا در موقعیتی قرار می گیریم که ما را آشفته خاطر می کند، بخشی از مغز ما به نام آمیگدال را تحریک می کند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

ای. اف. تی چیست؟

مریم سالاری - مربی یوگا (بخش اول)

ای. اف. تی Emotional Freedom Technique یا تکنیک آزادی عاطفی یک درمان جایگزین برای دردهای فیزیکی و ناراحتی های عاطفی است که به آن ضربه زدن یا طب فشاری روانی نیز گفته می شود. کسانی که از این تکنیک استفاده می کنند معتقدند ضربه زدن به قسمت های خصوصی از بدن می تواند تعادل در سیستم انرژی بدن ایجاد کند و دردها، فشارهای عصبی مانند ترس، نگرانی، اضطراب، افسردگی را درمان کند. ای. اف. تی شبیه طب سوزنی است. اما در این روش به جای استفاده از سوزن، شخص با ضربه زدن توسط سرانگشتانش به قسمت های از بدن این عمل را انجام می دهد. (EFT) به عنوان ضربه زدن یا طب فشاری روانی، اولین بار در دهه ۱۹۹۰ زمانی که توسعه دهنده آن «گری کریک» (Gary Craig) اطلاعاتی را در مورد این درمان در وب سایت خود منتشر کرد، مورد توجه قرار گرفت. «گری» این تکنیک ضربه زدن را به عنوان یک درمان جایگزین برای شرایط سلامت روان معرفی کرد. «گری کریک» از سنین پائین عمیقاً به بهبود شخصی خود از طریق روانشناسی علاقمند بوده است. او فارغ التحصیل مهندسی استنفورد و کارشناس ارشد برنامه نویسی زبانی عصبی (NLP) است که در سایر اشکال روانشناسی انرژی آموزش دیده است.

چرا ضربه زدن را امتحان کنیم؟ طبق طب چینی همه ما انرژی داریم که در سراسر بدن ما در مسیری به نام «مریدین» جریان دارد. وقتی انرژی به درستی جریان نداشته باشد، سیستم بدن ما به خوبی کار نمی کند. ضربه زدن بر روی این نقاط مریدین، انسداد انرژی را از بین می برد و به فرد اجازه می دهد از احساس درد و استرس به حس بهتری برسد. این تکنیک در مطالعات نشان می دهد که می تواند بر کاهش حس اضطراب و سایر احساسات منفی تأثیر مثبت گذارد.

مریدین (Meridian) چیست؟ این اولین سوالی است که ممکن است به ذهن یک دانشجو تحت آموزش طب سوزنی (Acupuncture) برسد. مریدین ها را می توان به شاهراه هایی در بدن تجسم کرد که به جریان انرژی به نام «چی» (Qi) کمک کرده و اجازه چرخش این انرژی در سرتاسر بدن را می دهند. مریدین ها به صورت

مریم سالاری

مربی یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است.

یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

(408) 802-8882

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید

MINDFUL YOGA
Group



با انجام یوگا شما می توانید:

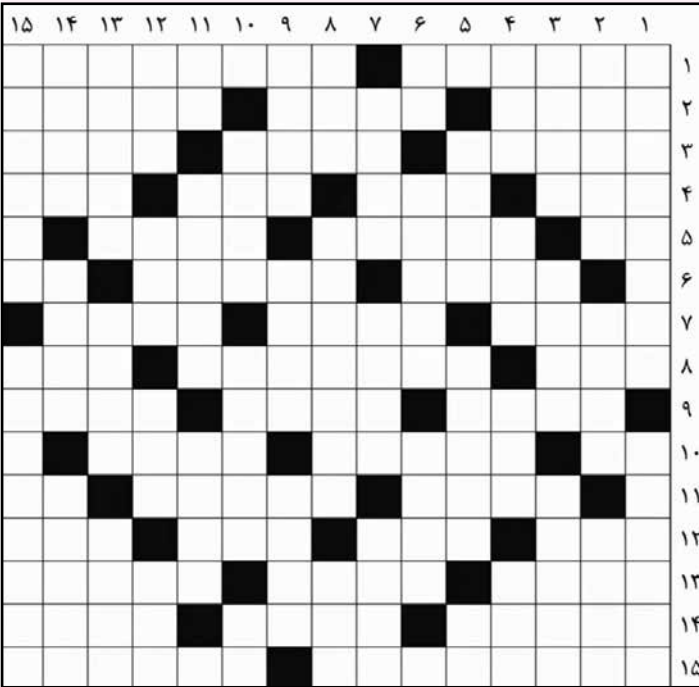
- ♦ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ♦ قبول وضعیت جسمی و روحی ♦ بالا بردن نیروی تفکر ♦ شناخت انرژی های درونی
- ♦ تعادل بین چاکراها ♦ هماهنگی بدن، فکر و روح ♦ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

♦ Therapeutic Yoga ♦ Chair Yoga

<http://mindfullyogagroup.com>

حل جدول در صفحه ۴۲

جدول



عمودی

- ۱- از آثار تاریخی شهر شیراز که در دوره صفویه و در زمان حکومت شاه عباس اول احداث شده است-دوربین نجومی
- ۲- برای معطر کردن شیرینی و بستنی به کار می رود-متصدی نمایشگاه-مرکز بنگلادش
- ۳- کادو-کاری به عهده گرفتن-وضعیت دشوار
- ۴- ناگهان خودمانی-بازار نجاری-بلند و واضح- میان برنامه تلویزیونی
- ۵- نوشته های اصلی-شهری در هندوستان-مرطوب
- ۶- رها-نخ های سست پشمین-پاینبه-نزدیک بین
- ۷- درستکار و امانتدار-روش های نیکو-شخصی که در پزشکی زایمان تجدید دارد
- ۸- هلاک شدن-رییس-ظاهر نمای
- ۹- فلانی-دختر مازنی-بخش مرکزی اتم
- ۱۰- علت و سبب-پایتخت سیاسی کانادا-ریاضی دان نابغه و برجسته آمریکایی با نام جان
- ۱۱- تابلویی از روی فاکس لیختنستاین هنرمند برجسته پاپ آرت-همسنگی و هم وزنی-کت بافتنی جلو باز
- ۱۲- انبار غله-درس نخوانده-شهری در استان فارس-گمان و خیال
- ۱۳- خسته و رنجور-تفرجگاه تهران-رهاورد زمستان
- ۱۴- پوشش سطحی چیزی-صدای ماکیان-از پادشاهان سلسله ماد
- ۱۵- یکی از میدان های مهم شهر تهران-ادیب و محقق ایرانی

افقی

- ۱- نوشیدنی سنتی کوبا- از مناطق گردشگری روستای فارسین در استان گلستان
- ۲- معادل فارسی دیتا-آواز خواب-انس گرفته
- ۳- فلزی سفید و نقره های - یکی - قراردادی که بر اساس آن اعضا یا شرکا سود حاصل از سرمایه را تقسیم میکنند
- ۴- سیاه شاعران! - انفرادی - واحد برقی! - سرود زرتشتی
- ۵- چاشنی معطر غذا - ارفاق و مساعدت - آهسته
- ۶- زمزمه کردن - آگهی تبلیغاتی - فرو رفتن ظرف
- ۷- پرتوینور-بیابانورده-بسیار
- ۸- فرزند فرزند - یکی از صیفی جات - ایستادن
- ۹- امروری - افزار - رهبر حزب
- ۱۰- درجه کوتاهی و بلندی صدا - رقص سنتی برزیلی - پاسبان قدیم
- ۱۱- ارابه و چهار چرخه - اسب اصیل - مقدار مجاز دارو
- ۱۲- گیاه سرشوی - عددی ترتیبی - قومی در زمان هخامنشیان-سازمانجاسوسآمریکا
- ۱۳- هدیه - پاره و بخش - سرزمین افراسیاب
- ۱۴- نمایندگی - زادبوم - از طبقات ساختمان
- ۱۵- آماده رفتن - موجب سرافکندگی

Water Tower Kitchen

In the heart of Downtown Campbell

The patio at this fabulous hotspot in Downtown Campbell

is large with plenty of seating and the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen.

Beautiful Outdoor Patio, Take-Out & Doordash pickup



(408) 502-9550

www.watertowerkitchen.com

201 Orchard City Drive, Campbell

با مدیریت ایرانی آماده پذیرایی از شما عزیزان!

جهت پیشگیری ویروس کرونا:

اداره بهداشت زدن واکسن کووید ۱۹ را توصیه می کند چون باعث محافظت از ابتلا به ویروس و بیماری کووید ۱۹ می شود. هر چه تعداد بیشتری از مردم واکسینه شوند، کنترل بهتری به روی این همه گیری خواهیم داشت.

نیاز مندیها

جویای کار

آماده نگهداری از فرزند و یا خانمی سالمند در منطقه فریمانت هستم.
(۵۱۰)۴۵۸-۸۱۲۳

استخدام

خانمی که در حال شیمی درمانی می باشد، نیازمند کمک خانمی جهت کارهای منزل، آشپزی و ایاب و ذهاب به دکتر می باشد. داشتن ماشین و گواهینامه رانندگی و اجازه کار الزامی است. برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۸۲۹۶-۸۲۹۶(۴۰۸) تماس بگیرید.

معاوضه ملک

«ملک در تهران معاوضه با ملک در غرب آمریکا،

یک واحد اپارتمان لوکس و یک قطعه زمین

ایمیل: tahimex@gamil.com شماره تلفن و واتساپ: ۲۰۶-۵۳۹-۷۴۰۸



فال سنارگان

دای

از خودخواهی تنفر دارید اما اگر به خودتان رسیدگی نکنید، نمی توانید به خوبی به دیگران هم رسیدگی کنید. شوخی و تفریح را کنار گذاشته و دوباره زندگی را جدی بگیرید. شخصی با حرکتی بزرگ علاقه خود نسبت به شما را مطرح خواهد کرد. خواسته های خود را بیان کنید و فضایی را برای ایجاد تغییرات نیز آماده کنید.

مهر

نیازی نیست که امور زندگی شخصی تان را با جهان به اشتراک بگذارید، اما فقط با خودتان صادق باشید. بیشتر به سلامتی تان دقت کنید. روابطی را قطع خواهید که دیگر ادامه نخواهد داشت، اما به این تغییرات اعتماد کنید. اگر به اطراف خود خوب دقت کنید، انگیزه زیادی را می توانید برای کارهای خود پیدا کنید.

تیر

پروژه ای را که مدت ها قبل آغاز کرده بودید، بالاخره به نتیجه می رسد و در نهایت آنچه لیاقتش را دارید، به دست خواهید آورد. شاید بد نباشد این ماه را در کنار خانواده خود بگذرانید و لحظات خوشی را با آنها تجربه کنید. فرصت های عالی بر سر راه تان خواهد آمد و باید به آنها توجه کنید. هزینه های اضافی تان را کاهش دهید.

شوروبین

دست نیاز کسی را رد نکنید. اگر فکر می کنید که یکی از نزدیکترین دوستان یا همکاران تان مانع کارهای شماست، سعی کنید به جای اینکه عصبی شوید علت را در رفتارها و واکنش های خود جستجو کنید. سعی کنید برای تغییر شرایط و محیط اطراف تان اول ذهن تان را تغییر دهید. روابط عاشقانه عمیق و رمانتیکی را تجربه می کنید.

بهمین

از اعتماد به نفس بالایی برخوردار هستید و می توانید از این امر به منظور بهبود شرایط حرفه ای خود استفاده نمایید. موقعیتی برای ترفیع درجه و یا افزایش حقوق خواهید داشت اما لازم است که برای انجام چنین چیزی، خودتان را ثابت کنید. روابط تان را با خانواده و شریک عاطفی تان بازسازی می کنید.

آبان

اهداف خود را مشخص کنید، سپس می توانید انتخاب های عاقلانه و قطعی داشته باشید. پیچ و خم های زیادی خواهید داشت، اما چشم انداز خود را حفظ کنید. به درون تان اعتماد کنید و به دنبال نور باشید. اشتیاق و خلاقیت خود را در محیط کاری و کار گروهی به کار ببرید. مراقبه کنید که ذهن تان آرامش پیدا کند.

مرداد

صبر و حوصله ای که باید در انجام کارها داشته باشید را ندارید. اگر حواس پرتی و آشفتگی در کارتان نداشته باشید موفق خواهید شد. در یک کاری که تصمیم به انجام آن دارید گره ای خورده است. زیادی روی آن حساس نشوید، بخش های دیگر کارتان را انجام دهید تا این گره نیز خودبه خود باز شود.

اردیبهشت

در مورد رابطه عاطفی یا شغلی خود کمی احساس نگرانی و ناامنی می کنید استرس خود را کنار بگذارید، زیرا تغییراتی که در زندگی شما به وجود آمده، می تواند برایتان مفید باشد. سعی کنید با ورزش کردن یا گشت و گذار در طبیعت کمی مراقبه کنید. گذشته را پشت سر بگذارید و در زمان حال به صورت عمیق تری زندگی کنید و آینده جدیدی را برای خود بسازید.

اسفند

فشارهای زیادی از جانب همکاران تان به شما وارد خواهد شد که ممکن است سئوال هایی را در ذهن تان ایجاد نماید. اجازه ندهید که اعتماد به نفس و توانایی های تان زیر سوال برود. تغییراتی اساسی برای شما به وجود می آید که نشان می دهد از نظر عاطفی، اقتصادی و برقراری ارتباط چقدر ایمن هستید.

آذر

چالش های شخصی در زندگی شما بیش از حد معمول خود خواهند شد. اگر با پشتکار به کار خود ادامه دهید، دیر یا زود نتیجه زحمات و سختی هایی که متحمل شده اید را خواهید دید. برای یک حرکت بزرگ به سمت جلو آماده شوید مخصوصا در حیطه روابط تان. برای خودتان ارزش قائل شوید. انرژی خودتان را بیهوده هدر ندهید.

شهریور

چیزهای زیادی در رابطه عاطفی شما وجود دارند که نیاز به رسیدگی فوری شما دارند. در این موارد با آرامش فکر کرده و تصمیم گیری کنید. نیازی نیست به هر سازی از طرف دیگران برقصید و هر کاری که از شما انتظار دارند را انجام دهید. بیشتر زمان برای خودتان بگذارید. درها را باز کنید تا دریافت کنید.

فرورد

اطلاعات جدیدی به دست خواهید آورد که می توانند تأثیرات زیادی روی برنامه های تان داشته باشند. این اطلاعات را با دقت در نظر گرفته و تغییرات لازم را در مسیر خود به وجود بیاورید. زمان آن است کم حرفی را کنار بگذارید و کمی شور و اشتیاق تان را برای موضوعاتی که به آنها علاقه دارید، بیشتر نشان دهید.

رضا از همه اینها به راحتی می تواند بگذرد، حتی از اینکه در تمام این سال های اسارتش، هیچ اقدامی برای ملاقات کردن برادرش در زندان نکرده است. رضا از همه اینها می تواند بگذرد ولی از این یک قطره آخر نمی تواند. قطره ای که باعث لبریز شدن صبر و بردباری و سکوتش شد. قطره ای که او را وادار کرد سفره دلش را در غربت بگشاید و این بخش از داستان شخصی اش را برای ما تعریف کند. برای او بسیار سنگین و دردناک است که علی رغم داشتن خواهر در آمریکا، مجبور شد از دیگر زندانی ها، که نه از جرم و نه از سابقه شان آگاهی داشت، درخواست کمک کند، که اجازه دهند سارا از آدرس شان برای فرم ویزایش استفاده کند. دردناکتر و حقارت آمیزتر این بود که مجبور شد از غریبه، یک مجرم، یک بیگانه، خواهش کند که خانواده او برای مدتی میزبان همسرش سارا باشند. رضا بعید می داند در آینده فرزندان و نوه هایش هم بعد از خواندن این داستان راضی به این گذشت باشند.

اگر یک خواهر تحت این شرایط سخت نخواهد به برادرش کمک کند، پس چه زمانی می خواهد کمک کند؟ با گریستن بر سر قبرش به او کمکی نخواهد شد. رضا احساس می کند به نقطه ای رسیده است که باید بیاموزد و به «چگونگی» و «طبیعت» دیگران که قادر به تغییر آن نیست احترام بگذارد. او همچنین آموخت که نباید از دیگران انتظاری داشته باشد مگر آنکه قراردادی نوشته شده باشد. او معتقد است هر چیزی که از او به کسی رسید، از جانب خدا بود و او یک وسیله. بدون حضور او هم آن خیر به مقصد می رسید، اما به وسیله دیگری. و هر شری که از جانب او به دیگران رسید، شخص رضا مسئول است، مانند ارتکاب جرمی که دارد در زندان بهایش را می پردازد.

هشت ماه بعد، در ۳۰ جولای ۲۰۱۸، بعد از تقلا و مکافات فراوان برای پیدا کردن آدرس، بعد از طی کردن مشکلات زیاد، بالاخره سارا مصاحبه اش را در سفارت آمریکا انجام داد. مصاحبه ای که امیدهایشان را برای ملاقات همدیگر به خود معطوف می کرد. ولی به دلیل نژاد و ملیت سارا و مذهب دولت حاکم و شاید بخاطر استفاده از آدرس یک مجرم، درخواست ویزای سارا رد شد.

رضا مطابق با قوانین کشور آمریکا مجازات شد. مهم نبود که در کجا زندگی می کرد. همان قانونی که بر هر شهروند متولد شده در آمریکا اعمال می شود، بر رضا هم اعمال شد. ولی امتیازاتش، اگر نگوییم حقش، بسیار محدود است، بخاطر اینکه شهروند آمریکایی نیست.



حکایت رضا

بخش بیست و چهارم

Noumena: True Story of Reza

میلااد رضایی کلانتری به جرم سایبری فروش اطلاعات حدود ۲/۵ میلیون کارت اعتباری، که منجر به ۱/۲ میلیارد دلار خسارت به بانک های آمریکایی شد، در حال سپری کردن دوران محکومیت ده ساله اش در زندان فدرال آمریکا می باشد. بخاطر تنهایی و فرسنگ ها دوری از وطنش، به فکر نوشتن داستان زندگی به زبان انگلیسی افتاد. آنچه می خوانید برگرفته از ترجمه فارسی کتاب او است.

در اواسط سال ۲۰۱۷ رضا متوجه شد که به خاطر اسارتش، همسرش این شانس را دارد تا برای ملاقاتش اقدام به درخواست ویزا کند و مدتی را در آمریکا بماند تا زمان آزاد شدن رضا. فارغ از موانع پیش رو، از تحریم منع سفر به آمریکا تا توانایی مالی سفر، و مهمتر این که به خاطر ضعیف بودن زبان انگلیسی سارا، رضا همواره و پیشاپیش نگران تنهایی او در آمریکا بود. جدا از تمام سختی ها و دغدغه های ذهنی اش، رضا انتظار داشت در این لحظه خاص از عمرش برای امیدی هرچند کم سو، از طرف مورد اعتمادترین نزدیکانش حمایت شود. مهم نبود چقدر شانس ویزا گرفتن سارا کم بود، رضا می خواست تمام تلاش ممکن را برای همان مقدار شانس انجام دهد.

تا اینکه از خواهرش هانا پرسید: «آیا می توانی دو هفته از عمر ۱۲۰ ساله ات را به خاطر من در سختی قرار بدهی و بگذاری سارا مهمانت باشد، تا زمانی که جایی برای خود پیدا کند؟» جواب هانا این گونه بود: «نمی خواهم او را حتی برای یک ثانیه ببینم. حداکثر هفت سال بعد آزاد می شوی و وقتی به ایران بازگشتی می توانی زنت را ببینی.» گویا هانا فراموش کرد که با حمایت رضا توانسته بود در آمریکا زندگی کند و شاید نمی داند که اسپانسر شدن رضا برای دانشگاه رفتن او و خرید بلیط هواپیما برای او، سرخ به FBI و سازمان امنیت داخلی آمریکا داد تا رضا را راحت تر شناسایی کنند. رضا نمی تواند هضم کند ولی می تواند از اینکه هانا به ازدواجش احترام نگذاشت و به او و همسرش حتی تبریگی هم نگفت، بگذرد و از اینکه برای وصلت آنها سم پاشی کرده بود هم می گذرد. حتی از اینکه نخواست آنها را در غربت، در آمریکا، میزبانی یا حتی استقبال کند هم می گذرد. حتی از این هم می گذرد وقتی که رضا در یک زندان امکان بهره بردن از تماس تصویری داشت، هانا به اینکه سارا از حساب کاربری اش برای تماس تصویری با رضا استفاده کند، راضی نمی شد. در کمال خودخواهی به رضا گفت اگر سارا از موبایل خود از ایران وارد حساب کاربری اپلیکیشن تماس تصویری شود شاید به اقامت او در آمریکا لطمه ای وارد شود. رضا حتی از این هم می گذرد که هانا به او گفت: «تنها کسی که باعث افتخار خانواده است من هستم. چه کسی به تو افتخار می کند؟ با زندان رفتن یا با آن زن گرفتنت؟»

گویا هانا فراموش کرد رضا همانی بود که هانا را از زمان کودکی اش حمایت می کرد. رضا همانی بود که هانا نامش را در پایان نامه فارغ التحصیلی کارشناسی اش در دانشگاه شهید بهشتی آورده بود و ذکر کرده بود که چقدر مدیون او است و به حمایت های مادی و معنوی برادرش فخر می فروخت. هانا فراموش کرد که رضا همان شخص است و تنها چیزی که در موردش عوض شد مکان او بود، نه شخصیت او.

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 394-5249 ◆ (408) 370-9696

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده

ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624



در نظر بگیرید که از روی چنین منطقه ای در حال عبور است. کوه هایی به راستی خشن و بی رحم که هر اشکالی برای بالگرد، مساوی با سانحه ای سهمگین بود. تصور مرگ راحت تر از زنده ماندن در آنجا به نظر می رسید.

ارتش پاکستان تا آنجا که در توان داشت در میهمان نوازی برای مان سنگ تمام گذاشته بود. چندین اتومبیل با راننده و برای هر کدام مان که قصد رفتن به شهر داشتیم، یک محافظ مسلح به خدمت گماشته بود. که همواره مثل سایه به دنبال ما می آمد تا مبادا مورد ترور چریک های بلوچ واقع شویم. مرکز عملیاتی مان شهر کوئته مرکز بلوچستان پاکستان بود. به دسته های متعددی تقسیم شده بودیم که هر دسته به منطقه ای می رفتیم و در صورت طولانی بودن عملیات و درگیری، شبانه روز در آن مناطق می ماندیم تا آن روند پاکسازی خاتمه بگیرد و به کوئته باز گردیم. به هر منطقه که می رفتیم یک همدم همیشگی داشتیم که با خود می بردیم و آن یک رادیو ترانزیستوری قوی بود که حکم قالیچه پرنده را داشت و به محض روشن کردن آن، سوارمان می کرد و ما را به دیار یار می برد. شب هایی که باید در چادرها می خوابیدیم، دو چیز ما را در خود حل می کرد. آن رادیو که صدای آشنایان را از سرزمین عزیزمان بگوش مان می رساند و دیگری تماشای رقص شعله های آتش اجاق که سحر آمیز بودند. شب ها، برنامه گل ها را در کنار آتش، شنیدن، عالمی دیگر داشت. بعضی شب ها، برنامه فرهنگ عامه داشت که شادروان انجوی شیرازی با همّت تمام، آن را تهیه می نمود و در رادیو پخش می کرد. از ضرب المثل ها و مثل ها و قصه های معمول از گوشه و کنار کشور که با همکاری همه مردم ایران ساخته می شد. مثلاً نامه ای را می خواند از خانم خان قیزی از گرمی که در آن زمان قریه ای از توابع اردبیل بود و اتل مثل توتوله را به شکلی دیگر می خواند که درست یاد نمی آید ولی یک تکه آن چنین بود (دَن دَنَه چَتَنَه ...) و روش بازی را هم می گفت و یا می خواند: «نوبر خانم از سنگسر نوشته اند: که داستان سنگول و منگول حبه انگور را در سنگسر می گویند: سنگول و منگول و کل مل خوس.... میگفت: مشهدی فرخ از اندیجان نوشته: در منطقه ما، شبچره شبهای زمستانی، عبارتند از، نخود چی با کشمش سیاه و توت خشک و تخمه هندوانه و تخمه خربزه و انجیر خشک و...» و چه زحمتی می کشیدند تا این یادگارهای ملی و میهنی ثبت شوند و زنده بمانند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

ماموریت پاکستان

بخش اول

عباس پناهی



عملیات آرام سازی سیستان بلوچستان داشت رو به پایان می رفت که شورش تجزیه طلبی در بلوچستان پاکستان به اوج رسید و طبق معمول خصلت روس ها که هر جا را ضعیف ببینند، می خواهند آنجا را تجزیه کنند و برای خود جای پای به دست بیاورند تا شاید به آبهای گرم جهان دست یابند. همانطوری که پس از جنگ دوم جهانی و دوران ضعف همه جانبه ایران در اداره امور، همچون اقتصاد و امنیت و بهداشت، و به خصوص ارتش، که اگر طرح مارشال آمریکا به کمک نمی آمد، گرسنگی خیلی ها را از پا انداخته بود و به نظر گروه های ضد ملی، که به عکس عملکردشان، خود را ملی و ملت و ایران دوست و جبهه ملی و توده «یعنی مردم ایران» نام داده بودند، بهترین دوران دموکراسی شان بود، که تا می توانستند آشوب به پا می کردند و روس ها از این ضعف استفاده کردند و بخش شمالی کشور را تجزیه کردند و اطمینان داشتند که ارتش ایران آنقدر ضعیف است که حریف فرقه تجزیه گر و حامی اش ارتش سرخ نخواهد شد، غافل از آنکه مردم واقعی ایران، خود ارتش و نگهدار ایران زمین هستند و بلوچستان پاکستان را با سلاح و مهمات خود و مقداری پول تقویت می کردند تا از پاکستانی که تازه تجزیه شده بود و پاکستان شرقی، با نام بنگلادش، از آن جدا شده بود و گریه های ذوالفقار علی بوتو که در آن هنگام نماینده پاکستان در سازمان ملل بود کاری از پیش نبرد و نیمی از پاکستان از بین رفته بود، جدا کنند. پس از شکست پاکستان از هند که حامی اصلی بنگلادش بود، یحیی خان رئیس جمهور، برکنار شد و بوتو به ریاست جمهوری پاکستان برگزیده گردید.

ذوالفقار علی بوتو مرد میهن پرستی بود که تحمل تجزیه ای دیگر را نداشت و شتابان به تهران آمد و به حضور شاه ایران رسید و از او به عنوان دوست بزرگ و حامی، کمک خواست و شاه که همیشه به تمامیت ارضی کشور و نیز آرامش مرزی فکر می کرد، بی درنگ تقاضای بوتو را پذیرفت و با اندیشه این که سر افغانی را قبل از بزرگ شدن باید به پاشنه کوفت، دستور اعزام نیرو به پاکستان را صادر کرد و برای مقابله با روس ها، در تمام جبهه ها، نیروهای نظامی و سیاسی ایران را آماده نمود. پاکستان در وضع بسیار بدی به سر می برد. از یک طرف شکست در جنگی که بسیاری از نیروی نظامی اش را نابود کرده بود و از سوی دیگر اقتصادی که توان رساندن آذوقه روزمره به مردم را نداشت و حالا طمع سیری ناپذیر خرس بزرگ که با داشتن بیست و دو میلیون کیلومتر مربع وسعت، باز به فکر جهان گشایی بود و گریبان این کشور از پای درآمده را گرفته بود و می خواست بخش بزرگی از آن را ببلعد. یگان های رزمی هوایی و بخش ترابری (حمل و نقل) نیروی هوایی ایران ماموریت اجرای این عملیات نامحدود را به عهده گرفتند.

بالگردهای هوایی و رزمی از قسمتی از تجهیزات به سمت پاکستان به پرواز درآمدند و بخش دیگری از تجهیزات تأمین و تعمیر و نگهداری، توسط هواپیماهای ترابری نیروی هوایی، مانند (سی-۱۳۰) به آنجا فرستاده شدند. این عملیات، همزمان با عملیاتی بود که در ظفار اجرا می شد و با نام رمز عملیات توچال شناخته می گردید که همانطور که گفته شد، نام عملیات ظفار، عملیات دماوند بود. نیروی هوایی پاکستان فلج شده بود و هوایی رزمی هم در کار نبود. چند بالگرد روسی به نام (ام-ای - ۸) که به لعنت خدا هم نمی ارزیدند و می شد گفت، جنازه لختی و لشی بودند که حد اکثر هنری که می توانستند از خود بروز دهند، این بود که صبح زود روشن شوند و تا ارتفاع یک متری بالا بیایند و حتی به دور خود هم قادر به چرخش نباشند چون نیروی کافی برای آن کار نداشتند و پس از چند دقیقه می نشستند و خاموش می کردند و می رفتند. یک بالگرد فرانسوی به نام (آلویت) در خدمت شان بود که آن هم بالگرد جنگی نبود و برای جابجایی فرماندهان به کار می رفت.

نیروهای پاکستانی، با آمدن ارتش ایران، جان تازه ای گرفتند و مصمم شدند که به هر نحوی شده کشور خود را از تجزیه دوباره نجات دهند. توان رزمی شان بالا رفته بود و اینک می توانستند به آن کوهستان های صعب العبور دست یابند و چریک هایی را که برای روس ها، کشور خود را به خطر انداخته بودند و با کمال نادانی از عاقبت کار خود بی خبر، دستگیر و به سزای خیانت خود برسانند. برای آنکه از آن کوهستان ها تصویری به دست بدهم، می توانم بگویم، تصور کنید چند هزار میخ کوتاه و بلند را در کنار هم در صفحه ای بکوبند و آن صفحه بزرگ را بر روی زمین پهن کنند. همچنین بالگرد را به اندازه موجودی به اندازه یک صدم یک پشه

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه
منطقه
منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!

Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen. I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408) 366-2180 ♦ (408) 253-5100



مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.
در حال حاضر از طریق وب سایت «زوم» Zoom برگزار می شود.

با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.

www.msyogasociety.org

- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ For questions & information please call Maryam

(408) 802-8882



Mahin Motlagh

BRE# 01320595

مهین مطلق

مشاور املاک



با بیش از ۱۸ سال تجربه در امور
خرید و فروش املاک در بی اریا، ساکرامنتو و حومه
با همکاری تیم با تجربه، منزل شما را برای فروش با بالاترین
قیمت، با هزینه ای کمتر و در کوتاهترین مدت آماده خواهیم کرد!

هدف ما رضایت کامل شماست!

CALL ME FOR

- FREE no obligation home evaluation
- FREE list of active properties for sale
- FREE Real Estate consultation & more

Specializes in helping home buyers, home sellers &
investors throughout the Bay Area & surrounding since 2001

(650) 309-2700

mahinrealty@gmail.com

برای مشاوره رایگان در امور خرید، فروش و سرمایه گذاری املاک مسکونی و تجاری،
دریافت لیست کامل اماکن مسکونی و گرفتن تخفیف ویژه، لطفا با من تماس بگیرید!

درباره «ترنس فوبیا» چه می‌دانیم؟

شایا گلدوست

ترنس‌ستیزانه را از خود بروز می‌دهند و ممکن است با افزایش سطح آگاهی و اطلاعات خود در مورد زندگی و مسائل افراد ترنس، رفتارهای ترنس‌ستیزانه خود را کنار بگذارند و بر ترنس‌هراسی خود غالب شوند. اما در مقابل این دسته افرادی هستند که اغلب فعالانه به بحث‌های ضد ترنس دامن می‌زنند، آنها در زمینه‌های مختلف، اعم از سیاست، قوانین، کمپین‌های شایعه‌سازی و رواج اطلاعات غلط و... این کار را انجام داده و بسیار بعید است که با آموزش یا افزایش سطح آگاهی رفتارهای ترنس‌ستیزانه خود را کنار بگذارند.

واژه «ترنس فوبیک» که معمولاً برای افرادی که از «ترنس فوبیا» رنج می‌برند، به کار برده می‌شود، معنای ساده‌ای دارد، این واژه ظاهراً در توصیف فردی به کار می‌رود که به نحوی مخالف افراد ترنس است، اما موضوع مخالفت و ضدیت با افراد ترنس را بیشتر به مساله‌ای شخصی، ذهنی و وابسته به شرایط محیطی تقلیل می‌دهد. معمولاً در مقابل فرد «ترنس فوبیک»، انسان ترنسی وجود دارد که احساسات او جریحه‌دار شده است، اما این درست نیست که ترنس‌هراسی را در حد جریحه‌دار شدن احساسات تقلیل دهیم. اعمال ترنس‌ستیزانه‌ای که از ترنس‌هراسی نشأت می‌گیرند، گاهی می‌توانند به قیمت آسیب رساندن به سلامت روحی و روانی و جسمی فرد ترنس منجر شوند. بسیاری از این اعمال با هدف حذف موجودیت افراد ترنس، در بهترین حالت ممکن براساس جهالت و در بدترین حالت براساس تعصب آشکار بنا شده‌اند که دامنه گسترده‌ای از هویت افراد ترنس را نشانه می‌گیرند.

از جمله مواردی که می‌توان به آن اشاره کرد، بیمارپنداری افراد ترنس است که نه تنها از سوی جامعه، بلکه از منظر قانونی نیز به آن دامن زده می‌شود. متأسفانه در سیستم پزشکی قانونی ایران، افراد ترنس را افرادی بیمار و دارای اختلالات ژنتیکی و یا هویتی دانسته و همین امر فضای تبعیض و خشونت علیه آنها را افزایش می‌دهد. «درمان‌های اصلاحی» با هدف تغییر هویت جنسیتی فرد ترنس عملی بسیار غیرانسانی و ظالمانه باشد. متأسفانه هنوز نیز در کشورهایی مانند ایران برخی از پزشکان و روان‌پزشکان از این روش‌ها بر علیه افراد جامعه رنگین‌کمانی استفاده می‌کنند. روش‌هایی مانند فشارهای روانی، دارو و شوک‌تراپی که مصداق شکنجه است، برای تغییر گرایش جنسی و هویت جنسیتی افراد استفاده می‌شود که عملی غیرانسانی و ناقض حقوق بشر است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

ترنس‌هراسی یا Transphobia به معنی ترس بی‌مورد یا نفرت شدید همراه با غرض‌ورزی نسبت به افراد ترنس است. «ترنس فوبیا» طیف وسیعی از کلیشه‌ها، تعصبات، تبعیض‌ها و اعمال نفرت است که افراد در نگرش یا رفتار خود به شکل عمدی یا غیرعمدی علیه افراد ترنس از خود نشان می‌دهند. معمولاً فوبیا یا ترس دلیلی مانند ناآگاهی دارد. ناآگاهی از موضوع یا موجودی که برای فرد دارای فوبیا ناشناخته و غیرقابل درک است. نقطه مشترک تمام اشکال ترنس فوبیا انکار و رد هویت جنسیتی افراد ترنس، بیان جنسیتی، حتی گرایش جنسی و عاطفی و ناموجه نشان دادن آنها است. ترنس فوبیا می‌تواند تا جایی پیش رود که باعث آسیب‌های فیزیکی به افراد ترنس شده یا به شکل مشکلات روحی و روانی، افسردگی یا حتی خودکشی بروز کند. در سال ۲۰۱۳ فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد، واژه «ترنس فوبیا» را به لیست واژگان

خود افزود و آن را «تفر و غرض‌ورزی نسبت به افراد ترنس‌چندر» معنی کرد. واژه ترنس فوبیا از دو واژه «ترنس» و «فوبیا» تشکیل شده است. متأسفانه نه تنها افراد ترنس، این هراس و ترس که عاملی برای اعمال خشونت است را،



از سوی جامعه غیررنگین‌کمانی تجربه می‌کنند، بلکه در میان قشر رنگین‌کمانی نیز با خشونت‌ها و تبعیض‌های ناشی از ترنس فوبیا مواجه می‌شوند. آنچه که در جامعه رنگین‌کمانی ایرانی شرایط را به سوی ستیز گروه‌های مختلف با یکدیگر پیش می‌برد، در وهله اول ناآگاهی است. همان‌گونه که جامعه ما از فقر آموزش و اطلاعات درباره موضوعات جنسی و جنسیتی رنج می‌برد، قشر رنگین‌کمانی نیز به عنوان بخشی از این اجتماع، قربانی همین نادانی‌هاست. جامعه رنگین‌کمانی ایرانی با وجود سال‌ها تلاش و فعالیت افرادی که در این حوزه پیشکسوت هستند، همچنان قدم‌های ابتدایی را در کنش‌های اجتماعی، سیاسی و مطالبه‌گری خواسته‌های خود برمی‌دارد. از این رو به دفعات دیده می‌شود که با سویه تیز خشم و یا نادانی، دست خود را بریده است. بازتولید ترنس فوبیا در داخل جامعه رنگین‌کمانی نیز، یکی از زخم‌های برجای مانده بر پیکره این قشر به حاشیه رانده شده است. قشری که با وجود همه تلاش‌ها برای رسیدن به آزادی در سایه اتحاد، گاهی برای هرچه بیشتر دیده و شنیده شدن، به شکل کاذب، به صورت خود مشت می‌زند.

ترنس یا ترنس‌چندر یک واژه چتری است و در واقع به شخصی گفته می‌شود که هویت جنسیتی خود را مغایر با جنسیتی که در بدو تولد بر اساس ظاهر اندام جنسی به او نسبت داده شده است، تعریف می‌کند. به زبانه ساده‌تر، «زن ترنس» به شخصی گفته می‌شود که با جسم و اندام جنسی متناسب به مردانه متولد شده است و جنسیت مردانه به او نسبت داده می‌شود. در صورتی که او خودش را یک زن می‌داند و هویت جنسیتی خویش را زنانه تعریف می‌کند. «مرد ترنس» به شخصی گفته می‌شود که با جسم و اندام جنسی متناسب به زنانه به دنیا آمده و جنسیت زنانه به او نسبت داده می‌شود. در حالی که او هویت جنسیتی خود را مردانه تعریف می‌کند و خویش را یک مرد می‌داند. البته ترنس‌ها می‌توانند هویت جنسیتی «غیر دوگانه» یا «نان‌باینری» نیز داشته باشند و با وجودی که جنسیت نسبت داده شده به خود را نمی‌پذیرند، اما خودشان را متعلق به هیچ‌کدام از دو قالب زنانه و مردانه ندانند.

«ترنس فوبیا» نیز مانند «هوموفوبیا» یا «بای فوبیا» و در کل «ال‌جی‌بی‌تی کیو فوبیا» واژه‌ای جامع بوده که همه رفتارها، کلمات و برخوردهای ترنس‌هراسانه و ترنس‌ستیزانه را دربرمی‌گیرد. ترنس فوبیا اغلب به لحاظ لغوی نوعی «ترس» یا «بیزاری» از افراد ترنس برداشت می‌شود، اما در معنای گسترده‌تر به باورها یا تصوراتی که می‌گویند هویت‌های جنسیتی، ابرازهای جنسیتی، تجربیات جنسیتی و... افراد سیس‌چندر (غیر ترنس یا همان‌سوجنسیتی) طبیعی‌تر و معتبرتر از افراد ترنس است، اطلاق می‌شود.

افرادی که مرتکب اعمال ترنس‌ستیزانه با ماهیت هراس از ترنس‌ها می‌شوند را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: برخی از این افراد تنها زمانی که با فرد ترنسی برخورد می‌کنند، یا وقتی که سر صحبت در مورد افراد ترنس باز می‌شود، رفتارهای

Pouyan's music

Teaches piano & keyboard

Children & adults

Dj Pouyan

Live music

For all occasions

(925) 963-7982



دیدمت وه چه تماشایی و زیبا شده ای!
ماه من، آفت دل، فتنه جان ها شده ای!
پشت ها گشته دو تا، در غمت ای سرو روان
تا تو در گلشن خوبی گل یکتا شده ای
خوبی و دلبری و حسن، حسابی دارد
بی حساب از چه سبب این همه زیبا شده ای؟
حیف و صد حیف که با این همه زیبایی و لطف
عشق بگذاشته اندر پی سودا شده ای
شب مهتاب و فلک خواب و طبیعت بیدار
باز آشوبگر خاطر شیدا شده ای
بین امواج مهت رقص کنان می بینم
لطف را بین، که به شیرینی رویا شده ای
دیگران را اگر از ما خبری نیست چه غم
نازنینا، تو چرا بی خبر از ما شده ای؟

شهریار

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی
آراسته با شکل مهیبی سر و بر را
گفتا که منم مرگ و اگر خواهی زنها
باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را
یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار
یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را
یا خود ز می ناب کنی یک دو سه ساغر
تا آنکه بیوشم ز هلاک تو نظر را
لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت
کز مرگ فتنه لرزه به تن ضیغم تر را
گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیزند
هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را
لیکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد
می نوشم و با وی بکنم چاره شر را
جامی دو بنوشید و چو شد خیره ز مستی
هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را
ای کاش شود خشک بن تاک و خداوند
زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

ایرج میرزا

تن تو آهنگی است
و تن من کلمه ای است که در آن می نشیند
تا نغمه ای در وجود آید
سروده که تداوم را می تپد
در نگاهت همه مهربانی هاست:
قاصدی که زندگی را خبر می دهد.
و در سکوتت همه صداها
فریادی که بودن را
تجربه می کند.

احمد شاملو

دلم خون است از بسیاری بیداد سیمین جان
در آن مرز دلاور خیز و درد آباد سیمین جان
در آن هنگامه ها کز جان و از جانانه می گویی
چه زیبا می شود سرو و گل و شمشاد سیمین جان
به نام عشق و آزادی رساتر باد فریادت
برای حرمت جان می زنی فریاد سیمین جان
تو وقتی از گلوی سرخ و شعر سبز می خوانی
به خود می لرزد از بن بیخ استبداد سیمین جان
چه خوش می گویی از سقف بلند استاده میهن
که عشق آموختی در مکتب استاد سیمین جان
به بزم دوستان چون برگ سبزی تحفه درویش
به چشم دشمنان چون دشنه پولاد سیمین جان
قفس های اوین لبریز از بغض کیوتر هاست
که دیگر بغغو را برده اند از یاد سیمین جان
به کوه اخم های تلخ سنگ انداز و سنگ اندیش
چه شیرین است زخم تیشه فرهاد سیمین جان
(سپندم) از تبار و تیره آتش پرستانم
چه آتش ها که در دل می کنی ایجاد سیمین جان

مسعود سپند

مهربانی گر کنی قلب ات منور می شود
چون منور شد دلی، مأوای داور می شود
لطف و مهر از دل بشوید کینه دیرینه را
تلخی کام از صفا چون شیر و شکر می شود
گر که بزدایی غمی از سینه غمدیده ای
باورت بادا غم ات، صدبار کمتر می شود
با محبت سرکشان را می توانی بنده کرد
قلعه های نامسخر هم، مسخر می شود
با زر و زور و جفا نتوان که سلطانی نمود
هر که باشد مهربان، بی تاج سرور می شود
با همه خلق خدا، گر مهربان باشی بدان
مهربان تر با تو هم، یزدان اکبر می شود

عیسی شیخ الاسلامی

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنی
قسمم برده به باغی و دلم شاد کنی
فصل گل می گذرد هم نفسان بهر خدا
بنشینید به باغی و مرا یاد کنی
عندلیبان گل سوری به چمن کرد ورود
بهر شاد باش قدومش همه فریاد کنی
یاد از این مرغ گرفتار کنی ای مرغان
چو تماشای گل و لاله و شمشاد کنی
هر که دارد ز شما مرغ اسیری به قفس
برده در باغ و یاد منش آزاد کنی
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک
فکر ویران شدن خانه صیاد کنی

ملک الشعرای بهار



آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی
دست خود ز جان شستم از برای آزادی
تا مگر به دست آرم دامن وصالش را
می دوم به پای سر در قفای آزادی
با عوامل تکفیر صنف ارتجاعی باز
حمله می کند دایم بر بنای آزادی
در محیط طوفای زای، ماهرانه در جنگ است
ناخدای استبداد با خدای آزادی
شیخ از آن کند اصرار بر خرابی احرار
چون بقای خود ببند در فنای آزادی
دامن محبت را گر کنی ز خون رنگین
می توان تو را گفتن پیشوای آزادی
فرخی ز جان و دل می کند در این محفل
دل نثار استقلال، جان فدای آزادی

فرخی یزدی

هنوز در دل ما شور و زور بازوست
بیا درخت بکاریم، باز روی زمین
بدون آنکه بگوئیم،
کی شکوفه دهد
و میوه ای که به بار آورد،
که خواهد چید.
بهار تازه نفس، خرم و دل افروز است
بیا خیال کنیم
تولد من و تو صبحگاه امروز است.

ژاله اصفهانی

عهد کردم نشوم همدم پیمان شکنان
هوس گردش پیمانانه اگر بگذارد
معتقد کردم و پابند و ز حسرت برهم
حیرت این همه افسانه اگر بگذارد
همچو زاهد طلبم صحبت حوران بهشت
یاد آن نرگس مستانه اگر بگذارد
شمع می خواست نسوزد کسی از آتش او
لیک پروانه دیوانه اگر بگذارد
شیخ هم رشته کیسوی بتان دارد دوست
هوس سبزه صد دانه اگر بگذارد
دگر از اهل شدن کار تو بگذشت عماد
چند گویی دل دیوانه اگر بگذارد

عماد خراسانی

کنترل بر بدن، لازمه سلطه بر جامعه

صادق تیزکار

بخشی از هویت نظام حاکم است. نظام زورسالار بر اساس منع حقوق طبیعی شکل می‌گیرد و معمولاً به نوعی برده‌داری مبتنی بر ایدئولوژی فریبکارانه تبدیل می‌شود: نظامی که یک زندان بزرگ با یک گروهان جمعی برای خود می‌سازد که شبه‌بهشتی برای گروهی کوچک و جهنمی برای اکثریت است.

برده‌داری شاخ و دم ندارد: اگر یک ایدئولوژی یا نظام عقیدتی عده‌ای را آزاد/آزادتر کند تا عده دیگری را افسار کند، فضیلتی در آن آزادی نیست، بلکه گواهی بر فریبکاری آن است. ساده‌لوحانه است که محمد و اسلام هم با آزادسازی بردگان شناخته می‌شوند: آزادی‌های ظاهری به بهای افسار کردن کرامت بشر. خمینی هم از همان سال‌های پیش از انقلاب ۵۷ وقتی با انقلاب سفید شاه و آزادی‌های مدنی زنان مخالفت می‌کرد، به‌خاطر ایمان و دغدغه دینی و اخلاقی‌اش نه تنها دنبال آزادسازی بشر نبود، بلکه دنبال ساختن قلمرویی بود که بر اساس یک ایدئولوژی جعلی برای خودش می‌بافت (و دست بر قضا بعداً چند سالی هم به لقای آن رسید). برای همین وقتی به حکومت رسید، خیلی از همتایانش که مثل او شهوت حکمرانی نداشتند، بر سر مسائلی از جمله حجاب با او مخالف بودند.

خودمان را گول نزنیم: در برده‌داری زورسالار، اصل کنترل بر بدن آدم‌هاست، بقیه بهانه است. تمام سفسطه‌های عقیدتی و دینی هم فریبکاری است و بس. از جمله لوای ضدغربی در مورد پوشش مردم [مثلاً مقابله با تهاجم فرهنگی و غیره] هم فقط یکی از مظاهر این فریبکاری و کنترل است. اگر «غرب‌ی» در کار نبود، باز هم به بهانه دیگری مردم را افسار می‌کردند، کما این‌که در صدر اسلام و ادوار بعد از آن، که غرب [به معنای امروزش] نبود، زورسالاری و برده‌سازی به بهانه‌ها و اشکال دیگری ادامه داشت.

«غرب‌زده»، «فاسد»، «معاند»، همه این‌ها را اذهان فریبکاری خلق کردند که وسواس کنترل بر جنس ضعیف‌تر داشتند. ضعیف‌کشی اسم دیگر زورسالاری است. اینجا هدف شکار انسان و انسانیت است. برای شکار انسان باید او را به بردگی بکشی و تحقیرش کنی و بردگی یعنی منع حقوق طبیعی. وقتی حقوق طبیعی انسان را افسار می‌کنی، تحت هر عنوانی که باشد، فرقی نمی‌کند چه اسم مضحکی رویش بگذاری، به‌رحال برده‌سازی است و برده‌داری.

در مورد ایران، وقوع انقلاب ۵۷ به تحقق بسیاری از آرزوهای خمینی انجامید، از جمله آرزوی دیرینه‌اش برای انتقام گرفتن از زنان، و نابودی بسیاری از حقوق مدنی که قبل از انقلاب نصیب مردم شده بود. جنگ با عراق هم به تحکیم رژیم اسلامی و قوانین ضدانسانی‌اش کمک کرد، مسائلی مثل حجاب دیگر «اولویت» نبود. شبه‌آزادی‌های دوران اصلاحات اما رفت روی اعصاب رژیم و رهبر تازه‌کارش. و بعد که اینترن و ماهواره و موبایل آمد، عامه مردم را با مواهب طبیعی (از جمله آزادی پوشش در بقیه دنیا) آشناتر کرد، و بیشتر رفت روی اعصاب رژیم. به خصوص این که پیشرفت ارتباطات به افشای فساد و جرائم و جنایات مقامات حاکم کمک کرد. اما آنچه مافیای حاکم را واقعاً دق داده، دغدغه فساد اخلاقی مردم در معرض این تحولات و پدیده‌ها نیست، بلکه آگاه‌شدن مردم به حقوق انسانی‌شان است.

اگر قاطبه مردم کشوری بفهمند که حقوق‌شان چیست و جایگاه حاکم چیست، مشروعیت دیکتاتوری به فنا می‌رود. وحشت زورسالاران حاکم بر ایران (و کشورهای مشابه) این است که مردم زیردست‌شان بفهمند حاکم‌شان عمری آنها را فریفته و حقوق‌شان را زدیده: این‌که مردم در نگاه حاکم مُشتی برده بیش نیستند، سرباز پیاده نظام، سیاهی‌لشکری برای اعزام به میدان بلا؛ آلت بهره‌کشی، همین و بس. این‌که در چشم حاکم اصلاً آدم نیستند که بخواهند حقوق انسانی داشته باشند. **«تمامیت جسمی» را نمی‌شناسیم:** در نتیجه، بخشی از مشکل عدم شناخت مردم از حقوق طبیعی خودشان است. مردم حقوق طبیعی خودشان را نمی‌شناسند و وقتی یک شکارگر (چه نظام، چه افراد خانواده)، حقوق طبیعی‌شان را نقض می‌کند، به‌طور غریزی می‌فهمند که به آنها ظلم شده و طرف مقابل آنها را خرد و تحقیر کرده، ولی هنوز نمی‌دانند دقیقاً چرا. جایی از کار می‌لنگد. در واقع غریزه انسانی‌تان به شما می‌گوید که به شما تعرض شده: به حقوق‌تان و به حریم‌تان تجاوز شده، حیثیت شما لگدمال شده، یا موجودیت شما تهدید شده است.

وقتی آزادی حرکت از شما سلب شود، امنیت‌تان تضمین نشود، یا در حد ماشین



جوجه‌کشی تقلیل داده می‌شود تا برای نظام حاکم ارتش‌سازی کنید، وقتی اختیار تصمیم‌گیری برای زیبایی یا سلامتی جسمی‌تان به دست کس دیگری داده می‌شود، وقتی کسی حق داشته باشد زندگی را برای تو زندان کند، وقتی کس دیگری باید برای درس‌خواندن تو تصمیم بگیرد، و بدون اجازه دیگری نتوانی با هم‌نوعان خود ارتباط برقرار کنی، غریزتا متوجه می‌شوی که چیزی در وجودت سرکوب شده، و آن «حق طبیعی» توست.

به عنوان یک آدم در جامعه‌ای که زندگی می‌کنید، از خودتان بپرسید: آیا آزادی حرکت یا سفر دارم؟ آیا به عنوان یک مرد/زن/بهایبی/ستی یا هرچی امنیت قانونی دارم؟ حق تحصیل دارم؟ آیا کس دیگری برای سلامتی و زیبایی من تصمیم می‌گیرد؟ آیا کسی می‌تواند برای خانه‌ماندن/کارکردن یا استقلال مالی من تصمیم بگیرد؟ آیا کس دیگری برای تولید مثل من تصمیم می‌گیرد؟ آیا اجازه دارم با بقیه آدم‌ها ارتباط داشته باشم؟ آن هم بدون برچسب و بدنام‌سازی و محدودیت فیزیکی و تهدید جسمی و جانی؟

همه این نمونه‌ها بخشی از «تمامیت جسمی» انسان است. این‌ها سوالات غریزی شماست که شاید از ابتدای کودکی آن‌چنان محکم جواب‌شان را گرفته‌اید که دیگر هیچ وقت جرات نمی‌کنید از خودتان بپرسید. ولی پاسخ این سوالات تعیین می‌کند کجا زندگی می‌کنید: تحت سلطه نظامی متوحش، یک زندان بزرگ، یا یک کشور نرمال، یا کشوری مرفه، یا غیر.

«تمامیت جسمانی» به معنای واجب‌الحرمت بودن تن و مصونیت بدن از تعرض دیگران است و تأکیدی است بر حقوقی چون آزادی انسانی، مالکیت فردی و حق تعیین سرنوشت، و نقض آن به معنای نقض حقوق طبیعی و فردی است، یعنی نقض حقوق انسان. (حقوقی که در اسناد مهم بین‌المللی از جمله «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» هم تصریح شده). و اگر به کشورهای دنیا نگاه کنید، به همان نسبت که تمامیت جسمی مردم در آنها محترم شمرده می‌شود، فلاکت یا رفاه مردم‌شان هم به همان تناسب است.

بحث «تمامیت جسمی» در مورد انسان، شبیه «تمامیت ارضی» در مورد کشورهاست. کشور مستقل تعریف دارد، مرزهایی دارد، و حقوقی دارد، هر کشور مستقلی حق دارد از استقلال سرزمینی خود دفاع کنند. آدم‌ها هم [آدم یعنی زن، مرد، یا هرچی] حق دفاع از تمامیت جسمی خود را دارند. آن حیوانی که تمام هیكل زن را «عورت» می‌خواند، سفسطه‌ای برای تجاوز به حقوق زن خودش می‌سازد، و بعد تجاوز به حقوق بقیه زن‌ها. خمینی هم همین راه را رفت که به فاضلاب ۵۷ رسید. جای تعجب ندارد که فرزندان خود این آلت‌های سرگردان، از جهنمی که پدرانشان ساختند فرار می‌کنند تا در کشورهای آزاد (یا به قول خودشان «غربی») از نعمت «حقوق بشر» لذت ببرند.

تناظر بین سلطه فردی و سلطه اجتماعی: بدون کنترل بر بدن گروهی از جامعه، نظام زورسالار هم وجود نخواهد داشت. این کنترل جسمانی محصول قرن‌ها فریب و سفسطه‌بافی‌های ریز و درشت بوده که به شکلی تدریجی حقوق اعضای جامعه را یک به یک زنجیر کرد. اگر می‌خواهی آدم را به بند بکشی، باید حقوقش را به بند بکشی، از درون کوچک‌ترین واحدهای اجتماعی مثل خانواده گرفته، تا واحدهای بزرگ‌تر مثل قبیله، تا واحد بزرگ‌تر که کل ملت باشد. فرق نمی‌کند چه ظاهری داشته باشد، برده یعنی همین که افسارت دست یکی قوی‌تر از تو باشد، فقط چون او زورگوتر است، نه به این خاطر که حق با اوست. وگرنه خودت و خودش وقتی به دادگاه درونی [حقوق طبیعی خود] مراجعه می‌کنید، می‌دانید که تمام ارزش‌ها و قوانین زورگویانه قبیله‌ای و قومی و دینی، دروغی برای کنترل بر بدن طرف مقابل است و بس. البته در محیط کشورهایی مثل ایران و افغانستان برای خیلی‌ها در نگاه اول شاید به نظر برسد که مسائلی مثل حجاب اجباری و امثالهم عمدتاً «مشکل زنان» است، یا این‌که «مشکل ما نیست»، اما زنان بدبخت یعنی مردان بدبخت، یعنی ملت بدبخت. در همان کشوری که زن‌ها افسار می‌شوند، مردها بدترین زندگی‌ها را دارند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

ابن سلام مادر مرده!

رسول پرویزی

خوب یادم نیست چه زمان بود ولی یقین دارم بچه بودم که با آقای مجنون آشنا شدم. شب عید نوروز بود. پرده قلمکار کار اصفهان به در اتاقم آویختند و آقای مجنون را رفیق حجره ام ساختند اما من نمی دانستم تا آن روز کیست. صبح که سر از بستر بر می داشتم، چشمم در چشم آقای مجنون بود. لباس که می پوشیدم، چشم آقای مجنون به من دوخته بود. کتاب می خواندم، سراپا گوش بود. می خواستم بخوابم، آخرین وداع را با من می کرد و این بود برنامه هر روز و شبانم. پرده قلمکار نقاشی بود، از آن نقاشی های بازاری که در آن آقای مجنون نقش برجسته را داشت. یک آدم موش مرده و مقوایی و زردنبو که از شدت لاغری به مسلولان دم مرگ می ماند و آدم خیال می کرد جنازه ای از گور گریخته است. ترکیب پرده نقاشی قلمکار چنین بود: آقای مجنون در وسط مثل جوکیان نشسته بود و با گردن دراز خود با وحوش در گوشی صحبت می کرد. دور و بر ایشان حشرات الارض صف کشیده بودند، از زنبور تا رطیل و مار و عقرب. شیر و پلنگ و خرگوش و شغال و کفتار هم حاشیه نشین مجلس شان بودند. معلوم شد با ورود این مهمان عزیز به اتاق من هم یکی از صاحبان آقای مجنون شده ام. این پرده قلمکار نقاشی بود آقای مجنون. روز که من در اتاقم نبودم، با غم و غصه بی خواب و خوراک عمر می گذرانیدم و روز به روز مردنی تر می شد ولی هنوز من این مرد را نمی شناختم. حدس ها می زدم، فکر می کردم ساحر است و زبان حیوانات می داند و با آنها از سحرها و افسون ها سخن می گوید. خیال می کردم شب اول قبر از هیبت نکیر و منکر و از گرز آتشی که در دست ملک عذاب است، وحشت برداشته است و پا به گریز گذاشته و از بی کسی نقش پرده اتاق شده است. اما بعدها که کتاب قصه لیلی و مجنون را بعد از کتاب فلک ناز و چهل طوطی و آق والدین خواندم، هوش از سرم رفت و دانستم رفیق پرده نشین حجره ام کیست! و کارش چیست!

نام ایشان آقای مجنون بود، پسر رئیس قبیله ای از قبایل عرب. کارش منحصر عشق بود، یعنی اگر مثل دوره ما مستنطق وی را احضار می کرد و می پرسید: «شغل شما چیست؟» آقای مجنون با آن پوزه باریک جز این که بگوید: «قربان شغلم عاشقی است»، پیشه دیگری نداشت که بگوید. تا این جا کار گوشه نداشت، مردی بود و دلش می خواست عاشق بماند اما اطوارهای دیگرش خشم را بر می انگیزد و شب ها همین طور که در نور زرد و کم رنگ لامپای دو قتیله ای قیافه اش را روی پرده می دیدم، خلقم تنگ می شد. می خواستم با خط کش رسم مدرسه شکمش را سفره کنم. چشم به چشمش می دوختم و می گفتم: «آخر پدر بیمارز عاشق شدی بشو، چرا لخت شده ای؟ چرا دنده هایت درآمده؟ چرا چیز نخوردی؟ چرا به جای تنبان، لنگ حمام شب و روز به دورت بسته ای؟ تازه این پیشکش قدمت، مرد حسابی چرا به چاک محبت زدی؟ چرا از خانه در رفتی؟ چرا سر به کوه و بیابان گذاشتی؟ این حرکات چیست؟ از همه بدتر مگر آدم قحط بود که به موش و بقر و خرگوش حرف می زدی؟، اما نشان

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
م	و	ه	ی	ت	و	ت	ی	م	و	د	د	ر	ه	۱
د	ا	د	ه	ل	ا	ل	ا	م	ا	ل	و	ف	۲	
ر	ن	ی	و	م	ف	م	د	ر	د	ش	ر	ک	۳	
س	ی	ه	ت	ک	ی	و	ل	ت	ی	ش	ت	۴		
ه	ل	ا	و	ا	ن	س	ی	و	ا	ش	ی	۵		
خ	ت	ر	ن	م	ر	ک	ل	ا	م	ق	ر	۶		
ا	ش	ع	ه	و	ا	د	ی	ز	ی	ا	د	۷		
ن	و	ه	ب	ا	د	م	ج	ا	ن	و	ق	۸		
م	د	ر	ن	ا	د	ا	ت	ل	ی	د	ر	۹		
ت	ن	س	ا	م	ب	ا	ب	ا	ز	ا	ن	و	۱۰	
ل	گ	ا	ر	ی	ر	ه	و	ا	ر	د	ز	۱۱		
س	د	ر	س	و	م	س	ا	ک	س	ی	ا	۱۲		
ک	ا	د	و	پ	ا	ر	ت	ت	و	ر	ا	ن	۱۳	
و	ک	ا	ل	ت	م	ی	ه	ن	ه	م	ک	ف	۱۴	
پ	ا	ب	ه	ر	ک	ا	ب	ش	ر	م	ا	و	ر	۱۵

به این نشان آقای مجنون لب و نمی کرد. با آن قیافه زردنبو و مردنی چهار زانو نشسته بود و چشم در چشم من دوخته بود و مثل عروس سنگ صبور حرف نمی زد.

می گفتم: «بسیار خوب، گرفتم برای این بازی هایت. اما برادر جان این چه رسم خواستگاری بود؟ دلایل عشقت چه بود؟ چطور این قدر احمقی و نمی دانی که در محبت کسی ظرف و ظروف دیگران را نمی شکنند؟ چطور به خود نیامدی و گفتی:

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی
مرد ساده دل، آدم موقع خشم و غضب فریاد می زند و ظرف می شکنند، موقع عشق ناز می کند و ناز می فروشد. دلت را خوش کردی که ظرفت را لیلی شکست و لابد دیگر لیلی مال خودت است و حمله می آریند و سنبل می ریزند و برایت



واسونک می گویند که شاداماد به حمله رفت. خدا پدر لیلی را بیمارزد، خوب شد سنگ برداشت و سرت را نکوفت و نشکافت، والا خیال می کردی لیلی از عشق تو همان شب خودکشی می کنی. چون مصاحبه ما همیشه یک طرفی بود و صدا از مجنون روی پرده قلمکار در نمی آمد، خونم خونم را می خورد و بیشتر به وی می تاختم و می گفتم: «تا دنیا، دنیا بود، خواستگاری و زن گرفتن رسم و رسومی داشت و دارد. آخر مرد ناحبسی به جای آن که حمام بروی و زلف را شانه کنی و لباس نو را بپوشی و پدر پیرت را راه اندازی و مثل بچه آدم نقل و شیرینی و باسلق ببری، چرا هوار راه انداختی؟ چرا لخت مادرزاد شدی؟ جای این کار در خواستگاری نیست. مگر می خواستی به گود زورخانه بروی؟ مگر می خواستی میل و گیرگه بگیری که لنگ بستنی و لخت شدی و زدی به کوه و صحرا؟ به طوری که همه جا هو هو بیچید و دختر نجیب مردم سر زبان ها افتاد. خدا لعنتت کند، کامروا که نشدی به درک، دختر باکره فاضله جمیله عرب را چرا سر زبان ها انداختی که هر بچه شاعر عرب و عجم دامش را بگیرد و به خانه قصیده و غزل و مثنوی و رباعی و تک بیت دعوتش کند؟ دختر نجیب مردم چه کرده بود که تو لوطی دیوانه این طور به سرش آوردی؟ آخر بگو؟ حرف بزنی لامصب!»

اگر از سنگ صدا برمی خاست، از آقای مجنون که روی پرده قلمکار نشسته بود صدا بلند می شد. بر و بر مرا می نگرید، حتی در چشمانش شرمساری نبود. مرا ورنانداز می کرد، گویی یاسین در گوش خر می خوانم. دیگر چیزی نمی ماند که بلند شوم و پرده را بکنم و به زیر پایم اندازم و پدر آقای مجنون را در آوردم، اما عقل هی ام می زد که «حلم اگر تلخ است بر شیرین دارد»، دم دمی که خوابم می گرفت و نفت چراغ لامپای دو قتیله ای ته می کشید و در بازی خاموش و روشن قتیله ها حرکتی در پرده قلمکار به چشم می خورد، دیگر صبرم تمام می شد. می گفتم: «آبروی لیلی هم به کنار، روی جسم و جان خودت چرا قمار کردی؟ آبروی خودت و پدرت و قبیله ات را بردی؟ چرا مردم را به وحشت انداختی؟ وقتی لیلی شوهر کرد و مردی محترم و متشخصی از قبیله دیگر وی را گرفت و ازدواج سرگرفت و ابن سلام در خانواده اش راحت بود و به تکثیر نوع مشغول بود و لذت دنیای زیبای خانوادگی را می چشید و مزه مزه می کرد، دیگر چه مرگت بود؟ مرد بی حیای دشمن عفت عمومی دیگر چرا عفت عمومی را جریحه دار کردی و دنبال زن مردم افتادی و با موش و بقر و پلنگ و خرگوش بوق حرمت یک خانواده را زدی؟» کارم که به این جا می کشید، چراغ خاموش می شد. اتاق را تاریکی می بلعید. چشمم راحت می شد. دیگر هیکل مفنگی این عاشق سفری و مزاحم را نمی دید، اما چون آن روزها بچه بودم و هنوز عقلم به میکده و می نمی رسید و هنوز خرد خام داشتم و بالطبع این مایع عقل آور نبود که موازنه ای در بدنم پیش آورد، چنان خشمگین و سبک مغز می شدم که بی محابا می گفتم: «اگر روزی دستم رسید، پدری از تو ای مجنون در آورم که آن سرش پیدا نباشد.»

آدم های کم مایه مثل من، همیشه قبل از جنگ خیلی خر و پف می کنند و هرچه بیشتر به ضعف خویشتن پی می برند، بیشتر از ترس دهن شان را وا می کنند. به راستی خیال می کردم پدر آقای مجنون را در می آورم. این کینه درونم بود تا فرصت یافتم. روزی اقتراحی در مجله «سخن» طرح گشت، ما را مثل نقل خلط مویز به میدان ادبا خواندند. سؤال آن بود که کدام قهرمان را در ادبیات فارسی می پسندید؟ دور، دور من شد.

روزهای سیاه و سفید روزگار من!

عبدالله خسروی

گاهی که دلتنگ می شوم آرزو می کنم کاش ساعت زندگی، عقربه بر گشت داشت و می شد با یک حرکت، زمان را به گذشته برگرداند. چقدر دلم می خواهد به سال های باز باران با ترانه برگردم و زیر آسمانی پر از ابرهای سیاه و سفید در دشت های زیبای اطراف روستا با آوای نی غمگین دختر چوپان همسایه، تمرین عاشقی کنم. در یکی از سردترین پاییزهای کودکی، قدم به کلاس اول گذاشتم. یاد هست شب قبل از رفتن به مدرسه تا دم صبح از ترس شلاق خوردن از معلمی که ندیده و نشناخته بودم، خوابم نبرد. بازار شایعه میان بچه های هم سن و سال و آنهایی که بزرگتر بودند و به عمد ما را از معلم کلاس اول می ترساندند، داغ داغ بود. وقتی به آن روزها فکر می کنم، حتی دلشوره اش هم شیرین بود. خانه ما مثل داستان ها و روایت قدیمی ها، کاهگلی نبود. خانه های ما از سنگ ساخته شده بود و سقف آنها را با آهن و آجر، طاق زده بودند اما رنگ دلها، زلال و صاف مثل باران بود. گرچه غذا همیشه نبود، اما سفره ها پر از طعم شیرین دور هم بودن بود.

یادش بخیر، دوران کلاس اول که بودم بارها به خاطر حفظ شعر «انار صد دانه یاقوت» با دوستم مسابقه می دادم که بازنده برای فردا و زنگ تفریح نفر برنده، نان و پنیر بیاورد. مکان و زمان بازی زیاد بود اما تیله بازی بهترین تفریح ما بچه ها بعد از فوتبال بود و گاهی هم در کوچه های خاکی روستا هفت سنگ بازی می کردیم. تا چهارم ابتدایی در روستا زندگی کردم. روبروی روستای ما کوه «مانشت» با ارتفاع «۲۶۲۹ متر» قرار داشت و اگر قشنگ نگاه می کردی این کوه پرصلابت که نماد سخت کوشی مردمان زاگرس نشین ایلام بود از دور شبیه خیمه های سیاه عشایری بود که از چهار طرف، میخشان را محکم بر زمین سفت کوبیده بودند. قصه های زیادی در دل این کوه چون رازهای سر به مهر، برای ابد دفن شده اند.

از همان کودکی عاشق فصل پاییز بودم. موسم رسیدن انارهای سرخ که می رسید، تازه می فهمیدم زندگی طعم های ترش و شیرین دارد و روزهای عرق ریزان و کشاورزی و کارکردن در مزرعه تابستان به پایان رسیده و دیگر مجبور نیستیم با دست های کوچک کودکی، ریشه گندم ها را با داس بزنم. بوی نم باران تازه بر خاک روستا و طراوت خانه های کاهگلی و صفای دل مردمانی ساده زیست، غنیمت بود. اگر چه بسیار کوچک بودم، اما حال خوب را از لبخند همیشگی و نگاه پر مهر مردمان زحمت کش و کم توقع روستا به وفور می دیدم. وقتی اولین باران خزان می بارید دست های مادرم تمام قد تا نزدیکی های سقف کوتاه خانه بالا می رفت و پدر هم زیر لب و رو به آسمان، آیه های شکرش را بدون ریا زمزمه می کرد. آن روزها فکر می کردم دنیا از آسمان روستای ما بیرون نیست. آرزوهایم اندازه مساحت حیاط خانه بود و خیالم از پشت بام خانه بالاتر نمی رفت.

یادش بخیر، به کلاس پنجم ابتدایی که وارد شدم، از زندگی ساده و شیرین روستایی قدم به شهر پریهاو گذاشتم. هوای سرد و بارانی در آن سالها از ماه اول پاییز شروع می شد و باران یک جورایی مهمان همیشگی آسمان بود. محله ما نزدیک به منطقه ای کوهستانی و سرد بود و در فصل زمستان و علی الخصوص دی ماه که



مجموعه شعر «روزهای زندگی» روایتی ساده و عامیانه با چاشنی آهنگ و نظم و فریادی نامنظم از صدای سکوت من و شما و پیچ پیچ فصل های باران و برف و جدال بین زمستان

و بهار و پیر شدن پاییز در میانسالی است. با حمایت از این مجموعه شعر که به تازگی منتشر شده من را حمایت کنید. شاید بعضی از ما اهل کتاب خواندن نباشیم اما می توانیم حمایت کنیم تا یکنفر قلمش را زمین نگذارد و افکارش به دست قارون شهر به یغما نرود! عبدالله خسروی

مجموعه شعر: «روزهای زندگی»

مبلغ: صد هزار تومان (حدود ۳ دلار)

اطلاعات و سفارش کتاب: ۹۸۹۱۸۸۴۶۴۱۷۶ WhatsApp

آفلو آنزای زمین بود برف پاکشادی می شد. یاد هست صبح هایی که شب قبلش برف باریده بود و من برای مدرسه رفتن شال و کلاه می کردم و چون از حیاط ما ارتفاعات به راحتی قابل دیدن بود دقایقی کوه های اطراف را از همان فاصله نگاه می کردم و می شد قشنگ دید که برف دیشب، دهان و لب و لوجه کوه و دامنه هایش را کاملا بسته و تمام منطقه یک دست به رنگ زیبای سفید در آمده است. دیدن رقص دانه های کرک مانند برف و رقص زیبای آنها در آسمانی که از حیاط ما به وفور دیده می شد، یک نوع تفریح و بازی برایم بود. بیشتر اوقات، ارتفاع برف در کوه های اطراف به کمر بزرگ ترها می رسید و در داخل کوچه های تنگ و باریک محلات، قدش از زانوی ما بچه ها بلندتر بود.

یادش بخیر، شب بلدا تمام خانواده در خانه ما جمع می شدند و همگی تا حوالی ساعت دو نیمه شب، دور هم گل می گفتیم و می شنیدیم و ما بچه ها از سر و کول هم با شیطنت بالا می رفتیم. گاهی هم دزدکی یک مشت آجیل و تنقلات در جیب های مبارک، برای روز بعد انبار می کردیم تا فردا در کوچه جیب پر از آجیل را به رخ بچه های محل بکشیم.

چه روزگار خوشی داشتیم. صبح های فصل زیبای خزان با صدای پای روز، زندگی ترانه اش را آغاز می کرد و مادرم با جاروی قدیمی خیس شده و هن هن نفس های خسته اش، غبار از فرش و قالیچه های خانه و گرد و خاک از دوش موزاییک های حیاط برمی داشت و آنگاه روح زندگی در سرتاسر خانه دمیده می شد و بوی عطر چای تازه که با هل و دارچین فضای خانه را پر کرده بود مرا به شوق می آورد. عاشق نوشیدن چایی بودم که در قوری چینی روی سماور نفتی با حوصله و متانت زیاد، دم می شد. خوردن چای داغ و تازه دم در استکان های کمر باریک با سه، چهار حبه قند، لذیذترین نوشیدنی دنیا بود.

روزگار ساده و شیرین می گذشت. تمام سال با یک پیراهن و شلوار و یک جفت کفش کهنه زندگی می کردم، ولی حال دلم خوب بود و آدم های اطراف و آشنایان، فکر و دل شان به رنگ باران بود. شاید آدم ها، کم دست و ندار بودند اما مهربانی و انسانیت بزرگترین ثروت آنها بود و بدون کوچکترین توقعی آن را با دیگران رایگان تقسیم می کردند. دلها پر از مهر، عاطفه و احساس بود و غبار، تنگ نظری، حسادت و بخل، اینقدر قد نکشیده بودند. ما از تبار سادگی بوده و بهایش را پرداخته بودیم و برای همین دل مان رنگ باران و خیال مان با بی خیالی خوش بود و با سادگی، مناعت و قناعت و سخاوت، بزرگ شده بودیم و همین خصلت ها باعث می شد تا حرص و غم مال دیگران را نخوریم و به محله و کوچه ای که در آن زندگی می کردیم، عشق بورزیم. آن روزها، زندگی بری از پنجره بود و دیوارها این قدر ارتفاع نداشتند. در هر محله یک نفر آوازخوان داشتیم و نیاز به رفتن به کنسرت نبود و هیچ خواننده ای برای دیده شدن گریان و احساسی نمی خواند. داروهای مسکن و آرام بخش، جای خودچی و کشمش و تخمه را در جیب آدمها نگرفته بودند. انسانیت را جلوی لنز دوربین نشان نمی دادند. کسی از سفره مهربانی اش لایو نمی گذاشت و عکس کودکان فقر باعث لایک و بازدید و کامنت بیشتر در دنیای مجازی نمی شد و هیچ کسی از غذاهای رنگارنگ و تزیین شده اش، برای جلب توجه و فخرفروشی پست نمی گذاشت. گدایی شغل نشده بود و سیاه بازی سربالا راه نمی رفت و هیچکسی از حرف های خصوصی دیگری، اسکرین شات برای روز مبادا و اخاذی نمی گرفت. من کودک قدکشیده خانه های گلی و نقلی هستم و در کوچه های دهه شصت و هفتاد با روح زندگی میان مردمانی پاک و کم توقع و راضی نفس کشیدم. پس چرا اینقدر زود خسته شدم و کم آورده ام! سال های زیادی از آن دوران گذشته و من میان شهرنشینی و آدم های شهر، گاهی خودم را گم می کنم و هیچ گاه نتوانستم با روح این گونه زندگی خسته، افسرده، ماشینی و بی روح، کنار بیایم ولی نمی شود کاری کرد، باید با چرخ روزگار قدم برداشت.

شاید دلیلش این ست که ما مردمی هستیم که روی گنج نشسته ایم، ولی با رنج زندگی می کنیم. وارث زیباترین غزلها و ترانه های شاد زیستن هستیم، ولی با آوای نی چوپانی، زود اشک می ریزیم و هر وقت در مشکلات کم می آوریم، به خدا پرخاش می کنیم و به دیگران می تازیم.

این روزها که زندگی لنگ می زند و نگران تعمیر سقف امسال هستم، گاه دلم برای کودکی و آن ایام و امروز خودم و آدم های عجول و گریزان تنگ می شود، اما باید زندگی کرد. کوچه ها را نمی شود مثل دیروز ساخت، اما با ادبیات می شود به آن روزگاران برگشت و آدم های امروزی را برای دیروز شدن تمرین داد و من برای ادامه دادن این مسیر، ماههاست چشم انتظار حمایت هموطنان و علاقمندان به زبان و ادبیات فارسی هستم تا با گذر از گردنه های پرپیچ و خم زندگی، بتوانم آثارم را چاپ کنم و پلی بین دیروز پرافتخار و شیرین و امروز زخمی و تلخ ایجاد کنم اما همه فقط می نویسند: قشنگ نوشتی!!



کنیم و تصمیم بگیریم که چه کاری به صلاح کودک است. من قبول می‌نمایم و سعی می‌کنم از ارتباط (نام همسر) با کودکان خود جانبداری ننمایم. اقدامی در راه بی اعتبار کردن رابطه (نام همسر) با فرزندان مان به عمل نیاورده و آنها را مجبور نمی‌کنم بین ما یکی

را انتخاب کنند یا در اختلافات ما شرکت نمایند. اگرچه ممکن است نتوانم پیوسته به این اصول وفادار بمانم ولی قبول و اذعان دارم که رعایت این اصول، در جهت تامین منافع فرزندان ماست و می‌کوشم به بهترین وجهی این رهنمودها را به کار بندم، هم زن و هم شوهر موظف هستند این موافقتنامه اصولی را امضا کنند.

جابه جایی نقش‌ها، انجام وظایف والدین توسط بچه‌ها

در محیط‌های سالم خانوادگی بزرگان خانواده امر تعلیم و تربیت را به عهده دارند و بچه‌ها دستورهای آنها را دریافت و از آن پیروی می‌کنند. این الگوی ساده و در عین حال اساسی زندگی خانوادگی، اغلب بعد از طلاق عوض می‌شود. در بعضی از خانواده‌هایی که همسران از یکدیگر جدا شده‌اند، بچه‌ها تعدادی از مسئولیت‌های بزرگترها را به عهده گرفته و یا سعی می‌کنند بسیاری از نیازهای عاطفی والدین را برآورده سازند و در اینجاست که نقش آنها با هم عوض می‌شود. درمانگرهای خانوادگی این را «در شخصیت والدین ظاهر شدن» می‌نامند. در اینجا، به این مطلب می‌پردازیم که چرا چنین پیشامدی رخ می‌دهد و اثرات دور و نزدیک آن بر کودکان چیست!

بسیاری از والدین با مفهوم «در شخصیت والدین ظاهر شدن» آشنا نیستند، و این تصویری است که همیشه در ابتدا غلط فهمیده می‌شود. جابه جایی نقش وقتی صورت می‌گیرد که بچه‌ها بسیاری از مسئولیت‌های خانه را به عهده می‌گیرند و در واقع آنها والدین اصلی می‌شوند. این تعهدات، شامل بچه داری، نظافت، تنظیم برنامه غذایی، به انضباط در آوردن بچه‌های کوچکتر و سایر وظایف خانه است. این تعویض نقش اغلب زمانی صورت می‌گیرد که بچه درک نادرستی از مفهوم تامین نیازهای عاطفی والدین در ذهن دارد، و در نتیجه به قیمت از دست دادن خواسته‌های خود، کار مراقبت از والدین را به عهده می‌گیرد.

چه تفاوتی میان این گونه بچه‌ها که در موقعیتی قرار می‌گیرند که می‌انگارند لازم است نقش والدین را به عهده بگیرند و بچه‌ای که پدر و مادر از او می‌خواهند، متناسب با سن و موقعیت خود، مسئولیت‌هایی را در منزل بپذیرد، وجود دارد. در اینجا میزان بهره‌وری و مسئله توازن مطرح است. وقتی سخن از «در شخصیت والدین ظاهر شدن» بر زبان می‌آوریم منظورم این نیست که بچه را لوس باید بار آورد یا طوری تربیت کرد که جوابگوی نیازها و نگرانی‌های والدین در وقت مقتضی نباشد. بچه‌ها به این مسئله اهمیت می‌دهند که در وظایف خانه سهیم باشند و یاد بگیرند که به پدر و مادر کمک کنند و در مقابل از محبت آنها برخوردار شوند. با وجود این، «در شخصیت والدین ظاهر شدن» وقتی صورت می‌گیرد که این توازن به هم بخورد، و بسیاری از نیازها و مسئولیت‌های والدین توسط کودک تامین شود، به بیان دیگر، خواسته‌های کودک دیگر برآورده نمی‌شود، در عوض، بچه نقش پدر یا مادر را ایفا می‌کند. چندین دلیل برای این کار وجود دارد.

چرا والدین و بچه‌ها نقش خود را جابه‌جا می‌کنند

فشارهای روحی ناشی از طلاق یکی از عواملی است که سبب می‌شود والدین بچه‌های خود را به طرف نقش بزرگترها سوق دهند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، طلاق دوره‌ای موقت از زندگی همراه با درد و رنج و از هم گسیختگی است. در کتاب‌های مشهوری نظیر «طلاق خلاق» سعی گردیده احساسات تلخ و ناخوشایندی که همیشه پایان ازدواج همراه دارد، نفی یا کوچک شمرده شود. وقتی والدین پس از جدایی، هریک به راه خود می‌رود و مادر به تنهایی هر دو مسئولیت را به عهده می‌گیرد، ناگزیر است موقعیت‌های سخت و دشواری را پشت سر بگذارد. فشارهای روحی که در این مدت به مادر تحمیل می‌شود، مسئولیت پدر و مادر را با هم و با تامین مالی کمتر به عهده داشتن، در جستجوی شغل جدید بودن، به منزلی جدید نقل مکان کردن، تطبیق دادن زندگی جدید با پول کمتر، بیشتر از آن است که کوچک شمرده شود. برای مقابله با این فشارها، بعضی از والدین چشم کمک به فرزندان خود می‌دوزند تا بسیاری از نیازهای آنها را تامین نمایند و در اینجاست که بچه «در شخصیت والدین ظاهر می‌شود».

بچه‌های طلاق

دکتر ادوارد تایبر، روانشناس - ترجمه توراندخت تمدن (بخش بیست و چهارم) ماهیت رابطه زناشویی پیش از طلاق، در سازش پذیری بچه‌ها با محیط جدید پس از جدایی، بسیار موثر است.

۱- لازم است پدر یا مادر از نقش همسر سابق به عنوان مربی پشتیبانی کرده و وی را در مقابل کودک تحقیر یا بی اعتبار نکند. برای این کار، والدین باید از مشاخره در مقابل کودکان خودداری نموده و چنانچه مسئله‌ای وجود دارد، آن را در گفتگویی مستقیم و دو به دو حل کنند.

۲- والدین نباید کودک را در تضادهای وفاداری نسبت به خود، درگیر ساخته، او را وادار سازند میان آنها یکی را انتخاب کند. برعکس باید بچه‌ها را تشویق کنند که هم زمان، به هر دو نزدیک باشند و با آنها ارتباط داشته باشند.

چنانچه پدر و مادر موفق شوند این دو رهنمود را دنبال نمایند، کمک بزرگی در حق فرزندان خود کرده‌اند. والدینی که به این توصیه‌ها عمل نکرده‌اند ولی اکنون انجام این کار برایشان میسر است، بازتاب مثبت آن را در سازش پذیری کودک با محیط، خیلی زود و به گونه‌ای محسوس، مشاهده خواهند کرد.

پیشنهاد می‌کنم پدر و مادر دو به دو بنشینند و برای دنبال کردن این رهنمودها با یکدیگر توافق کنند. در زیر دستورهایی است که لازم است زن و شوهر با صدای بلند به یکدیگر بگویند. این پیمانی است که باید هر دو امضا نمایند.

تعهدنامه و قرارداد میان والدین

طرفین طلاق، زن و مرد، باید از نقش دیگری به عنوان مربی پشتیبانی نمایند. زن و شوهر مطلقه نمی‌توانند یکدیگر را با گفتمانی نظیر: «تو نباید به پدرت اهمیت دهی، چون فقط برای تعطیلات آخر هفته او را می‌بینی، و مربی واقعی تو من هستم چون تو را بزرگ می‌کنم.» یا «مادرت دیوانه است و اگر در ارتباط با او با مشکلی روبرو شدی، پیش خودم بیا، بی اعتبار کنند. به همین جهت از زن و شوهر مطلقه می‌خواهم با صدای بلند به یکدیگر بگویند: «من از نقش شما به عنوان پدر (مادر) - (نام کودک) پشتیبانی می‌کنم. شما سهم مهمی در بزرگ کردن بچه دارید. در مقابل بچه، شما را مورد تمسخر و سرزنش قرار نخواهم داد، بلکه او را تشویق می‌کنم به شما احترام بگذارد و توجه نشان دهد.» شما موظف هستید به کودک اجازه دهید تا با ولی دیگر خود ارتباط برقرار کند. در بسیاری از موارد والدین به طور شفاهی یا غیرشفاهی به کودک می‌فهمانند باید میان آنها یکی را انتخاب کند.

به یکدیگر بگویند: «من (نام کودک) را تشویق می‌کنم بدون آنکه احساس کند عملش یک نوع عدم وفاداری نسبت به من به شمار می‌آید، با شما باشد و درباره شما صحبت کند. من (نام کودک) را تشویق می‌کنم رابطه‌ای نزدیک و دوستانه با هر دو ما، همزمان داشته باشد. بچه را تحت فشار نمی‌گذارم که من را بر شما ترجیح دهد.»

هرگونه مسئله‌ای میان شما دو نفر، باید بدون دخالت دادن بچه‌ها حل شود. سعی نکنید از طریق کودک برای یکدیگر پیغام بفرستید، نظیر: «به مادرت بگو در اداره به من تلفن نکن.» یا «به پدرت بگو بهتر است دیگر چک‌های حضانت را دیر نفرستد.» شما می‌توانید به یکدیگر بگویید: «وقتی از دست شما عصبانی هستم کودک را وسیله قرار نمی‌دهم. در عوض می‌کوشم به طور مستقیم و رویاروی، مسئله‌ام را با شما حل کنم. وقتی تضادهایی وجود دارد، ما می‌توانیم دو به دو درباره آن گفتگو

گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه‌های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 549 728 773 Password: 405-756

(408) 221-8624

شش راه عجیب برای کمک به خواب راحت تر

هافینگتون پست



وقتی نوبت به خواب رفتن می‌رسد موثرترین کاری که می‌توانید انجام دهید این است که ذهن خود را آرام کنید. مطمئناً گفتن این کار آسان‌تر از انجام آن است به خصوص وقتی نیمه شب است و شما به شدت منتظر خوابیدن هستید. با این وجود،

چندین راه نه چندان واضح برای آرام کردن افکار و آماده کردن مغز و بدن برای خواب وجود دارد. به جای حمام آب گرم در اینجا چند راه برای فریب دادن ذهن برای خواب آورده شده است:

نخوابید: یکی از موثرترین راه‌ها برای فریب دادن خود به منظور به خواب رفتن آن است که سعی کنید نخوابید. «دیردر کانروی» روانشناس خواب و مدیر بالینی کلینیک پزشکی رفتاری خواب در دانشگاه میشیگان می‌گوید: «تلاش زیاد برای خوابیدن هرگز جواب نمی‌دهد و همه نگرانی و اضطراب در مورد به خواب رفتن چیزی است که در واقع باعث می‌شود بسیاری از افراد در شب نتوانند به درستی بخوابند». با مجبور کردن خود به دراز کشیدن در تختخواب و بیدار ماندن در تمام شب پدیده‌ای به نام نیت متناقض رخ می‌دهد و شما ناخواسته در یک نقطه چرت خواهید زد. کانروی می‌گوید: «در ذهن، شما در واقع سعی می‌کنید بیدار بمانید، اما خواب در نهایت شروع می‌شود».

روی صبح‌های خود تمرکز کنید: نکته کلیدی برای داشتن خوابی خوب آن است که تنها به کارهایی که در طول شب انجام می‌دهید و انجام نمی‌دهید بستگی ندارد. در واقع، روال صبحگاهی شما می‌تواند تاثیر بیش تری بر خواب‌تان داشته باشد. به گفته «کتی گلدشتاین» متخصص مغز و اعصاب در مرکز اختلالات خواب سلامتی دانشگاه میشیگان خواب خوب از صبح آغاز می‌شود. گلدشتاین می‌گوید: «اول از همه چیز زنگ ساعت خود را تنظیم کنید. این کار تنها به بدن شما در زمان بیداری هشدار نمی‌دهد بلکه زمانی که شروع خواب باید رخ دهد را نیز نشان می‌دهد. بیدار شدن زمانی که زنگ ساعت شما به صدا در می‌آید هر روز در زمانی مشخص و فرار گرفتن در معرض نور روز ساعت داخلی شما را تنظیم می‌کند و خوابیدن را در زمان خواب راحت‌تر می‌سازد».

به خودتان اجازه دهید نگران باشید: کانروی می‌گوید تعیین زمان برای نگرانی در اوایل روز می‌تواند به شما کمک کند هنگام خواب بخوابید. به جای این که به طور کلی نگرانی‌های خود را کنار بگذارید اگر چند ساعت پیش از خواب (نه درست در زمان خواب) زمان خود را صرف نگرانی در مورد برخی مسائل کنید می‌توانید شب‌ها بهتر بخوابید.

نوشابه استفاده می‌کنند در معرض خطر ابتلا به سنگ کلیه قرار دارند. مصرف بیش از اندازه قند و کمبود آب بدن با افزایش خطر ابتلا به سنگ کلیه در ارتباط است. نوشابه با داشتن قند زیاد و کافئین فراوان که آب بدن را کاهش می‌دهد، می‌تواند نقش مهمی بر ایجاد سنگ کلیه داشته باشد.

مشکلات رفتاری در کودکان از عوارض نوشابه برای بدن: بطری‌های پلاستیکی نوشابه حاوی مواد شیمیایی BPA هستند که می‌توانند در کودکان موجب بروز مشکلات رفتاری شوند. مطالعات انجام شده نشان می‌دهد عوارض و مضرات نوشابه برای کودکان بسیار جبران‌ناپذیر است و می‌تواند منجر به بروز مشکلات جدی در رفتار آنها شود.

نارسایی قلبی دلیل مضرات نوشابه: خوردن نوشابه خطر ابتلا به بیماری‌های قلبی دیابت چاقی و فشار خون را افزایش می‌دهد و همه این‌ها می‌تواند به نارسایی قلبی منجر شود حذف کردن نوشابه و پیروی از یک زندگی سالم می‌تواند به سلامت قلب و بدن شما کمک زیادی کند.

خطر افزایش سکنه با مصرف بیش از اندازه نوشابه: هر جرعه نوشابه را که می‌نوشید خطر ابتلا به سکنه مغزی در شما افزایش پیدا می‌کند. نوشابه به طور مستقیم در افزایش ذخایر چربی بدن تاثیر می‌گذارد و می‌تواند موجب تصلب شرایین شود. از جمله عوارض و مضرات خوردن نوشابه برای بدن این است که موجب مسدود شدن رگ‌های نزدیک به مغز می‌شود و خطر سکنه مغزی را افزایش می‌دهد.

ده بلایی که نوشابه‌های گازدار سرمان می‌آورند

منبع: ایسکانیوز

تقریباً می‌توان گفت که اغلب افراد نوشابه مصرف می‌کنند، اما اگر مضرات و عوارض جبران‌ناپذیر نوشابه را بدانند شاید از نوشیدن نوشابه پشیمان شوند. تنها خوردن ۳۴۰ میلی لیتر نوشابه حدود ۳۹ گرم قند وارد بدن شما می‌کند. این مقدار درست سه برابر حجم قند یک دونات شیرین و شکلاتی است که گاهی اوقات به خاطر قند زیاد از خوردن آن اجتناب می‌کنید. افراد زیادی هستند که روزانه مقدار زیادی نوشابه مصرف می‌کنند. آمارها نشان می‌دهد که ۴۹ درصد از بزرگسالان آمریکایی به صورت روزانه از نوشابه استفاده می‌کنند. این موضوع موجب شده تا عوارضی مثل اضافه وزن و بیماری‌های مختلف برای سلامت بدن در این افراد افزایش پیدا کند.



چاقی از عوارض نوشابه برای سلامت بدن: یکی از اولین و مهمترین عوارض و مضرات نوشابه برای بدن چاقی است. تنها یک قوطی نوشابه گازدار حدود ۱۴۰ کالری دارد که هیچ تأثیر روی رفع گرسنگی شما نخواهد داشت. اگر به مدت ۳۰ روز در هر وعده غذایی از یک قوطی نوشابه استفاده کنید، در انتهای ماه حدود ۵/۱ کیلوگرم به وزن شما اضافه خواهد شد. امروزه در قفسه فروشگاه‌ها می‌توانید نوشابه‌های رژیمی را نیز مشاهده کنید که مدعی هستند خطرات نوشابه‌های معمولی را ندارند، اما مطالعات نشان می‌دهد که این نوشابه‌ها نیز به شدت روی افزایش وزن و چاق شدن ناحیه دور کمر نقش دارند.

دیابت در لیست عوارض و مضرات نوشابه: مطالعات نشان می‌دهد که خوردن نوشابه به طور مرتب می‌تواند خطر ابتلا به دیابت نوع ۲ را افزایش دهد. از طرف دیگر قندی که توسط نوشابه به بدن جذب می‌شود در کبد به چربی تبدیل می‌گردد. این چربی در طی شش ماه می‌تواند چربی کبد شما را تا ۱۵۰ درصد افزایش دهد و شما را در معرض خطر ابتلا به دیابت به کبد چرب قرار دهد. مطالعات نشان می‌دهد که استفاده از شیرین‌کننده‌های مصنوعی موجود در نوشابه‌های رژیمی نیز می‌تواند میل افراد را به استفاده از قندهای طبیعی افزایش دهد و این موضوع خطر بیشتر برای سلامت شما خواهد داشت.

پوسیدگی دندان از مضرات خوردن نوشابه: یک قوطی نوشابه گازدار حاوی مقادیر زیادی قند است که می‌تواند سلامت دندان‌ها و لثه‌های شما را به خطر بیندازد. مطالعات نشان می‌دهد که عوارض و مضرات نوشابه برای دندان بسیار زیاد است و خوردن نوشابه به شدت برای دندان‌ها مضر است. خوردن نوشابه می‌تواند موجب فرسایش مینای دندان شود که درمان آن به هیچ عنوان امکان‌پذیر نیست.

از بین رفتن لثه‌ها از مضرات نوشابه برای بدن: خوردن نوشابه به طور مرتب می‌تواند موجب از بین رفتن لثه‌های شما شود. قند، مواد نگهدارنده و رنگ‌های موجود در نوشابه زیر لثه‌ها گیر می‌کنند و به مرور موجب رشد باکتری‌ها می‌شوند. خوردن نوشابه می‌تواند موجب عفونت و تخریب بافت لثه شود که بازسازی آن تقریباً غیر ممکن است. **افزایش چربی شکمی از مضرات نوشابه برای بدن:** قند موجود در نوشابه به سرعت جذب بدن می‌شود و قند خون را افزایش می‌دهد. این افزایش ناگهانی قند خون منجر به تولید انسولین در بدن می‌گردد و موجب می‌شود که قند به چربی دور کمر تبدیل شود. حذف نوشابه از رژیم غذایی می‌تواند از ورود هزاران کالری و صدها هزار گرم قند در سال به بدن شما جلوگیری کند و از خطر ابتلا به چاقی شکمی جلوگیری کند.

درد مفاصل یکی دیگر از عوارض نوشابه برای بدن: مطالعات نشان می‌دهد خانم‌هایی که به طور مرتب از نوشابه‌های شیرین استفاده می‌کنند، بیشتر در معرض خطر ابتلا به آرتریت روماتوئید قرار دارند.

مشکلات مربوط به کلیه از دیگر مضرات نوشابه: سنگ کلیه یکی از دردناک‌ترین بیماری‌هایی این است که بشر به آن مبتلا می‌شود. تجمع مواد معدنی در کلیه با گذشت زمان منجر به ایجاد سنگ کلیه می‌شود. متأسفانه کسانی که به طور مرتب از

پارس کردن یا واق زدن؟ در جستجوی حقیقت!

گلنار

در اینجا بجا است که در مورد نظر یک زبان شناس فارسی نیز بنویسم. دکتر حسن انوشه، واژه شناس و استاد زبان فارسی، مترجم انگلیسی و عربی، درباره این که ممکن است «پارس کردن» از «پاس کردن» و پاسبانی سگ آمده باشد، می گوید: «این احتمال وجود دارد. در قدیم شبها را به سه پاس تقسیم می کردند، وقتی هم می گوئیم پاسی از شب گذشت به همین معناست، سپاس گزاری هم به این معناست که من می توانم در پاس دادن شب به شما خدمت کنم، ممکن است «پارس کردن سگ» هم از همین جا ریشه گرفته باشد. البته من در این مورد صاحب فتوا نیستم، این موضوع محتمل است، اما هیچ گونه ارتباطی میان «پارس سگ» و واژه «پارس» یا «پارس» وجود ندارد.»

وسط این دعوا یک موضوعی که خیلی جالب است، این است که وقتی توی مترجم گوگل کلمه «dog barking» وارد کنید، می بینید که برگردان آن به فارسی کلمه



«پارس سگ» هست. نکته جالب تر این است که در زبان انگلیسی هم از الفاظ مختلفی برای صدای سگ استفاده می کنند، کلماتی مانند:

barking, yelping, yowling, woofing, whining

البته به این مورد نیز اشاره کنم که کاربرد هر کدام از اینها متفاوت است. اما در کل معادل پارس کردن یا واق زدن همان dog barking هست.

دیدگاه گروه دوم؛ مخالفان کلمه پارس کردن: تا اینجا دیدگاه موافقان پارس کردن را خواندید، حالا کمی هم با دیدگاه گروه دوم آشنا بشویم. شاید این جمله را شنیده باشید که پارس کردن درست نیست، در اصل پاس کردن هست. پاس کردن یا پاس دادن هم به معنی مراقبت است. یا این نقل قول را ممکن است زیاد شنیده باشید: چون از قدیم سگ را پاسبان دانسته اند و ما عبارت سگ پاسبان را زیاد شنیده ایم، وقتی که می خواستند بگویند سگ در حال پاسبانی و نگهبانی است، می گفتند که سگ پاس می کند. به مرور این واژه با واژه پارس که نام قومی ایرانی است اشتباه گرفته شده و اصطلاح نادرست سگ پارس می کند رایج گشته است و معنی آن نیز از پاسبانی به تعریف صدای سگ تغییر یافته است.

در خراسان و بیشتر ایران، هیچگاه در گفتگوها به لهجه محلی، کسی نمی گوید سگ پارس کرد، بلکه می گویند واق واق کرد. در متون تاریخی هم همیشه عوعو کردن صدای سگ بوده. این اصطلاح هیچ ریشه تاریخی ندارد و اولین بار در لغت نامه دهخدا پیدا شده است. گویا دهخدا هم آن را از لهجه مردم تهران گرفته بود. وارد شدن این اصطلاح سخیف، توهین آمیز و بی ریشه در لغت نامه دهخدا باعث رواج آن در فارسی رسمی شد و این از اشتباهات بزرگ دهخدا بود. البته موضوع نبودن کلمه پارس کردن در فرهنگ خراسان درست است اما ممکن است این کلمه از گویش یا زبان دیگری وارد شده باشد که رفته رفته از آن استفاده شده است.

پارس کردن یا واق واق کردن؛ مساله این است! با توجه به ادعاهای دو طرف نمی توان گفت که کدام گروه درست می گویند، نبودن سندی معتبر که به صورت مستقیم ادعای یکی از طرفین را تایید کند، باعث شده است که این کشمکش بیشتر شود و هر دو گروه در حال دعوا باشند. اینکه ما نسبت به تغییرات در زبان شیرین مادری مان حساس باشیم کار درستی است، اما افراط و زیاده روی نباید کرد. طی این سالها کلمات زیادی از انگلیسی به فارسی آمده است، کلماتی مانند موبایل، تبلت، تلویزیون و...

با توجه به اینکه در زبان فارسی معادل هایی برای آنها در نظر گرفته شده، اما جامعه آنها را قبول نکرده و از معادل انگلیسی این کلمات استفاده می کنند. نمونه خنده دارش معادل کلمه تبلت (رایانک مالشی) هست.

برخی از منابع:

- ♦ فرهنگ واژه های اوستایی، احسان طبری جلد دوم صفحه ۹۰۵
- ♦ فرهنگ واژه های سغدی، بدرالزمان قریب واژه ی شماره ۶۴۶۷
- ♦ تاریخ ماد ترجمه کریم کشاورز

این روزها موضوعی بین سگ دوستان و فعالان حوزه تربیت و آموزش سگ باب شده که آیا وقتی سگ از خودش صدا درمیآورد باید بگوئیم پارس کرده است یا اینکه واق زده است؟ بسیاری از مردم بر این باور هستند که واژه واق زدن درست است و نباید بگوئیم پارس کردن، چون این کلمه در زبان فارسی ما وجود داشته و یکدفعه وارد شده است و اصلا ریشه خاصی ندارد. البته گروهی هم هستند که وقتی کلمه پارس کردن را می شنوند فوری به رگ آریایی شان برمی خورد. گروه دوم بر این باور هستند که اعراب به صدای سگ می گفتند پارس کردن تا فارسی زبان ها را تحقیر کنند. (البته برای این ادعا هنوز سندی تاریخی وجود ندارد). شاید برای بسیاری از ما این سوال باشد که در نهایت کدام دسته درست می گویند؟ بالاخره بگوئیم واق زدن یا پارس کردن؟ در این مطلب می خواهم بدون هیچگونه تعصب و سوگیری درباره این مساله بنویسم. در این مطلب نمی خواهم درباره درست یا غلط بودن این دو کلمه نوشته شود، بلکه فقط می خواهم با نقطه نظر طرفین دعوا بیشتر آشنا بشویم. قبل از هر چیزی سری به لغت نامه ها بزنیم و با ریشه اصلی این دو کلمه بیشتر آشنا شویم.

دیدگاه گروه اول، موافقان کلمه پارس کردن: گروه اول که مدعی هستند «پارس کردن» درست است و مشکل زبان شناسی ندارد، می گویند این کلمه ریشه کلمه «پاس» است و معنی نگهبانی و مراقبت می دهد.

خب ببینیم گروه اول چه می گویند درباره ریشه کلمه پارس کردن: پارس در اصل پارت بوده است. این کلمه در زبان های دیگری مانند زبان سنسکریت به پاتره patra، در اوستایی به صورت پاتره parsā و در سغدی به صورت پارت pars آمده است و در

پارت	پاتره (پاتره)	pātra:
نگهدارنده - نگهبان	پاتره (پاتره) / پاتره (پاتره) - پاتره (پاتره)	a protector
پارت	پاتره (پاتره) / پاتره (پاتره) - پاتره (پاتره)	
پاتره (پاتره)	پاتره (پاتره) / پاتره (پاتره) - پاتره (پاتره)	pātrānīya:
رهبر مبنوی	پاتره (پاتره) / پاتره (پاتره) - پاتره (پاتره)	leading to the spiritual (heavenly) path;
پاتره (پاتره)	پاتره (پاتره) / پاتره (پاتره) - پاتره (پاتره)	
پاتره (پاتره)	پاتره (پاتره) / پاتره (پاتره) - پاتره (پاتره)	pātra:
پاتره (پاتره)	پاتره (پاتره) / پاتره (پاتره) - پاتره (پاتره)	protection; shelter;

زبان آوردند، پارت را به نادرست، پارس نوشتند. پس پارس کردن به معنی نگهبانی دادن است. این گروه همچنین عقیده دارند که پارس به معنی فارس نیست و درست آن «پارت» است. از طرفی گروهی که پارس کردن را دسیسه اعراب می دانند باید در نظر داشته باشند که در زبان عربی «پ» وجود ندارد که بتوان چنین موضوعی را به اعراب نسبت داد. آن چنان که عرب زبانان «پارسی» را نیز «فارسی» تلفظ می کنند و می نویسند! ولی بانگ سگ را نباج، عواء و هریر می نامند.

پارس در زبان مادها (ایرانی کهن) پارسوا parsua به معنی مرز بوده و چون هخامنشیان با مادها هم مرز بودند، به آنان پارسوا (هم مرز، همسایه) می گفتند و همین موضوع رفته رفته پارس شد.

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654



ولی از نزدیک نه. یک دسته کیبوتر از اینور به اون ور رفتند و منم با چشم‌هام دنبالشون کردم تا اینکه چشمم به بابام افتاد. بابام نگاهی بهم انداخت و گفت: «خوب خوابیدی؟» سری تکون دادم و گفتم: «چرا حاضر شدی؟» - نیومدیم اینجا که همش

می‌کرد با همه چی خیلی جدی برخورد کنه به جز من. نمی‌دونم چرا وقتی که من ازش چیزی می‌پریدم یک لبخندی روی لبش می‌اومد و بعد سعی می‌کرد جدی جوابمو بده. همین خیلی کفریم می‌کرد. از ته دل می‌خواستم هر چه سریع‌تر یک جایی پیدا بشه تا بشینیم چون دیگه پاهام همراهیم نمی‌کرد و این چادر بیشتر دست و پامو می‌گرفت. بالاخره یک گوشه‌ای توی حیاط پیدا کردیم که می‌شد نشست.

فکر کنم دو ساعتی هست که اینجا جیم. حوصلم سر رفته و چیزی نمونده که بهش فکر نکرده باشم. یک نگاه به گلی می‌اندازم و از توی چشمش می‌خونم که اونم خسته شده و خوابش میاد. بابام همون طوری داشت از روی یک کتاب دعا می‌خوند. برام عجیب که این‌همه آدم اینجا میان و میرن و هیچ وقت تموم نمی‌شن. بابام نگاهی بهم کرد و گفت: «خسته شدی؟» سری تکون دادم و به کیبوتری که در همون حین از جایش پرید خیره شدم.

- چرا خسته بشی؟ اینجا که خیلی قشنگه. نگاه کن. و با دستش دور و بر رو نشون داد. - همه رو از اون موقع دیدم. میگم بابا، نمی‌شد مامانو با خودمون بیاریم؟ اگه مامان می‌اومد هیچ وقت اینجا نمی‌اومدیم.

بابام دوباره رفت تو خودش. - ولی دخترم، ما واسه مامانه که اینجا جیم. اومدیم دعا کنیم که زودتر خوب شه.

- یعنی نمی‌شد خونه خودمون اینکارو بکنیم.

- اینجا خدا بهتر صدامونو می‌شنوه. شاید راست می‌گفت چون من هر شب از خدا می‌خواستم که مامانم برگرده خونه ولی هیچ اتفاقی نمی‌افتاد.

وقتی داشتیم از اونجا می‌اومدیم بیرون تلفن بابام زنگ خورد و من ترسیدم و نمی‌دونم چی شد که یاد مامانم افتادم. بابام که تلفنشو قطع کرد دیگه نمی‌تونست حرف بزنه و حرفی نزد تا رسیدیم توی هتل. از پنجره دوباره به اونجا نگاه کردم و از خدا خواستم تا دوباره بابام بتونه حرف بزنه.

آنجا

آرش ربانی

دنیاست. یک خونه با یک حیاط بزرگ، پر از درخت و گل‌هایی که فقط بعضی موقع‌ها قشنگ بودن. ولی اینجا مثل این بود که تمام درخت‌ها و گل‌های حیاط مامان بزرگم رو به یک عالمه آدم و وسیله تبدیل کنی. اینجا اونقدر بزرگ و شلوغ هست که اگه یک لحظه دست بابام رو ول می‌کردم و گلیم دست منو، هممون گم می‌شدیم. محو این شلوغی و خونه مامان بزرگ بودم که بابام دستم رو کشید و با خودش برد.

سوار یک اتوبوس عجیب غریب شدید. فکر می‌کنم همین هواپیماست. ولی این برعکس حرف مامانم بود که می‌گفت هواپیما یک اتوبوس خلوته که روی هوا حرکت می‌کنه. اینو به بابام گفتم. بابام خندید و گفت: «درسته، این هواپیما نیست.» مرد دیگه‌ای که کنار ما ایستاده بود هم لبخندی زد و من خجالت کشیدم. اتوبوس که حرکت کرد تازه فهمیدم که داشتم اشتباه می‌کردم. اتوبوس لابلای هواپیماها حرکت می‌کرد و من و گلی از بزرگی اونا ترسیده بودیم. یادم باشه که بعدا از عروسک‌ها عذرخواهی کنم و بهشون بگم که من و گلی هم به اندازه شماها ترسویم. در همین لحظه بابام بغلم کرد و گفت: «مگه نمی‌خواستی

هواپیما رو ببینی؟» ولی من چشم‌هام رو بسته بودم و سرم رو فشار می‌دادم به شونه بابام و فقط سیاهی می‌دیدم. چشم‌هام رو که باز کردم همه چی داشت کوچیک می‌شد. کوچیک و کوچیک‌تر. به قدری که می‌تونستی تموم دنیارو توی مشتت بگیری. این حس رو فقط وقت‌هایی داشتم که توی خونه از یک جایی مثل میز و صندلی می‌رفتم بالا و زل می‌زدم به گل‌های ریز روی فرش و خیال می‌کردم که اونا آدم‌اند و از اون پایین خیره می‌شدن به من و من می‌خواستم که پیرم روشن. نگاهی به گلی کردم که عین من زل زده بود به بیرون و بابام که داشت روزنامه می‌خوند.

اولش آفتاب و بعدش دیگه صدای بابام که داشت آهنگی رو زمزمه می‌کرد، نمی‌داشت که بخوابم. اونجا بود که برای بار اول توی این سفر دلم برای مامانم تنگ شد. چون هر وقت و هر جایی که بودیم می‌تونستم توی بغلش یک دل سیر بخوابم. پتو رو با پام پس زدم و روی تخت نشستم و از پنجره به بیرون زل زدم تا شاید چرتم بپیره. اولین بار بود که اونجا رو از نزدیک می‌دیدم. یعنی تو تلویزیون زیاد دیده بودمش

وقتی بابام گفت قراره با هواپیما بریم مسافرت هم خوشحال شدم، هم کنجکاو. آخه تا حالا من هواپیما رو فقط تو تلویزیون و کارتون‌ها دیده بودم. برام عجیب بود که چطور این‌همه آدم توی یک چیزی مثل اتوبوس، اونم روی هوا، می‌تونن برن مسافرت. وقتی موضوع رو به مامانم گفتم احساس کردم زیاد خوشحال نشد. اما به روی خودش نیاورد و همون طور که روی تخت دراز کشیده بود دستاش رو سمت من دراز کرد و خواست که بغلم کنه. منم در حالی که به سوزن‌های توی دستش زل زده بودم خیلی آروم سرمو روی سینه‌اش گذاشتم و همونطور که به سوزن‌ها خیره شده بودم، بهش در مورد شباهت هواپیما و اتوبوس گفتم. مامانم خنده‌ای کرد و همونطور که مثل همیشه با موهام بازی می‌کرد برام توضیح داد که این دو تا با هم فرق می‌کنه و گفت که توی هواپیما همه باید روی صندلی خودشون بشینن و هیچکس حق نداره بایسته. ولی منم بهش گفتم وقت‌هایی که اتوبوس خلوته همه می‌شینن و بعد بهش نگاه کردم و اونم در حالی که می‌خندید، پامو گرفت و گفت: «آره، هواپیما عین یه اتوبوس خلوته که روی هوا حرکت می‌کنه؛ و بعد به بابام نگاه کرد و خنده از روی لب‌هاش جمع شد و رفت توی چشمش. وقتی که داشتم ازش خداحافظی می‌کردم دو تا پرستار که نمی‌دونم چرا لباساشون همه یک شکل و یک رنگه اومدن و شروع کردن به کارایی که همیشه و هر روز روی مامانم انجام میدن تا شاید حال مامانم خوب بشه ولی جز اینکه مامان خوشگلم رو هر روز زشت‌تر کنن کاری نمی‌کردن. یک ساک کوچیک توی دستم بود و نگاهم به یک عالمه عروسک که خودشون رو به در و دیوار شیشه‌ای کمد می‌زدن و می‌خواستن باهام بیان. برایشون توضیح دادم که هواپیما مثل اتوبوس شلوغ نیست و من فقط می‌تونم یکیشونو با خودم ببرم و اونم گلیه چون اون مثل خودم نترسه و از هواپیما نمی‌ترسه. در کمد رو باز کردم و دستم رو آروم بردم تو تا گلی رو بردارم. نگاه سنگین همه عروسک‌ها رو روی دستم حس می‌کردم. گلی رو که برداشتم سریع از اتاقم اومدم بیرون تا دلم برای هیچ کدومشون نسوزه.

اینجا خیلی بزرگه. حتی از خونه مامان بزرگم بزرگتر. همیشه فکر می‌کردم خونه مامان بزرگم بزرگترین جای

به تیم ملی دعوت شدم، شناسنامه نداشتم، محروم شدم

ثمانه قدرخان

د هشت تا خواهر و برادرم، چهار نفر ما مدارک شناسایی دارند اما چهار نفر ندارند. مادرم ایرانی و پدرم افغان است. طی دوازده سال که در رشته بسکتبال حضور دارم بالغ بر شصت مسابقه شرکت کرده‌ام؛ لیگ دسته یک و دسته دو بسکتبال کشور و لیگ برتر بسکتبال کشور؛ ولی زمانی که برای بازی در تیم ملی دعوت شدم چون شناسنامه نداشتم، نتوانستم بروم و محروم شدم.

این حکایت جوان ۲۳ ساله بدون شناسنامه است که با نام «پ» در این گزارش معرفی می‌شود. بسکتبالیستی که در بیش از ۵۰ مسابقه داخلی شرکت کرده و به عنوان امید تیم‌های ورزشی سیستان و بلوچستان شناخته شده است، اما علی‌رغم دعوت شدن به تیم ملی بسکتبال ایران، چون شناسنامه ندارد از این امکان محروم شده است. حکایت او روایت محرومیت از حضور حرفه‌ای در دنیای ورزش برای کودکانی است که بی شناسنامه‌اند. کودکانی که در استان سیستان و بلوچستان از پدران غیر ایرانی ولی مادری ایرانی متولد شده‌اند، در رشته ورزشی خاصی زبان زد شده ولی از حضور در بازهای ملی منع شده‌اند. طبق آمارهای رسمی، کودکان بدون شناسنامه رقمی بیش از یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر را به خود اختصاص داده‌اند. ولی فعالان حقوق کودک می‌گویند جمعیت بی‌شناسنامه‌ها بیشتر از این است.

چرا بی‌شناسنامه‌ها نمی‌توانند قهرمان ورزشی شوند؟ رشته تخصصی او بسکتبال است و دوازده سال سابقه ورزش در رشته بسکتبال در استان سیستان و بلوچستان را دارد. «پ»، سال ۲۰۱۸ میلادی به تیم ملی دعوت شده است و این‌طور توضیح می‌دهد: «با این‌که انتخاب شده بودم قبل از آن هم سال ۲۰۱۶ در تیم ملی نوجوانان دعوت شده بودم، متأسفانه باز هم به دلیل نداشتن اوراق هویتی و شناسنامه نتوانستم بازی کنم. امسال یعنی ۱۴۰۱ و پارسال هم لیگ برتر پیشنهاد داشتم، ولی باز هم امکان بازی کردن برایم فراهم نشد.» تاکید می‌کند طی سال‌ها بسیار زیاد ضربه خورده است: «به عنوان جوان ۲۳ ساله که یکی از افتخارآفرینان در رشته بسکتبال در استان سیستان و بلوچستان هستم متأسفانه از رفتن به تیم ملی منع شده‌ام. هر ۴ برادر دیگرم ورزشکار هستند، یکی در رشته دوچرخه سواری، دو نفر بوکس و یک نفر جیت کان دو کار بوده است.»

«جیت کان دو»، یکی از سبک‌های مدرن هنرهای رزمی است که توسط «بروس لی»، رزمی کار و هنرپیشه معروف سینما پایه‌گذاری شد. به گفته او هر بار برای شرکت در مسابقات مجبور شده مبالغ زیادی هزینه کند تا بخواهد از یک شهر به شهر دیگری برود و می‌گوید: «کلی دوندگی کرده‌ام و بین ادارت رفتن و آمدن تا بتوانم مجوز بگیرم که فقط پانزده روز بتوانم از استان خارج شوم. چون از بلوچ‌ها برای خارج شدن از سیستان و بلوچستان مدارک شناسایی بسیار زیادی درخواست می‌کنند و سخت‌گیری زیادی انجام می‌شود. ایست‌های بازرسی فراوانی وجود دارد.»

«پ» می‌گوید خواسته زیادی نیست از این کشور که برای ما که ورزشکار و قشر خاصی هستیم و برای استان افتخارآفرینی کردیم شناسنامه صادر کنند. او ادامه می‌دهد: «اولین نفری هستم که از استان سیستان و بلوچستان برای حضور در تیم ملی دعوت شده‌ام و اولین بسکتبالیستی هستم که در تاریخ استان سیستان و بلوچستان در لیگ برتر دعوت شدم. ولی نمی‌دانم چرا مدارک هویتی‌ام را نمی‌دهند که بتوانم در تیم ملی حضور داشته باشم.» در میان هشت خواهر و برادر «پ» ورزشکاران دیگری هم حضور دارند: «برادرم که در رشته دوچرخه سواری متبحر است به دلیل نداشتن شناسنامه نتوانست به مدارج بالایی دست پیدا کند.» حکایت نوجوان بلوچ ۱۴ ساله‌ای را تعریف می‌کند که ورزش بوکس کار می‌کند، به اردوی تیم ملی دعوت شده ولی به دلیل نداشتن شناسنامه از شرکت در مسابقات محروم شده است. **چرا کودکان سیستان و بلوچستان شناسنامه دار نمی‌شوند؟** مدیر انجمن دیاران (مرجع مطالعات مهاجرت در ایران) سال گذشته در گفت‌وگو با روزنامه «همشهری» گفت: «در استان سیستان و بلوچستان پنجاه و پنج هزار بی‌شناسنامه ساکن هستند.» و تاکید داشت: «در سیستان و بلوچستان نیازمند اراده فراتر در حد سران نظام هستیم تا قانون (اعطای شناسنامه) اجرا شود.»

جوان راوی این گزارش با نام «پ» می‌گوید: «به هر دری زدم جواب نگرفته‌ام. از شانزده سالگی پیگیر شناسنامه‌ام شدم گفتند برو هجده ساله شدی بیا. تا الان که بیست و سه سال دارم هر هفته دو تا سه بار به اداره اتباع مراجعه می‌کنم و پیگیر



شناسنامه‌ام هستم، ولی گیر کرده‌ام. نمی‌دانم چرا فقط مشکل برای ما اهالی سیستان و بلوچستان است.»

۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۸، کلیات لایحه اصلاح قانون تعیین تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی که پاییز ۱۳۹۷ از سوی دولت و در راستای رفع تبعیض در قانون تابعیت و انتقال تابعیت مادر ایرانی به فرزند ارائه شده بود، پس از تغییرات و اصلاحاتی در کمیسیون قضایی، در صحن مجلس مطرح و مصوب شد. براساس این لایحه، فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی می‌توانند به درخواست مادر ایرانی خود به تابعیت ایرانی درآیند. فرزندان مزبور در صورت عدم تقاضای مادر می‌توانند پس از رسیدن به سن هجده سالگی تقاضای تابعیت کنند که در صورت فقدان مشکل امنیتی (به تشخیص و اعلام وزارت اطلاعات) به تابعیت ایرانی پذیرفته می‌شوند. روند اعطای شناسنامه طی سه سال طی شده از تصویب این قانون بسیار کند بوده است. کودکان بدون شناسنامه نه تنها از حضور در مبادین مهم ورزشی محروم شده‌اند، بلکه همچون سایر شهروند ایرانی نمی‌توانند در دانشگاه ثبت‌نام کنند و همیشه مثل یک خارجی با آنها رفتار می‌شود، هر چند در ایران به دنیا آمده و پای خود را از ایران بیرون نگذاشته باشند.

«خلیل» هم یکی دیگر از بی‌شناسنامه‌های ساکن شهرستان سرباز در استان سیستان و بلوچستان می‌گوید: «اصرار عجیبی برای اعطا نشدن شناسنامه به کودکان بلوچ متولد از پدران غیر ایرانی وجود دارد.» او هم به دلیل نداشتن شناسنامه به جای مدرسه، به مدرسه دینی رفته و حافظ کل قرآن است ولی همیشه آرزو داشته پزشک شود تا خانواده‌اش به جای رفتن به پاکستان برای درمان در شهر خودشان بمانند.

بی‌شناسنامه‌ها، نه از حق تحصیل به روال معمول سایر شهروندان برخوردارند و نه از سایر حقوق افراد عادی جامعه. «پ» می‌گوید: «خیلی جاها لنگ مدارک می‌زنیم. در این سن و سال نتوانستم گواهینامه بگیرم، نتوانستم خیلی معمولی جایی ثبت نام کنیم، شغل آزاد داریم چون امکان این که کارمند جایی شویم را هم نداریم.» به گزارش رسانه‌های داخلی ایران بی‌شناسنامه بودن در شماری از مناطق استان سیستان و بلوچستان موروثی است. یعنی از پدر به فرزند می‌رسد و چون روند اعطای شناسنامه سخت بوده کسی پیگیر آن نشده است.

ورزشکار جوانی که او را در این گزارش «پ» خطاب می‌کنیم، یکی از بزرگترین مشکلات خود را ساکن بودن در منطقه سیستان و بلوچستان می‌داند، انگار قانون نوشته‌ای است که به کودکان و مردم بی‌شناسنامه این منطقه مدارک هویتی تعلق نمی‌گیرد. او می‌گوید: «اگر شهر دیگری ساکن بودم شاید تا الان مدارکم را گرفته بودم. در تماس با سازمان اتباع در شهرهای دیگر متوجه شدم تعداد زیادی موفق به دریافت شناسنامه شده‌اند. تمام شهرهای استان سیستان و بلوچستان این مشکل را دارند. در حالی که سایر شهرها این مشکل را ندارند. حتی کرمان که نزدیک زاهدان است نیز چنین مشکلی ندارد.» بر اساس گزارش رسانه‌های داخل ایران بیشترین افراد بدون شناسنامه در استان سیستان و بلوچستان ساکن هستند. سیستان و بلوچستان، تهران، خراسان، قم، گلستان در رتبه اول تا پنجم بی‌شناسنامه‌ها قرار دارند.

چرا فقط چهار فرزند خانواده رسمی و سه جلد دار هستند؟ می‌گوید فقط چهار فرزند اول خانواده او مدارک شناسایی دارند و توضیح می‌دهد مشکل مدارک شناسایی آنها از سال ۱۳۶۸ شروع شد و به برخی دو تابعیتی‌ها شناسنامه تعلق نگرفت. تا پیش از آن شرایط کمی راحت تر بوده است. «فرزین کدخدایی»، فعال بلوچ در این رابطه توضیح می‌دهد: «بسیاری از خانواده‌ها چنین مشکلی دارند. صرفاً به این دلیل هم نیست که سختگیری برای اعطای شناسنامه از سال ۱۳۶۸ آغاز شده است. چون سختگیری‌ها پایه قانونی نداشته و بسیار سلیقه‌ای بوده است. به خیلی موارد بستگی دارد از جمله تیمی که در اداره تابعیت کار می‌کند، کارمندی که مسئول این کار است.»

من زمانی پلیس بودم اما حالا گدایی می‌کنم

زهرا جويا

یکسال پیش طالبان بر افغانستان مسلط شدند و در میانه آشوب ناشی از عقب‌نشینی نیروهای ایالات متحده و بریتانیا کنترل کشور را در دست گرفتند. زندگی زنان در سرتاسر کشور دستخوش تغییری بنیادین شد و حقوق و آزادی‌هایشان محدود شد. فعالان جامعه مدنی، دستور طالبان مبنی بر ممنوعیت تحصیل زنان و برکناری آنها از مشاغل شان و حجاب اجباری را «آپارتاید جنسیتی» خواندند. در خلال ماه‌های گذشته «زهرا جويا» با زنان در سرتاسر کشور درباره‌ی تجارب آنان از زندگی تحت حکومت طالبان گفتگو کرده است.

سمانه، کابل: داشتم تنها به سمت خانه می‌رفتم که در کوچه‌ای با دو طالبی که تفنگ‌هایشان را بر دوش داشتند، مواجه شدم. چون برقع نداشتم، آنها با فریاد مرا فاحشه خواندند و از من می‌پرسیدند که چرا برقع نپوشیده‌ام. تفنگشان را به سمتم گرفته بودند و دست یکی از آنها روی ماشه تفنگ بود. سرم را پایین انداختم و گفتم: «دیگر تکرار نمی‌شود». وقتی به خانه رسیدم، نشستم و یک ساعت گریه کردم. با خودم گفتم که این هشدار است برای اتفاقاتی که آینده، از آن وقت، دچار افسردگی شده‌ام. دیگر نمی‌توانم به لباس‌های رنگی‌ام در کمند نگاه کنم چون یادآور تمام چیزهایی هستم که از دست داده‌ام.

زهرا، غرب کابل: بعد از اعلام حجاب اجباری، نیروهای طالبان مرا گرفتند. از من پرسیدند که چرا حجاب ندارم و هر چند قصد نداشتم از دستوره‌های آنها اطاعت کنم اما عذرخواهی کردم و تصور می‌کردم رها می‌شوم. اما آنها به خانم آمدند و به خانواده‌ام گفتند که اگر دفعه بعد بدون حجاب مرا ببینند دستگیرم خواهند کرد. از آن زمان، پدرم به ندرت به من و خواهرهایم اجازه می‌دهد که از خانه خارج شویم و می‌گوید که نباید به دانشگاه برویم. حالا حتی برادرانم هم می‌دانند که چه می‌پوشم و کجا می‌روم.

زرنشت، کابل: در ماه ژوئن، با برادرم سوار ماشین بودیم که نیروهای طالبان ما را متوقف کردند. اول، جدا جدا از ما تحقیق کردند تا ببینند چه نسبتی با هم داریم و بعد کارت شناسایی خواستند. وقتی برادرم گفت که کارت شناسایی همراهان نیست یکی از آنها عصبانی شد و با قداقت تفنگ او را زد و می‌خواست شلیک کند. مجبورمان کردند دو ساعت آنجا بنشینیم و بعد با خانواده‌هایمان تماس گرفتیم تا کارت‌های شناسایی‌مان را بیاورند. بعد توانستیم به خانه برگردیم. از آن زمان جرات نمی‌کنم از خانه بیرون بروم.

صابره، بامیان: با وجود این که الزامی در کار نیست اما برای این که بتوانیم به دانشگاه برویم مجبوریم حجاب عربی (چادر/برقع) بپوشیم. در دانشگاه زنان تحت نظارت هستند. بر در و دیوار دانشگاه اطلاعیه‌هایی درباره حجاب نصب شده است. هیچ وقت فکر نمی‌کردم که در بامیان دختران دانشجو مجبور باشند این‌طور زندگی کنند. باورم نمی‌شود که زندگی در اینجا به این شکل درآمده است.

عباسی، غرب کابل: من و دوستم در حالی که از سر کار بر می‌گشتیم در اتوبوس مشغول گفتگو بودیم که ناگهان در محله‌ای هزاره‌نشین در غرب کابل همه‌چیز به هوا رفت. ما درست در وسط خون و غوغا بودیم. داعش اتوبوس ما را هدف گرفته بود. از زمانی که طالبان کنترل را در دست گرفته‌اند، امنیت تضعیف شده است. بعداً متوجه شدیم که افراد بسیاری کشته شده‌اند. پا و سینه من و پای راست دوستم زخمی شده بود. زمانی که بمب منفجر شد، دنیايم زیر و زبر شد. پس از تسلط یافتن طالبان، همه چیز سخت شده بود اما من به کارم ادامه می‌دادم و مصمم بودم که شجاع باشم. اما حالا پس از این حمله، ترسی دائمی دارم. درد زخم‌هایم طاقت‌فرسا است. پنج بار عمل شده‌ام و نمی‌توانم بدون کمک به دستشویی برم یا لباس‌هایم را بپوشم. اما زخم‌های روانی‌ام نیز عمیق‌اند. برای رسیدن به مطب دکترم باید از محل بمب‌گذاری عبور کنم و هر بار لرزش خودرو و حرارت انفجار را احساس می‌کنم و صدای جیغ مردم را می‌شنوم. زمانی که می‌خواهم بخوابم هم این صحنه مدام در برابر چشمانم تکرار می‌شود.

سکینه، قندهار: خیلی وقت است که زندگی سخت شده است. پنج سال پیش همسرم را در حمله هوایی از دست دادم و قبل از قدرت گرفتن طالبان در خیابان غذا می‌فروختم و برای فرزندانم لقمه نانی می‌بردم. الان اجازه ندارم کار کنم. طالبان به من و سایر بیوه‌ها کاردی داده‌اند که با آن هر سه ماه یکبار می‌توانیم یک گونی گندم، سه لیتر روغن خوراکی و هزار افغانی دریافت کنیم اما این برای ادامه زندگی خانواده‌ام کافی نیست. من با سه زن بیوه دیگر و فرزندان‌شان زندگی می‌کنم اما اجاره ما ۴۰ هزار افغانی در ماه است و از پس آن بر نمی‌آییم. نگرانی‌ام این است که



اگر نتوانیم کار کنیم از گرسنگی خواهیم مرد.

مریم، پلیس پیشین (برای حفظ امنیت او مکانش اعلام نمی‌شود): تا قبل از سلطه طالبان، پلیس بودم. همسرم مرده بود اما با حقوق می‌توانستم از پس هزینه‌های دو دخترم بر بیایم و برای آنها هر چه را که نیاز داشتند تهیه کنم. حالا کارم را از

دست داده‌ام و طالبان در تعقیب زنانی هستند که در نیروهای امنیتی مشغول به کار بوده‌اند. هنوز هم وحشت دارم که مبادا پیدایم کنند. در هفت ماه گذشته محبور بوده‌ام که برای تأمین غذای دخترانم گدایی کنم. تمام روز در خیابان زیر برقع می‌نشینم تا مبادا کسی من را بشناسد و گزارشم را به طالبان بدهد. دیگر خودم را نمی‌شناسم. یک روز، دو پسر چند سکه‌ای برایم انداختند و یکی از آنها به دیگری گفت که این فاحشه است. آن روز دو قرص نان خریدم و به خانه رفتم و تمام شب را گریه کردم.

مه‌لغا، ۱۴ ساله (برای حفظ امنیت او مکانش اعلام نمی‌شود): زمانی که به من گفتند که نمی‌توانم به مدرسه بروم افسرده شدم و دیگر انگیزه‌ای برای کار و مطالعه در خانه نداشتم. اما به خودم می‌گفتم که برای رسیدن به آینده‌ای بهتر و دست یافتن به آرزوهایم باید ادامه بدهم. باید راه‌هایی پیدا کنم که به‌رغم ممنوعیت رفتن دختران به مدرسه بتوانم به تحصیل ادامه دهم. به همین خاطر هر روز در خانه زبان انگلیسی می‌خوانم تا بتوانم برای بورسیه درخواست بدهم و شاید روزی در خارج از کشور کامپیوتر بخوانم. هنوز هم تلاش می‌کنم دستاوردی داشته باشم.

سمیرا، ۱۸ ساله (برای حفظ امنیت او مکانش اعلام نمی‌شود): من باید کلاس دوازدهم باشم اما اجازه ندارم به مدرسه بروم. پس از تسلط طالبان، تصمیم گرفتم این تهدید را به فرصت تبدیل کنم به همین خاطر از بازار مواد خام و پارچه می‌خرم و آنها را به زنانی که در خانه لباس‌های سنتی می‌دوزند می‌فروشم. مقداری پول جمع کرده‌ام و اگر وضعیت بهتر شود می‌خواهم با استفاده از آن کارخانه خودم را راه بیندازم. از این که می‌توانم به خانواده‌ام کمک کنم به خودم افتخار می‌کنم.

خاطره، هرات: بیش از نیمی از زندگی‌ام را به کار هنری پرداخته‌ام و روی چوب حکاکی می‌کنم. در این منطقه من تنها زن حکاک بودم و بیش از هزار اثر هنری خلق کرده‌ام. بعد از به قدرت رسیدن طالبان، خلق اثر هنری کار خطرناکی شده است. زن بودن و هنرمند بودن خطرناک‌تر هم هست. طالبان به من گفتند می‌توانم به حکاکی ادامه دهم اما می‌دانم که این کار ناممکن است. چون احساس امنیت نمی‌کنم مجبورم خودسانسوری کنم. قبلاً چهره‌ها را حکاکی می‌کردم اما الان بیشتر آیات قرآن را روی چوب کنده‌کاری می‌کنم. بیشتر هر روز به استودیو می‌رفتم اما الان هر یکی دو ماه یکبار به اینجا می‌آیم تا آثار و ابزارهایم را گردگیری کنم. اغلب ابزارهایم را به حراج گذاشته‌ام و دوستانم به من توصیه می‌کنند که افغانستان را ترک کنم.

مشتریان ایرانی‌ام به من می‌گویند به ایران بروم، در آنجا ارزش کار من را می‌دانند. اما به آنها می‌گویم که در افغانستان می‌مانم، ممکن است روزی همه چیز تغییر کند. **بهره، هرات:** در تاریک‌ترین لحظات و زمانی که هیچ امید نیست ما تلاش کردیم تا راهی را در پیش بگیریم که هرگز بسته نمی‌شود، یعنی راه کتاب‌ها. ما در خانواده‌مان شاعر و نویسنده داریم و خودم مدرک کارشناسی ارشد دارم. دو ماه بعد از تسلط طالبان بر هرات من و چهار نفر از دوستانم تصمیم گرفتیم نشست‌های دورهمی برای کتابخوانی برگزار کنیم. اولین کتابی که انتخاب کردیم، ترجمه فارسی رمان نویسنده آلمانی، هاینریش بل، با عنوان عقاید یک دلکک (۱۹۶۳) بود. جلسات ما مخفیانه بودند اما به زودی خبرش به گوش دیگران هم رسید. اکنون ما ۴۰ عضو از اقشار مختلف جامعه داریم و در تلگرام با هم بحث و گفتگو می‌کنیم. تعدادی از ما تلاش می‌کنیم تا هر دو هفته یکبار با هم ملاقات کنیم و به نقد و بررسی ادبیات جهان بپردازیم. ما کتاب‌هایی را انتخاب می‌کنیم که در افغانستان در دسترس هستند اما

درباره مسائل جهانی نیز صحبت می‌کنیم. بیشتر درباره مشکلاتی که زنان در طول تاریخ مجبور بوده‌اند تحمل کنند، و این که آنها برای تحمل‌پذیر کردن این دوران چه اقداماتی انجام دادند. همچنین کتاب‌هایی را می‌خوانیم که نویسندگان آنها جنگ جهانی دوم را تجربه کردند زیرا همگی با این نویسندگان احساس نزدیکی و همدلی داریم. تلاش ما این است که روحیه زنان هرات را حفظ کنیم. این دوره‌ها به پناهگاه ما تبدیل شده‌اند.

اروپا درگیر بدترین خشکسالی در ۵۰۰ سال اخیر



دو سوم اروپا هم اکنون خشکسالی قابل توجهی را تجربه می‌کند که احتمالاً بدترین دوره کم‌آبی از این نوع در ۵۰۰ سال اخیر است. به گزارش بی‌بی‌سی، «رصدخانه جهانی خشکسالی» در گزارش تازه خود می‌گوید که ۴۷ درصد قاره در شرایط «هشدار» قرار دارد که به

معنی این است که در این مناطق خاک خشک شده است. ۱۷ درصد دیگر هم در حالت احتیاط قرار دارد که به معنی «ظاهر شدن نشانه‌های فشار» بر پوشش گیاهی است. این گزارش اخطار می‌دهد که این دوره کم‌آبی به برداشت محصول و آتش سوزی‌های طبیعی دامن خواهد زد و ممکن است در برخی از بخش‌های جنوبی اروپا تا چند ماه دیگر ادامه پیدا کند.

در مقایسه با میانگین پنج سال گذشته، پیش‌بینی می‌شود برداشت ذرت در اتحادیه اروپا ۱۶ درصد، سویا ۱۵ درصد و دانه آفتابگردان ۱۲ درصد افت کند.

«رصدخانه خشکسالی» بخشی از بازوی تحقیقی کمیسیون اروپایی است. این کمیسیون در واکنش به گزارش این گروه هشدار داد که داده‌های اولیه حاکیست که «همچنان به نظر می‌رسد خشکسالی جاری، بدترین در حداقل ۵۰۰ سال اخیر باشد».

ماریا گابریل کمیسر تحقیقاتی این گروه گفت موج گرمای جاری و کمبود آب در سراسر اتحادیه اروپا باعث فشار بی‌سابقه بر سطح آب شده است. او افزود: «در حال حاضر شاهد فصل آتش سوزی خیلی بدتری از حالت عادی و تاثیر شدید آب و هوا بر تولید محصول هستیم. تغییر اقلیم بدون شک هر سال محسوس‌تر می‌شود». این گزارش هشدار می‌دهد که تقریباً همه روده‌های اروپا به درجاتی خشک شده‌اند. به غیر از تاثیر روشن آن بر قایقرانی، خشک شدن رودها بر تولید انرژی که از پیش در وضعیت بحرانی بوده اثر می‌گذارد. به گزارش این گروه تولید نیروی برق آبی ۲۰ درصد افت کرده است.

این گزارش می‌گوید که «خشکسالی شدیدی» در بسیاری نقاط برای یک سال ادامه داشته، اما «از اوایل ماه اوت گسترش یافته و بدتر شده است». انتظار می‌رود که این وضعیت حداقل تا ماه نوامبر امسال در طول سواحل اروپایی مدیترانه ادامه یابد. این گزارش اخطار می‌دهد که وضعیت در شماری از کشورها از جمله ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، فرانسه، آلمان، هلند، بلژیک، لوگزامبورگ، رومانی، مجارستان، شمال صربستان، مولداوی، ایرلند و بریتانیا در حال وخیم‌تر شدن است.

گزارش تیره این محققان در پی افت سریع سطح آب رودهای این قاره که باعث پدیدار شدن به اصطلاح «سنگ‌های گرسنگی» شده منتشر می‌شود. پدیدار شدن این سنگ‌ها به طور تاریخی به معنی خطر قحطی بوده است.

در بریتانیا هم که در چند منطقه آن خشکسالی اعلام شده، برخی درختان از حالا به رنگ پاییزی درآمده‌اند که به گفته دانشمندان یک «خزان کاذب» به دلیل گرمای شدید است. در حال حاضر بخش‌های بزرگ دیگری در جهان از جمله غرب آمریکا، جنوب غربی چین و شمال شرق آفریقا هم خشکسالی شدیدی را تجربه می‌کنند.

پیش‌بینی افزایش «دمای خطرناک» در سال‌های آینده



یک مطالعه جدید نشان داد آنچه در منابع رسمی «گرمای خطرناک» نامگذاری شده است، به احتمال زیاد در دهه‌های آینده حداقل سه برابر خواهد شد. این مطالعه پیش‌بینی می‌کند که با بدتر شدن وضعیت اقلیمی، اکثر مناطق جهان تحت تاثیر قرار می‌گیرند. به

گزارش ایندپندنت، در بسیاری از شهرهای ثروتمند مناطق معتدل جهان که نزدیک خط استوا قرار دارند، دمای هوا به بیش از ۳۹ درجه سانتی‌گراد رسیده و رطوبت افزایش یافته است. آمارها نشان می‌دهند تا اواسط همین قرن، چنین روزهای گرم و خطرناکی ۲۰ تا ۵۰ بار در سال تکرار خواهند شد. این مطالعه در ماه آگوست در مجله جهان ارتباطات و محیط زیست منتشر شد.

بر اساس این مطالعه، تا سال ۲۱۰۰، مناطقی مانند جنوب شرقی ایالات متحده اغلب ماه‌های تابستان را با این درجه حرارت خطرناک سپری خواهند کرد. این وضعیت در مناطق استوایی از این هم خطرناک‌تر است. این مطالعه درباره وقوع یک وضعیت بسیار خطرناک یعنی دمای بالای ۵۱ درجه سانتی‌گراد هم هشدار داد. این وضعیت که حالا به ندرت رخ می‌دهد، ممکن است تا اواخر قرن ۲۱ در مناطق استوایی مانند هند یک تا چهار هفته در سال اتفاق بیفتد.

لوکاس زیتلو، دانشمند اقلیمی دانشگاه هاروارد که نویسنده این گزارش است، می‌گوید: «این تحولات ترسناک است». او می‌گوید: «در سال‌های آینده، میلیاردها نفر به طور مداوم در معرض دمای خطرناک قرار خواهند گرفت. وضعیتی که در گذشته به ندرت اتفاق می‌افتاد، در آینده هر سال اتفاق خواهد افتاد».

لوکاس و همکارانش برای بررسی نتایج این دو سطح از گرمای بالا بیش از یک هزار شبیه‌سازی کامپیوتری انجام داده‌اند. آنها تغییرات آب و هوایی را برای سال‌های ۲۰۵۰ تا ۲۱۰۰ محاسبه و آن را با تغییرات دمای سالانه از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۸ مقایسه کردند. این مطالعه نشان داد که وضعیت دمای بیش از ۳۹ درجه در مناطق معتدل جهان سه تا ۱۰ برابر افزایش خواهد یافت. این در حالی است که حتی در بهترین سناریوهای کنترل افزایش دمای زمین، فقط دو درجه افزایش دما پیش‌بینی شده بود. این مطالعه همچنین نشان داد که فقط پنج درصد احتمال دارد که گرم شدن زمین در سطوح پایین پیش‌بینی شده اتفاق بیفتد. آنچه بیشتر احتمال دارد این است که تا سال ۲۱۰۰، دمای بیش از ۳۹ درجه سانتی‌گراد مناطق استوایی اغلب روزهای سال را شرحی‌تر خواهد کرد.

شیکاگو در شمال ایالات متحده از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۸ فقط چهار بار دمای بیش از ۳۹ درجه سانتی‌گراد را تجربه کرد اما این مطالعه نشان می‌دهد به احتمال زیاد این دما تا پایان قرن، ۱۱ بار در سال اتفاق خواهد افتاد.

لوکاس زیتلو هشدار داد که این موج گرما تنها بحرانی نیست که در پی تغییرات اقلیمی آن را شاهد خواهیم بود. او از افزایش سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها، کمبود آب شرب و تغییر در اکوسیستم‌ها هم ابراز نگرانی کرد.

باید از چشم تو یک معجزه ترسیم کنم
جای امضا دل خود را به تو تقدیم کنم
ساعتی را که به صحرای دلم پا زده ای
با علامت زدن اسطوره ای تقویم کنم
ای کرم کرده تو ای تازه گل بنده نواز
باش با دل، که تو را صاحب تک‌ریم کنم
آسمانت بشوم، بال و پری باز کنی
ماه را با شب چشمان تو تقسیم کنم
هر کجا خسته شدی سینه من خانه توست
فخرم این بس که تو را یک سره تعظیم کنم
راستی لحظه میلاد تو یادم نرود
قلب غم دیده خود را به تو تسلیم کنم

گل شوی در باغ عشقم باغبانت می شوم
در کویر داغ و سوزان سایانت می شوم
رخ نمایی بر من عاشق میان گل رخان
عمر نوحی را بگیرم جاودانت می شوم
خم ز ابرویم رها کن با نگاهی مهربان
خده بر لب هایم نهی من مهربان می شوم
قصه پردازم تویی نقش مرا حاشا نکن
راویم باشی عزیزم قهرمانت می شوم
پر گشا بر اوج مینا تا رسی بر طارق عشق
وار هم از تیرگی چون آسمانت می شوم
با دلم همراه شو در راه عشق و عاشقی
راهی و همدل شوی من ساربانان می شوم

دست و پا گر بشکنم با نسخه درمان می شود
چشم گریان هم دمی با بوسه خندان می شود
سیل باران گر بیارد از نسیم صورتی
غم مخور با خنده ای از دیده پنهان می شود
مختصر گویم اگر ویران شود کاشانه ای
جای هر ویرانه ای کاخی نمایان می شود
یا که آید سوز غم تا بشکند خم خانه را
گر که باشد همتی میخانه بنیان می شود
چون مریدی می کشد رنج ریاضت سال ها
عاقبت با پیر خود هم سوی رندان می شود
ای خدا هر گز نبینم بشکند قلب کسی
دل شکسته باطنش از ریشه ویران می شود

ادامه مطلب مشقی تازه در... از صفحه ۱۹

دکتر حمیدی اهل لیخند نبود همواره چهره معترضی داشت. به حضور و غیاب خیلی اهمیت می داد. چهره ای استخوانی و لاغر داشت. از شعر نو به شدت متنفر بود و بد می گفت. حتی با احمد شاملو هم در همین زمینه منازعه داشت و از عطار هیچ خوشش نمی آمد و حرف های او را درباره سوزن ادهم پینه دوز سراسر دروغ و چرندیات می دانست. من هنوز دانشجوی بودم که بازنشسته شد. دیگر او را ندیدم. روزی که برای بدیع الزمان فروزانفر بعد از درگذشت او مراسمی برپا شده بود، دکتر حمیدی هم آمد. ما دانشجویان دورش جمع شدیم و اظهار خوشحالی کردیم. او هم از دیدن ما خوشحال بنظر می رسید. در آن مراسم عظیم گرامی داشت فروزانفر استادها و شخصیت ها تا قریب ۱۲ شب سخن گفتند. آخرین سخنران من بودم که نماینده دانشجویان بودم. من با اشک و صدایی لرزان مطالبی گفتم. حرف هایم پسند استادانم افتاد. منجمله دکتر حمیدی.

خصوصیات یک رمان خوب

دکتر حمیدی شعر کلاسیک فارسی را عمیقاً می شناخت و به درسش حسابی مسلط بود. درس را هم خیلی جدی می گرفت. بچه ها هم درسش را خوب می خواندند و نمرات عالی از او می گرفتند. دکتر حمیدی آثاری در شعر و نثر و ترجمه دارد. شعر مرگ قو، سروده وی بی نظیر است و شهرت فراوان دارد. اشعار وطنی او نیز توجه برانگیز است. استاد در سال ۱۳۶۳ درگذشت و مزارش در باغ حافظیه شیراز است. من به خود می بالم که روزگاری شاگرد این استاد بزرگ بودم.

سامرست موام داستانسرای بزرگ معاصر در این باره چنین گفته است: «یک رمان خوب باید موضوع بسیار جالب توجهی داشته باشد. منظورم موضوعی است که فقط برای یک دسته از خوانندگان جالب نباشد. برای اینکه بدانید منظورم چیست ممکن است آدمی درباره سیستم آموزش و پرورش رمانی بنویسد که برای متخصصان بسیار جالب باشد، ولی من نمی توانم خود را قانع کنم که این رمان جز یک داستان بی مزه چیز دیگری نخواهد بود. اجزای یک رمان باید بهم ربط منطقی داشته باشند و خواننده را متقاعد کند. رمان باید اول، وسط و پایان داشته باشد. بایستی نه تنها موضوع رمان را پیروانند بلکه از خود داستان برویند و بیرون بیایند. نقش هایی که رمان نویس ساخته باید طوری باشد که خواننده به شخصیت تک تک آنها توجه کند. خلاصه باید خواننده بگوید این درست همان چیز است که من انتظار داشتم که فلان آدم رفتار کند. تکه های روایت کننده باید روشن و بجا باشد. طولانی تر از آنچه لازم است نباشد و دست آخر یک رمان باید سرگرم کننده باشد.»

ادامه مطلب روایت هایی از... از صفحه ۱۵

تلاش کردم به تدریج اطرافیانم را به همانی که هستم و فکر می کنم درست است، عادت بدهم. مثلاً اوایل روسری سر می کردم و فقط بلوز و دامنه تبدیل شد به بلوز و شلوار. بعد آستین بلندم تبدیل شد به آستین سه ربع. بعد هم کم کم روسری را کنار گذاشتم و گاهی آستین حلقه ای هم می پوشیدم. تا مدت زیادی جلوی بعضی از فامیل های مذهبی مان روسری سر می کردم، نمی خواستم که معذب شوند یا احساس کنند به آنها بی حرمتی می کنم. اما الان جلوی آنها هم روسری سر نمی کنم و با بلوز و شلوار می گردم.

انسان اینها را ساده تعریف می کنم اما مسیر خیلی سختی بود و واکنشها خیلی بد بود. مدام می خواستند پدرم را تحریک کنند. می گفتند فلانی دخترش را اول کرده که هر کاری دلش می خواهد بکند. آن موقع در تمام خانواده مادری ام، من تنها زنی بودم که چادری نبودم. نسل مادر بزرگ و مادرهایمان که همه بدون استئنا چادری بودند، از

ادامه مطلب به تیم ملی... از صفحه ۴۸

«پ» اضافه می کند: «شنیده ام در باقی شهرها غیر از استان سیستان و بلوچستان شماری از مردم بی شناسنامه مدارک هویتی خود را گرفته اند ولی استان سیستان و بلوچستان هیچ مدرکی به کسی نداده است. حتی با متقاضیان مصاحبه هم انجام نشده است»، او در حال حاضر دانشجوی رشته معماری دانشگاه آزاد است. این طوری می گوید که در دانشگاه سراسری قبول شده است ولی چون شهروند ایرانی محسوب نمی شود باید شهریه پرداخت کند، بنابراین دانشگاه آزاد را برای ادامه تحصیل انتخاب کرده است. او می گوید: «برای مدارک تحصیلم خیلی جاها به مشکل برخورد کردیم. در دوران ابتدایی هم من دو تا سه ماه از مدرسه

این بخش از مغز مسئول تحریک پاسخ استرس در بدن ما است و هورمون های مربوط به استرس را در جریان خون آزاد می کند. این واکنش که عموماً به عنوان پاسخ «جنگ و گریز» نیز شناخته می شود، واکنش طبیعی بدن ما به یک تهدید است. مشکل این است که ما اغلب بیشتر از آنچه می خواهیم آمیگدال خود را مسئول می کنیم. پاسخ آمیگدال به طور طبیعی به ما کمک می کند تا خود را در مواقع ضروری از خطر دور کنیم. اما اگر ما بخواهیم مثلاً در یک جلسه شرکت کنیم که احتیاج به تمرکز و آرامش دارد، ولی ترس و نگرانی از انجام شدن روند جلسه باعث استرس و بالارفتن سطح کورتیزول می شود و بدن همان واکنش «جنگ و گریز» را انجام می دهد. در روش ضربه زدن یا ای. اف. تی و تکرار جملات بخصوصی، ما پیغام آرامش بخشی به مغز خود فرستاده و کم کم بدن در حالت آرامش قرار می گیرد. همین آرامش سطح کورتیزول را پائین آورده و کمک می کند که ما به ترس، درد و اضطراب خود غلبه کنیم. در مقاله بعد شما خوانندگان عزیز با چگونگی انجام ای. اف. تی آشنا خواهید شد و امیدوارم با خواندن این مطلب و آشنا شدن به این روش آسان و رایگان بتوانید آرامش را به جسم و روح خودتان دعوت کنید و هرچه بیشتر از زندگی بدون درد و استرس لذت ببرید. تقدیم با عشق و احترام

عشق تنها نیرویی است که قادر است دشمن را به دوست تبدیل کند.

«مارتین لوتر کینگ»

کلاً حجابشان را. پسرهای فامیل هم تغییر کرده اند و وقتی می بیند که همسر یا خواهرشان دیگر نمی خواهد حجاب داشته باشد، حمایتشان می کنند. برای بعضی که مذهبی هستند و چادری، هنوز پذیرفتن سخت است و مستقیم و غیرمستقیم حرفشان را می زنند، یا متلک می اندازند و رو ترش می کنند، ولی خب ما هم کار خودمان را می کنیم. من به این نتیجه رسیده ام که آنهایی که واقعاً مذهبی هستند، به کسی کاری ندارند. اگر هم یک وقتی سر بسته می گویند که خوب است حجاب داشته باشی، جوری حرف می زنند که ناراحت نمی شوی. پدرم هم سخت گیری می کرد اما بیشتر

ادامه مطلب کنترل بر بدن... از صفحه ۴۱

رژیم ایران (و نظام‌های مشابه) موجودیت خود را در جنگ با انسانیت تعریف کرده، و کوتاه آمدن بر سر حقوق انسانی را عقب‌نشینی و شکست در جبهه این جنگ خود ساخته می‌بیند. هر آزادی یا هر حق سنگری در جبهه جنگ با انسان است. یک روز پوشش زنان، فردا بهائیان، پس فردا مردان خوش تیپ یا هرچی.

در واقع حجاب اجباری بخشی از تصویر بزرگ‌تر است: کنترل لباس زنان، لباس مردان، تولید مثل، موسیقی، طرز غذا خوردن، طرز راه رفتن، طرز حرف زدن، آواز خواندن، نفس کشیدن و... همگی بخشی از جهنمی می‌شود که نظام حاکم برای شما می‌سازد. برده‌داری نوین این‌گونه ساخته می‌شود. شاخ و دم که ندارد.

از نگاه رژیم ایران و همین‌طور طالبان افغانستان، از دست دادن کنترل بر بدن فرد، از دست دادن کنترل بر کل جامعه است. برای همین، این کنترل را از طریق کانال‌های سنتی و مدرن (دین، مساجد، رسانه‌ها، و غیره) در خانواده‌ها و جامعه تزریق می‌کند، و البته به زور اسلحه. و برای این کنترل چه اقلیتی راحت‌تر از زن‌ها، و هر گروه ضعیف یا اقلیتی که زورشان برسد. این‌جا بحث عقاید دینی نیست، بحث اصلی سلطه‌گری و برده‌سازی است، که از سطح فردی و اقلیت‌ها شروع می‌شود تا این‌که تمام جامعه را کنترل کند، و بسازد همان زندان بزرگ یا گروگان جمعی را.

«حجاب اختیاری» تهدید وجودی محسوب می‌شود: رژیم‌های زورسالار مدرن (از جمله شوروی و چین کمونیست و ایران و طالبان و امثال‌شان)، همگی در دوره تکوین خود با ذره ذره ایجاد زنجیرهای حقوقی رژیم‌های برده‌داری معاصر را شکل دادند. ظاهرش هر چقدر هم امروزی و شیک و پیک باشد، داخلش منجلاب است. استعارتا، پیرمردی زشت که می‌خواهد خود را جای عروسی جوان و زیبا جا بزند. اگر هر کدام از موانع (یا به قول خودشان «سنگر») علیه حقوق انسان برداشته شود، نظام‌شان به سمت فروپاشی می‌رود.

برای رژیم ایران هم کنترل بر بدن مردم بطور عام و حجاب اجباری بطور خاص، یک مسئله حیاتی یا هویتی است. یعنی رژیم مطالبه «حجاب اختیاری» را تهدید وجودی می‌بیند. و جای تعجب ندارد که برای حذف فعالان حقوق زنان خود را به آب و آتش زده است. هر کسی که سابقه ترورها و روحیات کینه تورا نه خامنه‌ای و حلقه اطرافش را می‌شناخت، می‌دانست که فعالانی مثل مسیح علی‌نژاد خاری در چشم او و جزو اهداف اصلی ترورهای رژیم‌اند. [و به طرز مشابه، فعالان زن در افغانستان] چون تن دادن به مطالبات زنان، برای رژیم شکست بزرگی در «میدان جنگ» خواهد بود. و همین‌طور تحقیری بزرگ در برابر چشمان دنیا، چون اگر این جنگ خیالی را ببازد، به همان کسانی باخته که ده‌ها سال تحقیرشان کرده است، و شکست ایدئولوژی هزاران‌ساله‌ای است که هویت خود را به آن گره زده. پس برای رژیم خامنه‌ای (و طالبان افغانستان)، «حجاب اختیاری» تهدیدی حیاتی محسوب می‌شود.

خود بدن جبهه جنگ نظام است: باید بدانیم که برای نظام زورسالار، خود انسان و بدنش جبهه جنگ است، و حقوق انسان سنگر «دشمن» است. اگر سنگری که فتح کرده را ببازد، دیگر جنگ را می‌بازد. البته نظام زور همواره تابع زور است و ممکن است تحت فشار امتیازاتی بدهد، اما نه از روی انسانیت، بلکه از ترس نابودی، ولی به‌رحال اگر «نرمش قهرمانانه» هم بکند، همواره در صدد آن است که در اولین فرصت عهدشکنی کند. این‌ها هر وقت گفتند فلان کار را می‌کنیم یا نمی‌کنیم، در اولین فرصتی که توانستند، زیرش زدند. فریبکاری و یژگی مشخصه این نظام‌هاست. اما چنان‌که گفته شد، برای چنین رژیم‌هایی کوتاه آمدن بر سر حقوق انسانی، عین خودزنی است. اگر حقوق حقه شهروندان را پس بدهند، خودشان را خلع سلاح کرده‌اند. آنچه این نظام‌ها را نگه می‌دارد، لگدمال کردن انسان است. [که همین هم زمینه‌ساز نابودی‌شان می‌شود].

رژیم ایران هم اگر حقوق طبیعی ساکنین کشور را به آنها بدهد، دیگر جمهوری اسلامی نخواهد بود. چون خودش را برهنه خواهد کرد. همین حالا هم مترسکی از برده‌داری است، و اگر برهنه شود، آنوقت دیگر به وزش بادی به فنا خواهد رفت.

شناخته می‌شود، نه شکل اندام جنسی. افراد ترنس می‌توانند دگرجنس‌گرا، همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا، همه‌جنس‌گرا، هیچ‌جنس‌گرا و غیره باشند. اینها تنها مواردی از ترنس‌هراسی‌هایی هستند که افراد ترنس معمولاً آن را تجربه می‌کنند. طبیعی است که هر فرد ترنسی بسته به شرایط زمانی و مکانی و موقعیتی که در آن زندگی می‌کند با موارد متعددی از هراس و ستیز علیه خود مواجه می‌شود.

و ناامیدی می‌شوند. به رسمیت نشناختن گرایش‌های جنسی افراد ترنس، بیان جنسیتی آنها و نامعتبر دانستن ظاهر و پوششی که برای خود انتخاب می‌کنند نیز مواردی از ترنس‌هراسی هستند. افراد ترنس نیز مانند دیگر افراد غیرترنس یا همانسوجنسیتی می‌توانند گرایش‌های جنسی مختلف داشته باشند. گرایش جنسی فرد بر اساس هویتی جنسیتی که برای خود تعریف می‌کنند،

ادامه مطلب تبعیض زیبایی... از صفحه ۳۳

معلوم شد که زیبایی یا عدم زیبایی، بیشتر الفاکنده صفات ارزشی است تا صفات غیر-ارزشی. در واقع، خوشگل‌ها (به صرف زیبایی)، ۲۰ درصد بیشتر از آدم‌های عادی الفاکنده صفات خوب ارزشی هستند، ولی فقط ۱۰ درصد بیشتر از آدم‌های عادی الفاکنده صفات خوب غیر-ارزشی هستند. گرچه شرکت‌کنندگان این تحقیق آمریکایی بودند ولی نتایج تحقیقات مشابه در کشورهای دیگر نشان می‌دهد که این اثر همه جایی است.

محققان این پژوهش معتقدند که این امر پیامدهای منفی واقعی دارد. البته با توجه به تحقیقات فراوانی که پیش از این انجام شده و عواقب حد این تبعیض را اثبات کرده، شنیدنش مایه تعجب نیست، اما حرف آنها این است که به‌رغم تاریخچه طولانی پژوهش‌هایی که وجود این تبعیض را اثبات می‌کند، هنوز روشی برای کاهش تعصب یا تبعیض علیه آدم‌های بدگل وجود ندارد. به این ترتیب باید دنبال رویکردهای روان‌شناختی یا اجتماعی برای مقابله با آن و خطاهای ناشی از آن در جامعه باشیم.

ادامه مطلب جمهوری فتواها... از صفحه ۱۷

خدا [الله] تعلق دارد که او آن را به پیامبر و دوازده امام منتقل کرده است. خمینی یک دیدگاه اقلیتی را تبلیغ می‌کرد، یعنی: در غیاب امام دوازدهم، روحانیت حق و مسئولیت تاسیس دولت اسلامی بر اساس شریعت و اجرای آن از طریق فتوا را در اختیار دارد. هدف این روحانیون زمینه‌سازی بازگشت امام غایب بود.

انقلاب اسلامی سال ۵۷، قدرت روحانیت و جایگاه فتوا را برگرداند. و ده‌ها سال است که خامنه‌ای اصرار می‌کند فتوای خمینی علیه سلمان رشدی به قوت خود باقی است. خامنه‌ای می‌داند که این فتوا قدرت فراملی دارد. او از آن استفاده می‌کند تا اراده‌اش را بر پندار و گفتار و کردار میلیون‌ها مسلمان در جاهایی بسیار دورتر از ایران تحمیل کند. این بار فتوا یک آمریکایی را به کشتن آمریکایی دیگری ترغیب کرد. توطئه شکست خورد. اما معلوم نیست قربانی بعدی هم شانس بیابورد.

ادامه مطلب درباره ترانس فویبا... از صفحه ۳۹

موضوع مهمی که در بین جامعه رنگین‌کمانی و حتی ترنس‌ها نیز بسیار مشاهده می‌شود، تاکید بر ارتباط بین هویت جنسیتی افراد ترنس با جراحی‌های اندام جنسی و همچنین هورمون‌تراپی است. این مساله از جمله مواردی است که افراد ترنس را وادار به انجام عمل‌های جراحی ناخواسته می‌کند.

در مقابل نیز قضاوت درباره تصمیم خود خواسته برخی از افراد ترنس به جراحی و ترنزیشن و مقایسه اشتباه میان افرادی که از ملال جنسیتی رنج می‌برند با افرادی که نیاز به انجام جراحی را در خود احساس نمی‌کنند، موضوعی است که فشار زیادی را به افراد ترنس وادار می‌کند. ترنزیشن و جراحی در بین افراد ترنس امری

ادامه مطلب شش راه عجیب... از صفحه ۴۵

یک نکته سریع: ۱۵ دقیقه وقت بگذارید و این نگرانی‌ها را یادداشت کنید تا بتوانید آن را روی کاغذ بیاورید. کانروی می‌گوید: «این موضوع در واقع می‌تواند میزان نگرانی رخ داده هنگام خواب را کاهش دهد».

به طبیعت فکر کنید: «جفری دورمر» پزشک متخصص خواب و مربی خواب تیم وزنه برداری المپیک ایالات متحده می‌گوید که صداها و تاریکی طبیعت مواد طبیعی برای القای خواب هستند. علاوه بر آن، طبیعت به کاهش استرس، کاهش فشار خون و کاهش تنش عضلانی کمک می‌کند. دورمر توصیه می‌کند برای خوابیدن به طبیعت فکر کنید مانند آخرین باری که در یک کابین دور افتاده خوابیدید یا روی زمین رو به آسمان دراز کشیدید. دورمر می‌گوید: «این کار حتی می‌تواند به سادگی روشن کردن آتش، روشن کردن یک شمع یا گذراندن زمان در ایوان و پاسیو یا عرشه باشد تا به جای نور و سر و صدا تاریکی و سکوت در ذهن شما طنین‌انداز شود».

روی صدای نفس خود تمرکز کنید: تنفس آهسته و عمیق شکمی مانند روش ۴-۷-۸ که در آن به مدت چهار ثانیه دم را انجام می‌دهید نفس خود را به مدت هفت ثانیه نگه می‌دارید و به مدت هشت ثانیه بازدم را انجام می‌دهید باعث افزایش آرامش و خواب می‌شود. علاوه بر این، تمرکز ساده بر نفس می‌تواند ذهن را از نگرانی‌های دیگر دور کند و شما را به لحظه حال برساند. دورمر می‌گوید: «برداشتن تمرکز خود از محیط و قرار دادن آن روی چیزی که کاملا تحت کنترل شماست (نفس) به ذهن کمک می‌کند تا آرام شود».

ذهن خود و نه بدن تان را خسته کنید: یک تصور اشتباه رایج وجود دارد که ورزش در شب می‌تواند به شما کمک کند راحت‌تر بخوابید. با این وجود، در حالی که ورزش بدن شما را خسته می‌کند لزوماً باعث خستگی ذهن تان نمی‌شود. کانروی می‌گوید: «پس از یک ماراتن بدن شما ممکن است خسته باشد، اما این بدان معنا نیست که ذهن تان برای خواب آماده خواهد شد».

توجه: ورزش منظم به طور کلی خواب را بهبود می‌بخشد، اما ورزش برای به خواب رفتن سود چندانی برای شما نخواهد داشت. کانروی به جای تمرین ورزشی برای تسهیل خواب، انجام فعالیت‌هایی را توصیه کرد که می‌توانند شما را از نظر ذهنی خسته کنند.

کانروی گفت: «ما افراد اجتماعی هستیم مغز ما عاشق یادگیری است و بنابراین اگر در روز با دنیا در تماس و درگیر کارهای روزمره نباشید ممکن است روی خواب شما تاثیر بگذارد. یک کتاب بخوانید، یک پازل را حل کنید و کاری را انجام دهید که واقعا از نظر ذهنی شما را درگیر کند. کانروی می‌گوید: «در غیر این صورت، برای برخی افراد تفاوتی بین روز و شب وجود ندارد».

هنجارها را می‌دانی. خودسانسوری گاهی برای حفظ جان و مال خود و دیگران ضروری است، ولی وقتی برای پاداش گرفتن از محیط تصمیم می‌گیری برای همیشه استعدادهای خوب خود را خفه کنی، این دیگر خودزنی است.

چرا سرکوب بیان مهم است؟ جامعه آزادخواه جهنم جانین و دزدان و متجاوزان است، و جامعه سرکوبگر بهشت آنهاست. در طول تاریخ، فریبکارانی در لباس پیامبران و متفکران و سیاستمداران و رهبران مشروع و غیره برای کسب و حفظ قدرت دست به تولید انواع ایدئولوژی‌هایی زده‌اند که هدفشان تشکیل و توجیه جامعه سرکوبگر بوده

است: ساختارهای زورسالار و برده‌دار که بهشتی برای خودشان به بهای جهنمی برای اکثریت باشد. بدون سرکوب هیچ وقت اسلام و مسیحیت و کمونیسم و بقیه نظام‌های برده‌داری به قدرت سیاسی دست نمی‌یافتند.

به دلایل مختلف، سرکوب حقیقت و آزادی بیان مهم است: برای نگهداشتن مردم در جهل، برای رفع عاملیت و استقلال فردی، برای تحکیم برده‌داری و حفظ رژیم زورسالار.

آزادی قاتل نظام‌های نامشروع است و هر نظام نامشروعی قاتل خود را جستجو می‌کند تا به هر نحوی که بتواند آن را نابود کند.

عشق یک نیروی بی حد و حصر است، وقتی تلاش می‌کنیم مهارش کنیم ما را نابود می‌کند. وقتی می‌خواهیم آن را اسیر کنیم ما را برده خود می‌کند و وقتی تلاش می‌کنیم تا درکش کنیم، ما را با احساس گم گشتگی تنها می‌گذارد. «پائولو کوئیلو»

ادامه مطلب آزادی سرکوب... از صفحه ۲

در واقع، وقتی سرکوب به یک ارزش اجتماعی تبدیل می‌شود، دیگر جزئی از قانون نانوشته یا همان «قانون حاکم» است. این گونه بدون آن که کسی مستقیماً به شخص دستور دهد (تا مثلاً سر کسی را ببرد)، خود شخص می‌داند توقع محیط از او چیست، و اگر آن را برآورده نکند، چه عواقبی در انتظار اوست.

سرکوب بیان نان و آب دارد: در خیلی از جاهای دنیا، حتی آمریکا، دروغ‌بافی و لجن‌پراکنی علیه برخی اقلیت‌ها از جمله اقوام، زنان، بیگانگان و... می‌تواند آب و نان داشته باشد. همین‌طور در ایران. در قانون نوشته نیامده، ولی در قانون نانوشته تضمین شده. برای همین شیوهرای رژیم مدام برای دروغ‌پراکنی با هم رقابت می‌کنند و تا وقتی به نفع نظام کار می‌کنند مصونیت دارند و می‌توانند قله‌های فساد و دزدی را فتح کنند بدون آن‌که خش بردارند. قدرت آتش‌افروزی و لجن‌پراکنی علیه آزادخواهان، می‌تواند جایگاه اجتماعی و تمکن مالی به بار آورد. برای این کار، چاکران سرکوب مدام توقعات نظام را اسکن می‌کنند تا ببینند نر غالب‌شان چه چیزهایی دوست دارد بشنود: خوب، بد، زشت، یا زیبا. و همان را مدام نشخوار می‌کنند.

آزادی یعنی آزادی بیان: آزادی بیان است، و بیان آزادی است. آزادی بیان یعنی امکان نمایش آزادانه فکر و جسم. بیان آزاد فقط آزادی حرف زدن و نوشتن نیست. هنر، سبک پوشش، و حتی شکل غذاخوردن هم جزو «بیان» است. همین‌طور لبسیدن بستنی و پوشیدن رنگ‌های جیغ و مخالفت با هر نوع عقیده دینی یا مقام سیاسی.

هر رژیم زورسالاری در فرایند تکوین خود وقتی شروع به وضع قانون می‌کند، سرکوب بسیاری از مظاهر آزادی را در نصّ قانون پیش‌بینی می‌کند، اما از آنجا که مدام سلیقه‌ها و پدیده‌های تازه ظهور می‌کند، و حکومت نمی‌تواند قانون خود را مدام دست‌مالی کند، مجبور است توقعات خود را روزآمد کند و آنها را از طرق ارتباطی به مردم بفهماند، و نظام پاداش و مجازات را برای فهماندن آنها به مردم به خدمت بگیرد. نقض انتظارات حکومت، و نه قانون مکتوب، مجازات دارد، و هر که انتظارات حاکم، و نه قانون مکتوب، را تامین کند پاداش می‌گیرد.

اما از آنجا که انسان آزاد آفریده شده و غریزتا معنای آزادی را می‌فهمد، می‌داند دزدان آزادی چه کلاه بزرگی بر سرش می‌گذارند. آزادخواهان هر جا که بتوانند قانون را می‌شکنند و حتی خود پیروان قانون دزدان هم آن را هر وقت که بتوانند نقض می‌کنند. این تنازع آزادی و سرکوب آن قدر ادامه می‌یابد تا روزی که جامعه مرگ آزادی دزدان را به چشم خود ببیند. تاریخ گواه است.

خودسانسوری خودسرکوبی است: خودسانسوری بخشی از این چارچوب نانوشته است. وقتی انتظارات نظام حاکم برای سرکوب استعدادهای انسانی خود را می‌فهمی و خودآگاه یا ناخودآگاه آنها را برآورده می‌کنی، یعنی خودت را سرکوب کردی. لازم نیست غیب‌گو باشی تا توقعات محیط اطراف را کشف کنی. وقتی در خانواده‌ای رشد می‌کنی، با ارزش‌ها و ضدارزش‌ها و توقعات آن خانواده بزرگ می‌شوی. پس پیامدهای مثبت و منفی هنجارشکنی یا رعایت

نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق
بدون هزینه

۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

ماهنامه پژواک



ادامه مطلب علی خسروشاهی... از صفحه ۲۹

سفارش دادند، باعث به وجود آمدن یکی از موفق‌ترین و پرسودترین واحدهای تولیدی گروه مینو شد. ویفر برای اولین بار در اواخر شهریور ۱۳۴۱ وارد بازار ایران شد و با استقبال بی‌سابقه مصرف‌کنندگان ایرانی روبرو شد. دو سال پیش از انقلاب، سالانه سی میلیون ویفر در بازار ایران فروخته می‌شد و سی میلیون هم به کشورهای حاشیه خلیج فارس صادر می‌شد. به تدریج بخش‌های مختلفی، نظیر تولید بیسکویت، پاستیل، شکلات، پفک، آدامس و... نیز در شرکت مینو راه‌اندازی شد. گروه صنعتی مینو از ابتدا تلاش می‌کرد وارد بازار آدامس شود که در دست شرکت سفار سازی ایران، سازنده آدامس خروس‌نشان، بود. تلاش خسروشاهی برای تولید آدامس در ابتدا موفقیت‌آمیز نبود اما گروه مینو پروژه تولید آدامس را ادامه داد و ظرف مدت کوتاهی آدامس شیک را روانه بازار کرد که به سرعت بازار آدامس را قبضه کرد. در همین زمان، واحدهای تولید بیسکویت و شکلات نیز به راه افتاد که از نظر ظرفیت تولید بزرگ‌ترین واحد تولید بیسکویت در ایران بود ولی چند سالی طول کشید تا مینو پرفروش‌ترین بیسکویت در ایران شود. با تنوع تولیدات و عرضه گسترده، حالا شرکت مینو نامی آشنا در خاطره چشایی ایرانیان بود و همه، از پیر و جوان، محصولات مینو را می‌شناختند.

شرکت خوراکی برای توزیع کالا: در اواسط دهه ۱۳۳۰ با افزایش درآمدهای ارزی، ورود بخشی از کالاها که تا آن زمان کالای لوکس به حساب می‌آمد و واردات آن ممنوع بود، آزاد شد. در این دوره بود که حسن، فرزند علی خسروشاهی، توانست نمایندگی شرکت‌های معروفی نظیر هاینز (تولیدکننده انواع کنسرو)، کلگ (تولیدکننده کورن‌فلیکس)، شارپ (تولیدکننده تافی) و پیک‌فرین (تولیدکننده بیسکویت) را بگیرد. برادرش، جلیل خسروشاهی، هم نمایندگی هنکل، بزرگ‌ترین تولیدکننده پودر رخت‌شویی در آلمان، را به دست آورد. پس از گرفتن نمایندگی نستله، علی خسروشاهی دخترش را از بازار تهران به خیابان فردوسی شمالی منتقل کرد، همان‌جایی که امروز بن‌بستی به نام خسروشاهی دارد و در انتهای کوچه، در کنار خانه شاعر نامور ایرانی، هوشنگ ابتهاج، ساختمانی هست که تابلوی قدیمی مینو هنوز بر دیوار آن خودنمایی می‌کند. با افزایش تعداد نمایندگی‌ها، خسروشاهی گروهی را برای فروش و عرضه محصولات غذایی و دارویی در تهران تشکیل داد که با وانت اجناس را به شهرهای مختلف می‌بردند و سیستم توزیع کم‌کم شکل گرفت. در سال ۱۳۳۸ سرانجام شرکت سهامی خاص خوراکی را تأسیس کرد که هدفش فعالیت در امور بازرگانی، واردات، توزیع شیر و غذای کودک، دارو و انواع شکلات بود. پیش از اینکه شرکت خوراکی تأسیس شود، یک اتفاق دیگر هم رخ داده بود: شرکت «پروکتور اند گمبل»، تولیدکننده تایید که فروش آن را پسرعمویش، کاظم خسروشاهی، در تولید دارو در دست داشت، پیشنهاد جذابی به علی خسروشاهی کرد. ماجرا از این قرار بود که نمایندگان این شرکت با علی خسروشاهی تماس گرفتند و گفتند که قراردادی با شرکت کف به مدیریت فریدون داروگر برای تولید تحت پروانه تایید در ایران بسته‌اند و می‌خواهند که نمایندگی آن را به او واگذار کنند. این در حالی بود که پسرعمویش در تولید دارو به دنبال بستن قراردادی پنج‌ساله و انحصاری با این شرکت بودند ولی این شرکت حاضر نبود چنین قراردادی را بپذیرد. علی خسروشاهی تا این زمان در تولید داخلی این محصولات از رقبا عقب مانده بود، برای همین این پیشنهاد را پذیرفت. حسن خسروشاهی معتقد است گرفتن نمایندگی تایید نقطه عطفی در تحول زندگی بازرگانی و صنعتی علی خسروشاهی بود. در این زمان بازار پودر رخت‌شویی در اختیار پودر فاب بود که از خارج وارد می‌شد. با آنکه پودر تایید که در ایران تولید می‌شد ارزان‌تر از فاب بود، در ایران فاب جانشین لغت پودر رخت‌شویی شده بود و خسروشاهی تلاش زیادی کرد تا محصول تایید را جای‌بندازد.

در همین زمان، دولت شریف‌امامی به دلیل بروز بحران اقتصادی، سعی داشت تا با کاهش هزینه‌های دولت، نارضایتی عمومی را کم کند. بنابراین سازمانی به نام «سازمان مستقل تدارکات کشوری» راه‌اندازی کرد تا نیازهای کارمندان دولت را که بخشی از طبقه متوسط را تشکیل می‌دادند، به قیمت ارزان‌تر از تولیدکننده تأمین کند. وقتی این سازمان تشکیل شد، به یکی از خریداران عمده تایید تبدیل شد و اوضاع دگرگون شد. بعد از آن، وقتی تقاضا در بازار افزایش یافت، علی خسروشاهی در کنار مینو کارخانه‌ای با مشارکت سازنده شرکت پروکتور اند گمبل ساخت. بعد از آن، تایید معادل پودر رخت‌شویی شد و ۹۰ درصد بازار ایران را به دست گرفت.

علی‌اصغر سعیدی در کتابش می‌گوید: به‌اعتقاد بسیاری از مدیران شرکت مینو، تأسیس نظام پخش و فروش و نظام بازاریابی، مهم‌ترین دستاورد علی و حسن خسروشاهی و عامل مهم شتاب‌دهنده برای تسخیر بازار در شرکت مینو بود. نخست، نظام توزیع و فروش شرکت بود که آن را از نظام سنتی توزیع تحت سلطه بنکداران بازار جدا کرد، و دوم، ورود بازاریابی مدرن، روش عملکرد شرکت را تغییر داد و اساس تصمیم‌گیری در خصوص تولید و فروش را به جای اتکا بر اعتقاد و ایده‌های مدیران و شیوه‌های آزمون و خطا، بر مطالعه و پیمایش علمی بازار و شناخت ذائقه، سلیقه و رفتار مصرف‌کننده و حق انتخاب او استوار کرد.

جلیل در تلاش برای گرفتن نمایندگی شیرخشک، به «نستله» رسید. نستله در ایران نمایندگی داشت ولی نماینده‌اش در ایران دلال یمه بود و فروش شیرخشک جزو کارهای فرعی‌اش به حساب می‌آمد.

علی خسروشاهی تصمیم گرفت با وارد کردن و فروش تولیدات نستله، به این شرکت نشان دهد که می‌تواند در بازار ایران بهتر از نماینده‌اش کار کند. این وضعیت در حدود دو سال ادامه داشت و نماینده ایرانی نستله دائم از وی پیش‌مدیران نستله شکایت می‌کرد. اما پشتکار علی خسروشاهی نتیجه داد و پس از دیدار یکی از مدیران نستله از ایران در سال ۱۳۳۳، این شرکت علی خسروشاهی را به سمت نماینده انحصاری خود در ایران تعیین کرد. در فاصله ۲۴ ساله که علی خسروشاهی نمایندگی نستله را تا زمان ملی‌شدن شرکت مینو در اختیار داشت، نستله تقریباً ۷۰ درصد سهم بازار و رتبه اول را در بازار شیر و غذای بچه در ایران، در دست داشت و در محصولاتی نظیر نسکافه نیز در بازار بی‌رقیب بود.

پایه‌گذاری گروه صنعتی مینو: ویفر برای اولین بار در اواخر شهریور ۱۳۴۱ وارد بازار ایران شد و با استقبال بی‌سابقه مصرف‌کنندگان ایرانی روبرو شد. دو سال پیش از انقلاب، سالانه سی میلیون ویفر در بازار ایران فروخته می‌شد و سی میلیون هم به کشورهای حاشیه خلیج فارس صادر می‌شد. در اواخر سال‌های دهه ۱۳۳۰ کم‌کم کارخانه‌هایی برای تولید مواد غذایی در ایران کارشان را شروع کردند. روغن نباتی شاه‌پسند، کارخانه ساخت دارو، کارخانه بیسکویت‌سازی ویتانا و آب‌نبات و تافی داداش‌زاده از جمله آنها بودند. هر چه می‌گذشت، عوارض گمرکی کالاهای وارداتی بیشتر می‌شد و تولیدکنندگان داخلی می‌توانستند کالاهای خود را با قیمت پایین‌تری بفروشند اما واردات، سود گذشته را نداشت. با وجود اینکه تولیدات داخلی کیفیت پایین‌تری داشتند اما امتیاز شرکت‌های داخلی این بود که مواد غذایی تازه‌تری را وارد بازار می‌کردند. در چنین شرایطی، خسروشاهی که بیشتر از ده سال نماینده فروش شرکت بوتس در ایران بود، امتیاز تولید محصولات شرکت بوتس را در ایران گرفت. این مجوز، اولین گام در شکل‌گیری گروه صنعتی پارس مینو بود. او زمینی در جاده مخصوص کرج خرید و شرکت پارس مینو کارش در ۱۶ آبان ۱۳۳۸ برای تولید مواد غذایی و دارویی شروع کرد. مساحت کارخانه ابتدا حدود ۲۲۳ هزار متر مربع بود که در سال ۱۳۵۷ به ۷۰۰ هزار متر رسیده بود. با افزایش تولیدات شرکت، علی خسروشاهی به فکر صادرات تولیداتش افتاد و در مهرماه سال ۱۳۴۹، یعنی یازده سال پس از تأسیس مینو، شرکت صادراتی پرسونیس را با هدف صادر کردن تولیداتش تأسیس کرد. شرایط اقتصادی، روز به روز بهتر می‌شد و علی خسروشاهی به فکر توسعه محصولاتش بود اما دولت محدودیت‌هایی برای ایجاد واحدهای صنعتی در شعاع ۲۰ کیلومتری تهران ایجاد کرده بود. برای همین، گروه صنعتی مینو در سال ۱۳۵۲ زمینی ۵۴هکتاری در خرمدره زنجان خرید تا پارک صنعتی مینو را در آنجا بسازد.

دو سال بعد، در سال ۱۳۵۴، کارخانه خرمدره به بهره‌برداری رسید و به نوشته علی‌اصغر سعیدی، نویسنده کتاب زندگی و کارنامه علی خسروشاهی، در فاصله کمتر از چهار سال تولید آن به ۱۸۰ تن رسید. به‌عبارت دیگر، اگر آب را که یک ماده افزوده است کنار بگذاریم، روزی ۱۳۰ تا ۱۴۰ تن ماده اولیه وارد کارخانه می‌شد و روزانه ۳۰۰ تن جنس به کارخانه وارد و از آن خارج می‌شد. به‌نحوی که شرکت‌های حمل و نقل منطقه از عهده‌اش بر نمی‌آمدند. بعد از تأسیس این شرکت، مینوی خرمدره یکی از چهار شرکت گروه صنعتی مینو در کنار شرکت صنعتی پارس، شرکت خوراکی و شرکت پرسونیس بود. تولیدات خرمدره روز به روز بیشتر می‌شد و بیش از نیاز بازار داخلی بود ولی به‌گفته حسن خسروشاهی، «برنامه تغذیه رایگان مدارس به داد ما رسید و تا زمانی که مصرف بازار آزاد تدریجاً بالا برود، قسمتی از اضافه تولید را جذب کرد». کارخانه مینوی خرمدره در سال ۱۳۵۵ بیشتر از دو هزار کارگر و کارمند داشت و تعداد کارکنان گروه صنعتی مینو در چهار شرکت به بیشتر از شش‌هزار نفر رسیده بود. گروه صنعتی مینو برای توسعه کارش چند بار در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ از بانک توسعه صنعتی وام گرفت و «گزارش بازرسان بانک نشان می‌دهد که شرکت مینو در تمام موارد شرایط وام را رعایت کرد و اقساط بازپرداخت را به موقع پرداخت کرد». گروه مینو در بخش تولید لوازم آرایشی نیز محصولات لانکوم از مارک‌های اورتال را تولید می‌کرد و در سال ۱۳۵۷، «لانکوم در رده خود، یعنی لوازم آرایش درجه یک گران‌قیمت، از تمام رقبا پیشی گرفته بود». هم زمان با تولید انواع بیسکویت و شکلات، شرکت مینو به دنبال راه‌اندازی بخش داروسازی بود تا داروهای تحت پروانه بوتس را در ایران بسازد اما این ایده با وقوع انقلاب به جایی نرسید.

تولید محصولات خوراکی: کار شرکت مینو با تولید آب‌نبات و تافی شروع شد و بعد به ویفر رسید. حسن خسروشاهی می‌گوید: «این ماشین پخت ویفر که بدون برنامه‌ریزی

ادامه مطلب بچه های طلاق... از صفحه ۴۴

ادامه مطلب علی خسروشاهی... از صفحه ۵۴

البته اگر در این کار افراط نشود، نیاز به پشتیبانی سبب می شود بچه ها، سالم، با لیاقت و متکی به نفس بار بیایند. با وجود این، میان نقش والدین و بچه ها همواره باید حد فاصله ای وجود داشته باشد تا آن خانواده وظیفه خود را به طور موثری به انجام رساند.

این حد فاصل، به هنگامی که اکثر تعهدات، از جمله مسئولیت اداره خانه و تامین نیازهای عاطفی والدین، به گردن بچه ها می افتد، نامشخص و مبهم می گردد. اگر چنین اختلالی به وجود آید، پدر یا مادر باید نقش خود را به عنوان، راهنما، هدایت کننده و تعلیم دهنده مجدداً به دست آورد و مدعی آن گردد. در این موارد، پدر (مادر) باید برای تامین نیازهای عاطفی، پشتیبانی و دوستی، به جای بچه ها، به همسالان خود پناه ببرد. چنانچه تقسیم مسئولیت ها و نقش ها به طور صحیح و روشن صورت بگیرد، بچه ها با زندگی جدید (پس از طلاق) خیلی بهتر خو می گیرند.

ادامه مطلب ابن سلام مادر... از صفحه ۴۲

حیات با احق دیوانه ای چون مجنون روبرو شد و در نتیجه آبرو و حیثیت خانوادگی اش را از کف داد، بلکه بعد از مرگ هم جماعت شعرا، نویسندگان، نقاشان، مینیاتورسازان دست از سرش برنداشتند و وی را به علت ازدواج مشروع و صحیحی که کرده بود، به باد انتقادات تند و زنده گرفتند، حتی در عکس ها هیکل او را که علی التحقیق با هیکل منحوس و جوکی وار مجنون هیچ تناسبی نداشت، شکل دزدان سرگردنه کشیدند و فسیحی نبود که به سرش نیاورند. به من ثابت شد که ظلم تنها در بین سلاطین و حکام و گردن کشان نیست، بلکه طایفه هنرمندان، شاعران، نویسندگان و نقاشان هم ظالمند و ظلم امر فطری بشر است و الا تا این حد مردی که ناموس خویش را حفظ کرد و نگذاشت یک دیوانه صحراگرد بیابان نشین بدان تجاوز کند، مورد ستم و زخم زبان قرار نمی دادند. از شما می پرسم گناه ابن سلام چه بود؟ این همه شاعر و نویسنده و واقعه پرداز و نقاش به این مرد چه می گویند؟ حقیقت حرف آنان این است که چرا مانع وصال لیلی و مجنون شد و بی غیرتی پیش نگرفت؟ از مردی نامردی خواستند. چون تسلیم به نامردی نشد، به وی فحش می دهند و نفرین می کنند. به راستی اگر ابن سلام غیرتی نبود و می گذاشت مجنون هر شب با لیلی طرح وصال بریزد، همه خوشحال نمی شدیم؟ این طور نیست؟ پس باید گفت حق با کسانی است که می گویند جامعه بی غیرت پسند است؟

عامل دومی که موجب جا به جایی نقش ها می شود، ساختار خانواده ای است که پدر و مادر از هم جدا شده اند. گرچه «در شخصیت والدین ظاهر شدن» در خانواده های معمولی هم ممکن است پیش بیاید، ولی در خانواده هایی که پدر و مادر از هم جدا شده اند، امکان رخ دادن آن به مراتب بیشتر است، به ویژه اگر مادر یا پدری که از زندگی خارج شده، تماسی هم با بچه ها نداشته باشد. چرا چنین اتفاقی می افتد؟ در چنین خانواده هایی مرزی که نسل بزرگترها را از بچه ها جدا می کند، کمتر مشخص است. در این گونه موارد، نیاز عاطفی اقتضا می کند پدر یا مادر بیش از آنچه در خانواده معمولی مرسوم است به کمک فرزند متکی گردد. در چنین خانواده هایی، بچه ها منبع مهم پشتیبانی و کمک به پدر یا مادر به شمار می روند. ضمناً مادر (پدر) عملاً و واقعا به کمک فرزند برای اداره امور منزل نیازمندند. در نتیجه نقش این دو خیلی به هم نزدیک و شبیه می شود.

می دانستم همه شعرای بزرگ و قهرمانان مختلف ادبیات ایران وراث گردن کلفتی دارند. شعرای بزرگ هر کدام وصی و وکیل دارند، فردوسی وراث بسیار داشت که چون اکثر مرده اند، شرف به خرج می دهم و نامی نمی برم. حافظ و سعدی و نظامی وراث بزرگ تری دارند که چون زنده اند می ترسم اسم ببرم و پدرم را در آورند. قهرمانان حماسه و عرفان هم یار و یاور بسیار داشتند. می دانستم رستم بی کس نیست، سهراب تنها نمی ماند، اسفندیار شاهزاده است و دم و دستگاه خواهد داشت، حتی افراسیاب «ترکمن خو» هم گرز و شمشیرش به کسی ارث رسیده است. گفتم موقع آن است که مظلوم ادبیات که مثل همه مظلومان بی کس است دربابم و آن مظلوم بی پناه «ابن سلام شوهر لیلی» بود. من وی را برگزیدم و جواب اقتراح را نوشتم. بعضی ها بدشان نیامد و این است که در ذیل می خوانید.

متن اقتراح: «کدام یک از اشخاص داستانی را که در ادبیات فارسی توصیف شده اند بیشتر می پسندید و کدام صفات ایشان مورد توجه شماست؟ از من پرسیدند کدام قهرمان ادبیات ایران را دوست می دارم؟ راستش را بخواهید من از «ابن سلام» شوهر لیلی خوشم می آید و همان قدر که وی را دوست دارم، از مجنون مادر مرده تنفر دارم. البته ابن سلام قهرمان نیست، شاید بتوان او را ضد قهرمان خواند ولی هر سمتی داشته باشد، محبوب نیست. مهر و محبت من هم به ابن سلام در اثر مظلومیت اوست، نه فقط در دوره

شرکت خوراک چهارده شعبه در سراسر کشور داشت و با ۳۵۰ کامیون کالاها و اجناس را توزیع می کردند. این شرکت در بیش از بیست هزار مغازه کالا توزیع می کرد و عمده محصولات به خرده فروشان فروخته می شد. در سال ۱۳۵۷ بیش از هزار نفر در بخش های مختلف فروش این شرکت کار می کردند. خسروشاهی برای کمک به بخش توزیع و بازاریابی، از همکاری متخصصان خارجی هم بهره می گرفت و در عین حال، مدیرانش را به مراکز آموزشی داخلی و بین المللی می فرستاد. در بخش بازاریابی دارویی نیز از دانشجویان پزشکی و داروسازی استفاده می کرد. شرکت خوراک شرکتی صنعتی نبود و بنابراین مشمول قانون حفاظت از صنایع نمی شد ولی بعد از انقلاب، آن سازمان وسیع نیز بی هیچ توضیحی مصادره شد و نامش به شرکت قاسم ایران تغییر یافت.

اجاق های علاءالدین: در دهه ۱۳۴۰ این بحث در بین اقتصاددانان مطرح بود که کشورهای در حال توسعه بهتر است در مرحله اول صنایعی درست کنند که تولیداتش جایگزین واردات شود. بر اساس همین دیدگاه، در ایران نیز کم کم صنایعی شکل گرفت. علی خسروشاهی یکی از سه نماینده شرکت علاءالدین انگلستان در ایران بود و چون به این نتیجه رسیده بود که سود و عوارض گمرکی واردات بخاری و سماور دیر یا زود بسیار بالا خواهد رفت، از آن شرکت خواست که با شراکت نمایندگانش در ایران یک کارخانه تأسیس کند. به رغم بی میلی شرکت علاءالدین، خسروشاهی آنها را مجاب کرد تا تولید را در ایران شروع کنند. اجاق های علاءالدین در خاطره نسلی از ایرانیان جای ویژه ای دارد. این اجاق ها و بخاری های نفتی، هم گرمابخش بودند و هم اجاقی برای خوراک پزی. خسروشاهی تا زمان ملی شدن شرکت، سهام خود را در این شرکت حفظ کرد.

پفک نمکی: علی خسروشاهی در سفرهایش به خارج، به نمایشگاه ها و مغازه ها سر می زد و محصولات مختلف را جمع می کرد و آنها را می چشید تا اینکه به محصولی برخورد که بعدها در ایران به نام پفک نمکی به بازار عرضه شد. او با شرکت آمریکایی تولیدکننده تماس گرفت و ماشین آلات تولید این محصول را سفارش داد. حسن خسروشاهی در خصوص نام گذاری این محصول می گوید: در دوران کودکی با مادرم به قنای مینا در ابتدای خیابان نادری می رفتم. آنها یک شیرینی داشتند به نام پفک که خیلی مورد علاقه من بود. محصولی هم که قرار بود تولید شود، خیلی پف داشت و چون محصولی شور بود، من تصمیم گرفتم که اسم آن را پفک نمکی بگذارم و با عجله زیاد و برای اینکه مبادا دیگری اسم مشابهی ثبت کند، این اسم را ثبت کردم. مینو در دهه ۱۳۵۰ ماهانه نود میلیون بسته پفک نمکی تولید می کرد که سی میلیون بسته آن به کشورهای حاشیه خلیج فارس صادر می شد. به این ترتیب، پفک نمکی به یکی از پرسودترین محصولات مینو تبدیل شد و قرار بود واحدهایی برای تولید آن در شهرهایی مانند اهواز و در شیخ نشین های خلیج فارس و عربستان سعودی تأسیس شود. وقتی شرکت مینو مصادره شد، بخشی از اتهام مربوط به همین ایده ای بود که خسروشاهی برای تولید پفک نمکی در عربستان و دیگر کشورهای عربی در سر داشت. **فیوچر شاپ:** علی و برادرش (جلیل) و پسرش (حسن) که پس از فراغت از تحصیل در آمریکا در سال ۱۳۴۶ به فعالیت های خانوادگی پیوسته بود، مالکیت و مدیریت گروه مینو را تا پیش از ملی شدن در سال ۱۳۵۸ در دست داشتند. علی خسروشاهی بعد از ملی شدن مینو، به سوئیس مهاجرت کرد و در سال ۱۳۷۷ در ۸۷ سالگی در لوزان سوئیس درگذشت. اما حسن خسروشاهی فعالیت های اقتصادی را در کانادا ادامه داد و «طرف مدت یک دهه موفق ترین شرکت خرده فروشی محصولات الکترونیکی را در کانادا به وجود آورد»، او «فیوچر شاپ» را در سال ۱۳۶۱ در کانادا راه اندازی کرد که بعد از ده سال، تعداد فروشگاه هایش به ۱۳۶ عدد رسید. بعد از موفقیت در کارش، در نهایت این شرکت را در سال ۱۳۸۰ به قیمت ۵۸۰ میلیون دلار به شرکت «بست بای» فروخت.

باغ جماران: اکنون اکثر سهام مینو به ستاد آزادگان رسیده و خانه اش نیز مثل سهام کارخانجاتش تقسیم شده است. علی خسروشاهی با آنکه در نزدیکی میدان فردوسی کنار دفترش زندگی می کرد، باغی هم در جماران داشت که در آن خانه ای برای خودش ساخته بود. بعد از انقلاب، وقتی خمینی به جماران رفت، در خانه ای ساکن شد که دیوار به دیوار همین باغ بود. بخشی از این باغ در اختیار وی و خانواده اش قرار گرفت. اکنون هفت هزار متر از این باغ در اختیار مؤسسه تنظیم و نشر آثار خمینی است و بقیه اش نیز در اختیار شهرداری است که به عنوان سرای محله از آن استفاده می کند.

منابع: علی اصغر سعیدی (۱۳۹۹) موقعیت صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی: زندگی و کارنامه علی خسروشاهی. تهران: نشر نی. فریدون شیرین کام و ایمان فرجام نیا (۱۳۹۳) سرگذشت پنجاه کنشگر اقتصادی ایران. تهران: نشر فرهنگ صبا.

ادامه مطلب رنگ .. از صفحه ۸

ادامه مطلب ماموریت پاکستان... از صفحه ۳۷

همین تپه است. البته تپه نبود بلکه به علت سطح صاف بزرگی که بالای آن وجود داشت، و در ضمن کف آن از شن و ماسه پوشیده شده بود، به آن تپه گفته می شد و اگر نه یکی از آن هزاران کوه بود که در آن منطقه از زمین رویده بودند. سمت نشستن را پیدا کردیم و بر روی سطح بزرگ آن که به اندازه یک میدان فوتبال وسعت داشت نشستیم و هنوز هیچکدام از نظامیان، با آنکه چندین بار بر بالای آن چرخیده بودیم پیش نیامده بودند و خبری از موجود زنده در آنجا نبود.

از ژنرال پرسیدیم: «ما چه باید بکنیم؟» ژنرال گفت: «من پایین می روم و شما هم بعد از خاموش کردن، به من ملحق شوید» و با گفتن این حرف گوشی و دهنی را از روی سر خود برداشت و درب کشویی بالگرد را باز کرد و پایش را بیرون گذاشت. در همین حال، دور موتور را آرام شروع به کم کردن کردم که از دور تا دور لبه تپه، کله های بیشماری چون مور و ملخ بیرون آمدند و فهمیدم که به تله افتاده ایم. فریاد زدم: «ممد، ژنرال را بکش تو»، محمد مکانیک ما بود که در کار هوایی اصطلاحا کروچیف می گفتیم. بلافاصله با عجله دور موتور را زیاد کردم و نیروی بیشتری وارد کردم و بالگرد را سبک نمودم که با سرعت فرار کنیم. محمد فوری خطر را دریافت و سریعاً از بالای بالگرد جستی زد روی ژنرال که هنوز دو قدم از ما دور نشده بود و درست مانند آنکه اسیر گرفته باشد، از پشت، ساعد دستش را به زیر گلوئی ژنرال انداخت و او را عقب عقب کشید و به داخل بالگرد آورد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

سبز از جمله رنگ های سرد هستند. نیمه آبی چرخه رنگ به عنوان رنگ های سرد شناخته شده که شامل آبی - سبز و آبی - بنفش می باشد.

نقاط قوت: این رنگ ها آرام و راحت هستند. این رنگ ها ممکن است به صورت غیر صمیمی و بی تکلف و ساده دیده شوند و برای انتخاب به عنوان پس زمینه مناسب هستند.

نقاط ضعف: این رنگ ها احساس منفعلانه داشته و ممکن است برای تصاویر گرافیکی قوی مناسب نباشند.

۳- رنگ های خنثی: رنگ های خنثی رنگ هایی هستند که در طیف رنگی وجود نداشته و از ترکیب رنگ های دیگر به وجود می آیند و می توانند اثرات مثبت یا منفی داشته باشند. سیاه، سفید، خاکستری، بژ و قهوه ای رنگ های خنثی هستند.

هر روز منتظر می ماندیم تا یگان های پاکستانی، وسایل و آذوقه و تجهیزات خود را بیاورند و ما آنها را به داخل جبهه های درگیری ببریم و چه درگیری شدیدی بود که روزانه از طرفین کشته هایی به شهرها منتقل می شدند. اما روز بعد، محل نبرد، گسترش می یافت و نیروهای ارتش، چریک ها را به سمت کوهستان ها وادار به عقب نشینی می نمودند. نبرد در کوهستان ها بسیار دشوار بود چون چریک ها اغلب، محلی بودند و همه نقاط آن نواحی را به خوبی می شناختند و ارتشی ها از مکان های دیگری آمده بودند و اطلاعات دقیق و کافی در مورد این کوهستان ها نداشتند. گاهی نظامی های درگیر نبرد به ما نشانی که می دادند دقیق نبود و در آن کوهستان ها، ساعت ها به دنبال شان می گشتیم و پیدای شان نمی کردیم و مجبور بودیم برای سوخت گیری، به محل استقرارمان برگردیم و دوباره به جستجوی شان برویم.

در یکی از آن روزهای نبرد، نظامی ها اطلاع دادند که تپه بسیار مهمی را که محل استقرار چریک ها بود، فتح کرده اند و از آنها تعداد زیادی را دستگیر نموده اند. ژنرال فرماندهی عملیات، از ما خواست تا به محل برویم و ضمن بررسی آن منطقه، به تشویق افراد خود اقدام کند و برای هرکدام از کسانی که در آن نبرد شرکت کرده بودند ارشدیتی ابلاغ کند. ژنرال، منطقه را به ما نشان داد و تپه مورد نظر را هم روی نقشه علامت گذاشت. به سمت منطقه که در لابلای کوهستان های انبوه بود رفتیم و پس از چند بار به دور تپه مورد نظر چرخیدن، ژنرال با اطمینان گفت

رنگ ها به عنوان رنگ های گرم شناخته می شوند که شامل زرد، سبز و قرمز، بنفش می باشد.

نقاط قوت: این رنگ ها القاء کننده گرمی و راحتی هستند.

نقاط ضعف: رنگ های گرم زیادی در تصویر باعث تضعیف برجستگی که باید در تصویر وجود داشته باشد می شود.

نکته: بنفش نقشی دوگانه دارد و در کنار رنگ های گرم خاصیت گرمی و در کنار رنگ های سرد خصلت سرد دارد. بطور کلی می توان رنگ های اصلی را «زرد = قرمز = آبی»، دانست و در کنار آن سه رنگ دیگر «نارنجی - سبز - بنفش»، را در گروه رنگ های مکمل طبقه بندی کرد.

۲- رنگ های سرد: رنگ های سرد، رنگ های آرامش بخش هستند و هارمونی آنها در محیط های مختلف بیشتر است و زیاد در چشم نیستند. رنگ های آبی، نیلی،

سیاه از رنگ های نرم هستند.

اثر رنگ بر وزن اشیا: اشیا با رنگ روشن به نظر سبک تر می آیند.

تأثیر رنگ در انسان: رنگ عاملی است نیرومند که می تواند برانگیزد یا تسکین بخشد، حسی از گرمی یا سردی ایجاد کند، آزرده سازد یا خوشایند باشد. رنگ های مورد علاقه افراد رازهای فراوانی را درباره آنها بازگو می کند. تجربه انرژی رنگ های مختلف آشکارا نوعی تأثیر حسی - بینایی بر ما برجای می گذارد. رنگ می تواند محیط پیرامون ما را دگرگون سازد و بر خلاقیت ما بیفزاید. به کمک رنگ ها می توانیم موجبات ارتقاء خود آگاهی مان را فراهم آوریم و به انسان هایی سرزنده تر و فعال تر مبدل شویم.

چندین روش برای تقسیم بندی قاره ها وجود دارد: این تقسیم بندی به لحاظ ترکیب رنگ نماد قاره ها می باشد.

قرمز: آمریکا - سبز: اروپا - سیاه:

آفریقا - زرد: آسیا - آبی: اقیانوسیه

همچنین نشان اصلی المپیک از پنج حلقه تشکیل شده است که در هم دیگر قفل شده اند و به ترتیب به رنگ های آبی، زرد، مشکی، سبز و قرمز می باشند که در زمینه ای سفید در کنار هم قرار گرفته اند. این تصویر در سال ۱۹۱۴ توسط «بیر دی کوبرتین» طراحی شد، نشانگر پنج بخش از دنیاست که شرکت سالم در این رقابت ها را پذیرفته اند. رنگ این حلقه ها عبارت است از قرمز، سبز، سیاه، زرد و آبی که به ترتیب نماد پنج قاره جهان می باشند. ترتیب قرار گیری آنها هم معکوس ترتیب قرار گیری این قاره ها بر روی کره زمین می باشد. از راست قرمز نماد قاره آمریکا، سبز نماد قاره اروپا، سیاه نماد قاره آفریقا، زرد نماد قاره آسیا و آبی نماد قاره اقیانوسیه است. در هم تنیدگی این حلقه ها نیز نمادی از همبستگی و پیوند ملت های این قاره ها است که هدف اصلی برگزاری این مسابقات است. نکته دیگر راجع به رنگ بندی حلقه های پرچم المپیک این است که پرچم تمامی کشورهای دنیا حداقل یکی از این پنج رنگ را در خود دارند. به طور کلی رنگ ها به سه دسته اصلی تقسیم می شوند:

۱- رنگ های گرم: رنگ های گرم محرک سیستم عصبی بوده و احساسات را تشدید می کنند. این دسته از رنگ ها به وضوح قابل رویت بوده و موجب جلب توجه می گردند. رنگ های قرمز، نارنجی، زرد، و ارغوانی رنگ های گرم هستند. رنگ های گرم نیمه قرمز چرخه

سبز: سبز رنگ کنجکاو، طبیعت و تازگی است. اگر به این رنگ علاقه دارید زندگی با شما آسان است. نقطه اشتراک فراوانی با افراد علاقه مند به رنگ پرتقالی دارید. روابط شما با دیگران بر پایه اصول و قرارداد است.

فیروزه ای: اسرارآمیز و پند ناپذیر. دوستداران این رنگ اسرارآمیزند و احساساتی و کارهای شخصی خود را به خوبی اداره می کنند. پشتکار دارند و با ثباتند و به نصایح دیگران در مورد کارهای خود کمتر توجه دارند. فیروزه ای معمولاً رنگ مورد علاقه خانم ها است.

سیاه: این رنگ برخلاف عقیده همگان رنگ نومیدی و عزا نیست، بلکه نشانه خوش ذوقی و ظرافت طبع است. اگر از دوستداران این رنگ هستید مسلماً به شخصیت اطرافیان خود احترام می گذارید و برای آن که دیگران را با ارزش و برجسته نشان دهید از هیچگونه کمکی به آنها دریغ نمی کنید و هرگز خود را به دیگران تحمیل نمی نمایید. همچنین عقاید و نظریات دیگران را به آسانی می پذیرید.

توجه و علاقه به رنگها در طی زمان تغییر می کند به دلیل آن که خصوصیات اخلاقی نیز در سالیان دراز تغییر خواهد کرد. اما اگر در مورد رنگی ناگهان عقیده خود را عوض کنید، به علت ضعف شما و یا به علت نیازتان به تغییر محیط است.

اثرات رنگ ها بر ادراک ما: همانطور که می دانیم رنگ بر خلق و خو و احساسات انسان ها اثر می گذارد. از این اثر رنگ به منظور راحتی و افزایش بهره وری کارگران در صنایع استفاده شده است. تلاش هایی در این راستا صورت گرفته تا از رنگ های جذاب، متناسب با فضای موجود، روشنایی محیط نوع کار استفاده کنند.

اثر رنگ ها بر ادراک ما از محیط:

اثر رنگ بر اندازه اشیا: اشیا سبز و آبی بزرگتر از اشیا زرد و قرمز به نظر می رسد. اثر رنگ بر فاصله اشیا: سطوح سبز و آبی دورتر به نظر می رسند. سطوح زرد و قرمز به نظر نزدیک می آیند.

اثر رنگ بر قابلیت انعطاف اشیا: رنگ های با طول موج کوتاه (بنفش، آبی، سبز) یک شی را هموار به نظر می رسانند. رنگ های با طول بلند (زرد، قرمز) احساس نرمی و انعطاف را ایجاد می کنند.

اثر رنگ بر دمای اشیا: قرمز، زرد جزو رنگ های گرم، سبز و آبی جز رنگ های سرد هستند.

اثر رنگ بر سختی اشیا: قرمز، زرد، سفید جزو رنگ های سخت، آبی، سبز،

های گوناگون بازی می شود.

♦ دین ها به مانند بازی شطرنج و تخته نردند، آنها را از آسیا به اروپا آورده اند.

♦ اشک اندوهی است که در سکوت سخن می گوید.

♦ از روم باستان تاکنون ملتی را نمی شناسم که در سایه پیروزی در جنگ به بزرگی دست یافته باشد.

♦ تاریخ بشر داستان تبه کاری ها و بدبختی هاست.

♦ ماوراءالطبیعه گفتگویی است بین دو نفر که یکی از آنها نمی داند چه می گوید و دیگری از حرف های او سر در نمی آورد.

♦ گفته اند که خدا همیشه پشتیبان سپاه نیرومندتر است.

♦ معلم طلاب به آنها می گوید خدا وجود دارد، اما نیوتن وجود خدا را به دانشمندان ثابت می کند.

♦ فیلسوفان باید همیشه دو یا سه پناهگاه زیرزمینی داشته باشند تا از شر سگ ها در امان باشند.

♦ کسی که خود را خردمند می پندارد تا چه حد می تواند نادان باشد.

♦ در جهان شناخته شده جز در مورد وحشیان فرمان روائی با کتاب است.

♦ عاشق حقیقت باش و گناه را بخش.

ادامه مطلب میرزا آقاخان کرمانی... از صفحه ۷

ستایند همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامه او اگرچه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست، ولی حب ملیت و جنسیت و شهامت و شجاعت را تا یک درجه در طبایع مردم ایران القا می کند و پاره ای جاها به اصلاح اخلاق نیز می کوشد. امیدوارم نتیجه اشعار ناچیزانه بنده حقیر هم عنقریب در عالم انسانیت معلوم و مشهود افتد و ارباب فصاحت و بلاغت را بعد از این از برای اقتفای به شعرای فرنگستان نمونه و مسطوره به دست آید و بدانند آن شعری که در تحت فایده و نتیجه فلسفی نیست از قبیل لغویات و در شمار خرافات و شمسات خواهد بود. والسلام، (۵) در نقد آراء میرزا آقاخان به مطالب این مقاله رسیدگی خواهیم کرد.

- (۱) اختر، سال پانزدهم، ۷/۳۷ اوت ۱۸۸۹.
- (۲) اختر، سال شانزدهم، ۱/۱ اوت ۱۸۸۹.
- (۳) سالارنامه، ضمیمه تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، ۱۳۴۹-۱۳۴۶، تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، ص ۱۲.
- (۴) همان، ص ۱۵۱.
- (۵) همان، صص ۱۴۰-۱۴۲.

♦ شعری که در آن پیمای از حقیقت هیجان انگیز نباشد ارزش خواندن ندارد.

♦ آنچه با چشم می بینم و ریاضیات آن را ثابت می کند حقیقت است. درباره سایر مطالب باید بگویم «نمی دانم».

♦ نسبت خرافات به دین مانند نسبت طالع بینی به ستاره شناسی است. گاهی دختری خرافت از مادری خردمندزاده می شود.

♦ تنها کسی که از اعدام جنایتکاران سود می برد اعدام کننده است. جنایتکاران را باید واداشت تا برای مردم کار کنند.

♦ در دوران صلح دو هیولا سبب ویرانی جهان می شوند یکی اتهام بی پایه و دیگری تعصب است. تا دم واپسین با هر دو مبارزه خواهیم کرد.

♦ رهبری مردم به کمک عقایدی که دارند به مراتب آسان تر از پدید آوردن اندیشه های نو در آنان است.

♦ تا آنجا که به نظام های فکری مربوط می شود هر فرد باید این حق را برای خود محفوظ نگهدارد که به باورهای دینورزش بخندد.

♦ برخی از تاریخ نویسان به مانند زورگویانی هستند که نوع انسان را فدای یک دیکتاتوری می کنند.

♦ کره زمین به مانند تماشاخانه بزرگی است که در آن یک نمایشنامه اما با نام

نفس درازی های صبا و نازک بندی های شهاب و کلاه جلی علیقی قآنی است که امروز به کلی حُب فضایل و بغض رذایل را از طبایع بزرگان ایران محو ساخته و ایشان را به رذالت ها و دنائت های فوق العاده انداخته. قوله تعالی: «وَالشُّعْرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ». شعرای فرنگستان انواع این شعرها را گفته و می گویند، ولی چنان شعر و شاعری را در تحت ترتیبات صحیح آورده اند و چنان اشعار خود را مطابق منطق ساخته اند که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سفها و تادیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و ردع و زجر قلوب از رذایل و عبرت و غیرت و حب وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست. این است معنی «وَأَنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِکْمَةٍ»، بلی، نتیجه حقیقی شعر هیجان قلوب و ترقیق نفوس و تشویق عقول و خواطر مردم است. اما باید ایشان را سائق به فضایل و تقوی و اعتدال باشد نه به قبیاح و شنایع و رذایل و امثال آن. تنها کسی را که ادبای فرنگ می

دلک بازی و گفتن چرند و پرند کرد که از بس خندیدیم، تقریباً همه به سرفه افتاده بودیم.

فردای همان روز، یگان دیگری که در گیر نبرد بود، درخواست فشنگ کرد. بلافاصله بالگرد ما پر شد از جعبه های چند هزار فشنگی که بسیار هم سنگین بودند و دو سرباز با زحمت هرکدام را حمل می کردند. وقتی به منطقه رسیدیم، از زمین زیر پا، ما را صدا زدند که شما درست بالای سر ما هستید و مقصد همین جاست، فرود بیایید. ما چیزی نمی دیدیم و هرچه تلاش می کردیم، نمی توانستیم آنها را بر روی زمین تشخیص دهیم. به آنها پیشنهاد کردیم که با آینه به سوی ما نور بیندازند و آنها هم شروع به انداختن نور آینه کردند. پیدای شان کردیم و دوری زدیم و جهت گرفتیم و به سمت شان شروع به فرود کردیم. تقریباً دویست متری مانده بود به زمین برسیم که متوجه یک نکته شدیم و آن، این بود که دیدیم چند نفر به سرعت پرچم را از میله پرچم بالا می برند و عده ای هم به اطراف پراکنده می شوند و از دیدگاه، ناپدید می گردند. من به همکارم گفتم: «الان چه وقت پرچم بالا بردن است و چرا نفرات این یگان، بجای آنکه آماده تخلیه محمولات شوند، از محوطه دور می شوند؟» و با گفتن این حرف، همکارم که فرامین را داشت، سرعت بالگرد را زیاد کرد و با گردشی شصت درجه، از مسیر خارج شد و چون نزدیک زمین شده بودیم، سعی کرد که با کمترین ارتفاع از آن یگان دور شود. حدس مان درست بود. چریکها بودند که فرکانس رادیویی ما را کشف و ما را گول زده بودند و اگر دقت به محوطه نداشتیم ما را می گرفتند و از عشق آباد سر در می آوردیم.

ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۵

سال سلطنت به هلاکت رسید. ریش وی که آن را با رنگ سیاه می کرد با موهایش که بکلی سفید بود ناهماهنگ بود. مزاجی قوی و چابک داشت. اندام وی بسیار بلند بود و چاقی متناسبی داشت. رنگ چهره اش سوخته بود و صورتش بیش از آنکه گرد باشد، کشیده بنظر می رسید ولی این کشیدگی چهره زیاد نبود. بینی اش منقاری بود و دهانی نسبتاً گشاد داشت و لب پایین او اندکی از لب بالا پیش تر بود. چشمانی ریز و تند داشت. نگاهش زنده و نافذ بود و صدای او خشن و قوی بود ولی می توانست بنا بر میل یا صلاح خویش به آوای خود ملایمت بخشد.

ژنرال که از این بی ادبی به خشم آمده بود، در حالی که هنوز پاهایش بیرون از بالگرد بود، چرخید و با چوب تعلیمی اش محکم به سر کروچیف کوفت و در همین حال، ما از زمین کنده شدیم و به سرعت به جلو حرکت کردیم. ژنرال خون خونش را می خورد و با سرعت خود را جمع کرد و در حالی که درب کشویی هنوز باز بود، محمد با انگشت، آدمهایی را به ژنرال نشان داد که شتابان به سوی ما می آمدند، به دور و اطراف نگاه کرد و تازه متوجه آن کار غیر عادی و بی ادبی محمد شد. آن کله ها، چریکهای بلوچ بودند که خود را پنهان کرده بودند و به محض نشستن ما، به سرعت به سمت ما دویدند تا همه ما را زنده بگیرند و تا آن لحظه تیری شلیک نکرده بودند و در لحظه ای که ما از زمین کنده شدیم، پنج شش قدم بیشتر با ما فاصله نداشتند و تنها کاری که می شد کرد، آن بود که با اسکیدها به چند تایی آنها بزیم و فرار کنیم. وقتی که از آنها فاصله گرفتیم، چریکها شروع به شلیک کردند که چند تایی آن به بالگرد اصابت کرد اما به جای حساسی نخورده بودند و ما از مهلکه جان سالم به در بردیم. ژنرال، پس از دور شدن از خطر، سه بار سر محمد را از آنجایی که ضربه خورده بود بوسید.

خوشبختانه محل استقرار نظامی ها را که چند کوه آن طرفتر بود، یافتیم و ژنرال ضمن تقدیر از سربازان و افسران و درجه داران خود، کار قهرمانانه محمد را برای همه تعریف کرد و ما در پشت صف می دیدیم که افسران جوان پاکستانی از تجسم آن صحنه مضحک داشتند از خنده ریشه می رفتند. غروب آن روز وقتی به محل استقرارمان برگشتیم، در داخل چادر، یکی از خلبانان که در چرت و پرت گفتن همتا نداشت، باز شروع به

وی هنوز حرف می زد که صالح خان شمشیر به دست بر روی وی افتاد و سر وی را برید و آن را به دست سربازی داد تا به پیش علی قلی خان که هنوز در هرات بود ببرد. سرباز در راه کشته شد و سربریده شده سه هفته پس از حادثه به شاهزاده جانشین وی عرضه شد. به این ترتیب ثروتمندترین پادشاه جهان که موجب وحشت امپراتوری عثمانی بود، فاتح هند و سرور ایران و آسیا، تهماسب قلی خان معروف که مورد احترام همسایگان و موجب وحشت دشمنان بود و به جز محبوبیت در نظر رعایایش چیزی در زندگی کم نداشت. در سن ۶۵ یا ۶۶ سالگی، پس از سیزده

ادامه مطلب زندگی با طعم عشق... از صفحه ۲۱

پس بیایم متعهد شویم برای آن که عشق و آرامش بیشتری را در زندگی تجربه کنیم، و هر آنچه که قادر هستیم و در توان مان هست را به جهان تقدیم کنیم و بدانیم که جهانی که ما در آن زندگی می کنیم بسیار هوشمند است و به سرعت و سخاوت بیشتر دست به کار می شود تا مسیر طبیعی اش را پیماید.

اگر عشق بی توقع به همراه آرامش و صلح می خواهیم، اول نیاز است آنها را به هستی، به انسان ها، به حیوانات و به طبیعت ارزانی کنیم، و در مقابل جهان، عشق هایی باور نکردنی با آرامش و صلح ارزانی ما خواهد کرد. نکته مهم اینجاست که اگر احساس کردید در مسیرتان گره های کوری وجود دارد که با باورهای تان

چهارده قرن پیش در مسجدالنبی رقص و بازی می کردند می رسد؟ که اگر این سیاه لخت پابرهنه گدا که به دنبال سیر کردن شکمش پیاده به منا آمده، طبق اسناد تاریخی و مدارک مسلم و علم الرجال و علم انساب و آرایه کتب تاریخ و سیره و ملل و نحل و شجره معتبر به حاجی آقای ایرانی ثابت کرد که او از اولاد و احفاد آنها نیست، حاجی آقا می تواند به او اجازه دهد که از لش گوسفند یک تکه بکند و ببرد (تازه به نظر و حدس آقای الفاضل الحسینی المیلانی، که به سلیقه شخصی اش حکم را توجیه کرده و معلوم نیست از نظر صاحبان اصلی این فتوی مجاز باشد!)، و اگر دلایل سیاه کافی نبود و حتی معلوم شد که او از اولاد و احفاد یکی از همان نوازنده های سودانی در مسجدالنبی عصر پیغمبر اکرم است، که باید رانده شود و از کافر و مشرک بدتر است و باید به این گناه نابخشودنی جد پنجاهمش از گرسنگی بمیرد! البته، اشکال بنده رفع شد و علت و فلسفه این حکم شرعی را فهمیدم، ولی یک اشکال دیگر پیدا می شود و آن اینکه، گناهی که به قدری شنیع است که تمام نسل مرتکب آن را محکوم می سازد و نژاد را برای همیشه مشمول یک حکم فقهی شرعی و به صورت یک قوم نجس هندی درمی آورد به طوری که چون آن عده ای که چهارده قرن پیش در مدینه آواز می خوانده اند سودانی بوده اند پس برای ابد باید هر سودانی را از کافر و مشرک نجس تر شمرد و اجازه نداد که گوشت بی مصرف را گدای گرسنه سودانی بخورد، چگونه در عصر خود پیغمبر نه تنها آنها را نمی راند و از این عمل آن هم در مسجد! منع نمی کند، بلکه همسرش را هم روی دوشش سوار می کند که رقص و آواز سودانی را در صحن مسجد تماشا کند و گوش دهد؟ اگر من، به هر عنوانی و هر استنتاجی، چنین روایتی را از صحیح مسلم و بخاری نقل می کردم، همین آقای الفاضل الحسینی المیلانی چه به روز من می آورد؟ و چه تهمت ها که سنیام و طرفدار رفاقی در اسلام و حتی اهانت کننده به ساحت مقدس حضرت رسول که در رحن مقدس مسجدالنبی که مهبط وحی است مجلس رقص و آواز برپا می کنم و حتی پیغمبر اسلام و همسرش را مثل هیپن های موج نو، زوجی که زنش را روی کولش سوار می کند و به تماشای برنامه رقص و آواز مشغول می شود! شکر خدا که من نقل نکردم و الفاضل الحسینی المیلانی، شخصیت روحانی نقل کرد و آن هم به عنوان مدرک تاریخی و عقلی فتوی علمای شیعه!

۱. از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۸۷ - ۲. همان جا، ص ۸۹-۸۷ - ۳. «چرند پرنده»، کانون معرفت چاپ سوم، صص ۱۷-۱۵ - ۴. دیوان کامل نسیم شمال، به اهتمام محمد بهشتی، تهران ۱۳۷۰، ص ۲۳۸. شیخ عبدالقادر الجزایری قهرمان وطن پرست الجزایری بود که با فرانسویان جنگید، رافعی گویا از رواه و یافعی از صوفیان بوده است. - ۵. دیوان ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۴۵، ج ۱، ص ۱۶۴ - ۶. همان جا، ص ۳۸۹ - ۷. مقدمه دیوان مکرّم به نقل از «بررسی طنز در ادبیات و مطبوعات، نصرت الله نوح، ۲۲۱. جالب اینکه با تمام ادعای روشنفکری، مکرّم بعد از کودتای ۲۸ مرداد از مصدق انتقاد کرده است. در مورد شعر «هارون ولایت» و سبب تصدی معجزات هارون ولایت توسط آقا نجفی رجوع کنید به «مکرّم اصفهانی سخنور جهل ستیز» از منوچهر برومند در سایت بوی باران. <http://booyebaran.ir/?p=17733>. ۸. شهید دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار - شماره ۷، چاپ اروپا، ۱۳۵۷، ص ۲۱۴. البته اینکه دکتر شریعتی سودان را یک کشور «دموکراتیک» می نامد گویا نظر به زمان ژنرال نمیری بود در ۱۹۷۷ (۱۳۵۵) که تعداد زیادی از زندانیان سیاسی آزاد شدند، و الا وضعیت سودان بعد از کودتای عمر بشیر در ۱۹۸۹ معلوم است چه بوده است.

ادامه مطلب طنز و مذهب... از صفحه ۴

جز شیعه هر که هست به عالم خداپرست و ز شیعه نیز هر که فکل بست و شیک شد وانکس که با عامه سر موی سر گذاشت وانکس که کرد کار ادارات دولتی وانکس که شد وکیل و ز مشروطه حرف زد دوزخ است روز قیامت مکان او سوزد به نار، هیکل چون پرنیان او مندیل اوست سوی درک ریسمان او سوزد به پشت میز جهنم روان او دوزخ بود به روز جزا پارلمان او (۵)

یکی دیگر از اشعار تلخ و نیشدار بهار که در آن از وضع روزگار خود شکایت می کند، ترکیب بندی است به نام «من با کیم» که در آن نادانی مردم، طریقه عزاداری و اینکه ملت ایران زشت را از زیبا و سود خود را از زیان تمیز نمی دهد، مورد شکایت قرار گرفته است.

خلق ایران دسته ای دزدند و بی دین، دسته ای سینه زن، زنجیرزن، قداره زن، من با کیم گویم این قداره را بر گردن ظالم بزَن گویم این زنجیر بهر قید دزدان است و او گویم ای نادان به ظلم ظالمان گردن منه او بخارد گردن و ریش و ذقن، من با کیم (۶)

در اینجا بی مناسبت نیست از محمدعلی مکرّم اصفهانی (۱۳۴۴-۱۳۶۶ ش) از شعرای طنزپرداز دوره مشروطه ذکر می کنیم که بعضی ها او را «ولتر ایران» خوانده اند. مکرّم در آغاز روحانی بود و بعدها از کسوت روحانیت درآمد و بیشتر به خاطر در افتادن با آقاجنّی روحانی پر قدرت اصفهان سر معجزات امام زاده هارون ولایت، در نزدیکی میدان کهنه اصفهان، و دیگر اشعار انتقادی اش به لهجه اصفهانی بود که مشهور شد. سبب درگیری مکرّم با مذهبیون شهر سرودن شعری بود با مطلع «هارون ولایت معجزه را گر و گرش کن» (یعنی معجزه را بیشتر و بیشتر بکن) که در آن سخت به معجزه کردن هارون ولایت تاخته بود. این شعر سخت میان مردم رواج یافت. خود مکرّم می نویسد: «هارون ولایت از این پس معجزه نکرد. من فقط در باب معجزه و کرامات هارون ولایت حرف دارم و در باب شخصیت او مداخله ای ندارم و به من مربوط نیست. اگر خودم حاجتی داشتم باشم حاجت خود را از کسی می خواهم که مرا خلق کرده است.» (۷) یکی دیگر از اشعار مکرّم که شهرت زیادی پیدا کرد قطعه ای است به نام «ولش کن گریه کرده»، که به صورت نوحه سروده شده و در انتقاد از کسانی است که در مراسم مذهبی گریه می کنند و عقیده دارند هر ظلم و گناهی که مرتکب شده باشند با ریختن چند قطره اشک در روزهایی چون عاشورا و تاسوعا، بخشیده می شوند.

در سال های اخیر مطالب بسیاری به صورت طنز و انتقاد خواه به نثر خواه به نظم در انتقاد از ریاکاری دینی نوشته شده است، که حتی قسمتی از آنها را نمی توان در اینجا آورد، و شاید در موقعیتی دیگر این فصل جالب تاریخ ایران را در جایی جمع کرد. به نظر می رسد بیشتر این مطالب توسط کسانی نوشته شده است که تعصب مذهبی ندارند و بیشتر به دسته اولی که در اول این فصل از آنها نام بردم تعلق دارند. در اینجا بی مناسبت نیست که مثالی کاملاً متفاوت از مرحوم دکتر علی شریعتی نقل کنم و این فصل را با آن به پایان برسانم. دکتر شریعتی، مؤمن متعهدی است که از روی ایمان و علاقه و اخلاص، از افراط کاری بعضی از متدین زمان خود انتقاد می کند. برای درک مطلب مورد بحث باید در نظر گرفت که در زمان شریعتی گوسفندان قربانی در منا را خاک می کردند تا از فاسد شدن آنها جلوگیری شود. این پیش از دایر شدن کشتارگاه مکانیزه عربستان بود. دکتر شریعتی در یکی از مقالات خود می پرسد: «چرا در برخی از مناسک حج شیعه می نویسید گوشت قربانی را حجاج در منا، که صدها هزار گوسفند و شتر با بولدوزر یک روزه در زیر خاک می رود و از نظر فقهی می گویند جایز است که گوشت آن را به کافر و حتی مشرک داد، هر گز نباید به «سودانی ها» بدهند؟ اینها مگر نمی دانند سودان یک کشور افتخارآمیز اسلامی است؟ حکومتش جمهوری دموکراتیک مسلمانی است و ملتش بزرگترین و پیشرفته ترین ملت مسلمان در آفریقای سیاه است؟» (۸)

این ایراد از حجة الاسلام حسینی که در کتابی به نام دکتر چه می گوید به او جواب داده بود، گرفته شده است. حالا توجه کنید مرحوم شریعتی با چه زبان طنزآمیزی به او جواب می دهد: «از جناب آقای (الفاضل الحسینی المیلانی) متشکرم که هم جواب اشکال مرا رفع کرد و هم مدرک و دلیل این فتوی را نشان داد، (یکی بستانی مسیحی و دیگر بخاری و مسلم سنی!). یعنی به دلیل اینکه برخی از قبایل سودان دزد و بازیگر بوده اند، شیعه می تواند گوشت قربانی را به کافر و مشرک بدهد یا در خاک دفن کند اما به سودانی ندهد، دیگر اینکه، به جرم آنکه هزار و چهارصد سال پیش بعضی از هنرمندان سودانی به مدینه آمده اند و در مسجد پیغمبر می رفته اند و می خوانده اند و موجب تفریح خاطر پیغمبر و همسر می شده اند، امروز باید از سودانی ها انتقام گرفت! ثانیاً حاجی شیعه امروز که در منا گوسفند می کشد، از سیاهپوست گرسنه ای که آمده تکه ای از گوشت گوسفند او را که می خواهد زیر خاک کند ببرد برای زن و بچه فقیرش، باید تحقیق تاریخی کند که آیا وی از اخلاف همان قبایل بازیگر است که بستانی در دایره المعارف آورده یا شجره اش به آن دسته از مطربان سودانی که

ادامه مطلب نگاهی به تاریخ... از صفحه ۳۲

فرهنگ مخرب دگرباش جنسی ستیز در هیچ مکانی به اندازه آمریکا فاجعه نیافرید. در سال ۱۵۱۹ فرماندار جدید مکزیک در نامه ای به پادشاه اسپانیا چارلز پنجم نوشت: «براساس اطلاعات ما آنها (مردمان بومی) همگی لواط می کنند و مرتکب این گناه کبیره می شوند.»^(۱۱)

سراسیمگی ناشی از وجود دگرباشان زمانی افزایش یافت که اسپانیایی ها دریافتند این رابطه بسیار فراگیر و تقریباً در تمام نقاط آمریکا رایج است. علت آن کتابی بود که در سال ۱۵۲۶ شخصی بنام اویدو (Fernandez Oviedo) به عنوان تاریخ طبیعی سرخ پوستان (History of Indines Natural) منتشر کرد که پایه فکری اسپانیایی ها در باره سرخ پوستان را شکل داد. او نوشت: «در بین سرخ پوستان این رابطه گناه آلود و مخالف طبیعت بسیار رایج است. مردان، پسران جوانی دارند که زینت آلات زنانه به سروگردن شان می آویزند و لباس زنانه می پوشند. این پسران کارهای مردانه را کنار گذاشته و کلیه وظایف زنانه را شامل آشپزی و جارو زدن انجام می دهند.»^(۱۲)

به عهده گرفتن نقش جنس مخالف (gender role reversal) پدیده ای بود که اسپانیایی های مرد سالار نسبت به آن بیگانه بودند. در نتیجه دچار سراسیمگی و خشم می شدند. در واقع رفتار سرخ پوستان «وحشی» و غیرمتمدن و آلوده به گناه که در نقطه مقابل اصول اخلاقی مسیحیت اروپایی «متمدن» قرار می گرفت، توجه مناسبی برای هدف های استعماری اروپاییان بود که به ویژه اشغال سرزمین ها و غارت دارایی بومیان را شامل می شد. اسپانیایی ها برای رسیدن به این هدف نیاز داشتند که بومیان را «وحشی» و خالی از اخلاق بنامند. بازتاب این نگرش را می توان در نامه هایی دید که یکی از «روشنفکران» اسپانیایی تحت تاثیر کتابی که اشاره رفت چنین نوشته بود: «این ها دلایلی هستند که بر پایه آن جنگ با وحشی ها لازم و ضروری است. یکم، آنها وحشی و غیر متمدند. دوم، پایین تر از مرتبه انسانی و زرخیز و برده اند. سوم، با عمل هم جنسگرایی جنایتی برخلاف طبیعت مرتکب می شوند. چهارم، این وظیفه ماست که مسیحیت را در هر کجا به هر قیمتی گسترش دهیم.»^(۱۳)

دلایل بالا چارلز را قانع کرد که فرمان بردگی سرخپوستان را صادر کند. به باور وی بومیان هنوز از جایگاه «انسانی» برخوردار نبودند. جالب است که برخی از روحانیونی که در همان زمان بین سرخ پوستان زندگی و کار می کردند مخالف این فتواها بودند. یکی از معروفترین آنها کشیشی به نام سالامانکا (Salamanca) که متخصص الهیات بود در نامه اش به پادشاه نوشت که «پادشاه اسپانیا نمی تواند برای همه دنیا حکم صادر کند.»^(۱۴) این روحانی همچنین افزود که روابط هم جنس گرایی دلیل محکمی برای بیرون راندن سرخ پوستان از زمین هایشان نیست. واقعیت این است که در همان زمان تمام سرخ پوستان ایده عشق به هم جنس را نمی پذیرفتند. چنانکه گفته شد در دو امپراتوری بزرگ اینکا و ازدک، دگرباشان جنسی به قتل می رسیدند. اما استعمار برای توجیه تحت سلطه درآوردن سرخ پوستان و راندن آنها از زمین هایشان نیاز داشت که طرز تلقی اش از بومیان را فراگیر و شامل همه آنها جلوه دهد. «متمدن» مسیحی باید وظیفه «متمدن کردن» این «وحشی ها» را به عهده می گرفت حتی اگر این به قیمت به راه انداختن جنگ های خونین و از بین رفتن صدها هزار نفر از دو طرف می شد. اما چه باک. پیش از هر چیز سپاه اسپانیا از طبقات فرو دست و دهقانی تشکیل می شد و نه فرزندان اشراف و طبقات بالا (خواننده ما بیاد جنگ عراق می افتد که سربازان آمریکایی از طبقات فرودست این جامعه بودند و نه خانواده های ثروتمند و یا سناتورها). دوم آنکه زنها و کودکان بومیان نیز انسان های کاملی نبودند. این وظیفه اروپای «متمدن» بود که با جرات و جسارت در یک دست کتاب مقدس انجیل و در دست دیگر شمشیر «به نام پدر، پسر، و روح القدس»، سنت های اجتماعی بومیان را به چالش کشد. بنابراین نابودی آنها نه تنها ضروری بلکه حیاتی بود. اسپانیایی فاتح از همان ابتدا با بی رحمی کامل سرخ پوستان را تار و مار کرد.

صبح روز ۶ نوامبر ۱۶۵۸، ساعت ۱۱ صبح، ۱۵ مرد را از زندان به میدان مرگ هدایت کردند. ۱۴ نفر را سوزاندند. در این میان تنها پسر بچه ای از مرگ نجات یافت. وی را ابتدا ۱۰۰ ضربه شلاق زدند و سپس به عنوان برده فروختند. جرم آنها این بود که با یک دیگر رابطه جنسی داشته اند.^(۱۵)

تأثیرات مخرب استعمار بر زندگی بومیان آمریکا و استرالیا و تخریب فرهنگی آنها محدود به مردان نبود. اما بزرگترین ضربه را زنان بومی متحمل شدند. قبل از ورود اروپاییان ساختار اجتماعی سرخ پوستان براساس مادر سالاری استوار بود. وراثت خونی افراد از بررسی نسل مادر حاصل می شد. بچه ها در طایفه (clan) مادرشان به دنیا می آمدند و همانجا می ماندند. طایفه مجموعه ای از مادران، دختران، مادر

بزرگ و نوه ها بود که همگی با هم زندگی می کردند. حتی زمانی که دختری ازدواج می کرد این همسرش بود که به خانه دختر می آمد نه برعکس. مهمترین وظیفه زن، مادری بود و نه همسررداری. زمانی که مردی همسرش را ترک می کرد و یا زن تصمیم به جدایی می گرفت بچه ها نزد مادر می ماندند و شوهر به قبیله خود بازمی گشت. در نتیجه بچه ها که از نظر سرخ پوستان بهترین هدیه آسمانی بودند از عشق و توجه و مراقبت تمام اعضاء طایفه مادری برخوردار می گشتند. از نظر جنسی نیز زنان بومی برخلاف زنان اروپایی اختیار کامل داشتند که با هرکس که مایلند رابطه جنسی برقرار کنند. رابطه بر اساس عشق و کشش جنسی بود و نه همچون اروپا و سایر نقاط بر پایه ثروت و طبقه اجتماعی. زنان همچنین از نظر اقتصادی دارای استقلال نسبی بودند زیرا مالک خانه و محصولاتی بودند که بدست آنان تولید شده بود. زمین همگانی و اشتراکی بود و چیزی به اسم مالکیت خصوصی وجود نداشت. مردمان بومی خود را بخشی از طبیعت می پنداشتند و نه جدای از آن. بنابراین بهره گیری از طبیعت بر پایه نیاز صورت می گرفت و این در برابر رویه اروپاییان قرار داشت که به برتری انسان بر طبیعت باور داشتند. زنان از رأی مساوی با مردان برخوردار بودند. برخی از زنان بومی شکارچیان فرانسوی را همراهی می کردند و اگر از آنها خوششان می آمد با آنها رابطه جنسی برقرار می کردند. نواده های آنها در کانادا دورگه و یا میتی (Metis) نامیده می شوند.

با مستعمره شدن کانادا به دست انگلیس، روابط اجتماعی و اقتصادی به زیان زنان بومی دگرگون گردید. بر پایه فرهنگ مرد سالار در انگلستان، مرد ریاست خانواده و قدرت اقتصادی را در دست داشت. دارایی زنان پس از ازدواج به مردان منتقل می شد و شوهر تصمیم گیرنده بود. بنابراین همین نظام در آمریکا و کانادا نیز پیاده شد و زنان به حاشیه رانده شدند. شیوه سرمایه داری جایگزین زندگی اشتراکی بومیان گردید. زمین از مالکیت قبیله خارج و خرید و فروش آن در دست مردان قرار گرفت. با از دست رفتن حق زمین، زنان قدرت اقتصادی شان را از دست دادند. در سال ۱۷۸۳، آمریکا پس از پیروزی در جنگ با انگلستان، شروع به جابجایی سرخ پوستان کرد، تا جا برای مهاجران اروپایی باز شود. دولت آمریکا برای توجیه و مشروعیت بخشی به سرکوب بومیان مدعی شد که بومیان آمریکا از توان تعیین سرنوشت خود برخوردار نیستند و لازم است به قیومیت دولت آمریکا گردن نهند. با این تصمیم زمین های بیشتری از دست بومیان خارج و به تصرف مهاجرین سفید پوست درآمد. «بزرگترین جابجایی جمعیت در تاریخ مدرن از راه مستعمره سازی در آمریکا و به دست اروپاییان انجام شد. در نتیجه جمعیت بومیان بطور چشمگیری کاهش یافت و در مواردی به نابودی کامل برخی از قبایل بومی انجامید.»^(۱۶)

امروزه در سرتاسر قاره آمریکا، بسیاری از بومیان علیه تسلط دولت هایشان که نوادگان مهاجرین سفید پوستان اند مبارزه می کنند. پس از گذشت دو سده، بسیاری از بومیان آمریکا و کانادا در کنار سپاه پوستانی که به عنوان برده از آفریقا به آمریکا آورده شدند، جزو اقشار فقیر و تهیدست جامعه هستند. با وجود دگرگونی های بسیار در قوانین و اعطای حق خود گردانی و تبعیض مثبت، بومیان آمریکا، کانادا و استرالیا هنوز از محرومیت های اجتماعی و تأثیرات روانی سیاست های استعماری گذشته بر نسل جوان رهایی نیافته اند.

1- Mondimore, F.M. A NATURAL HISTORY OF HOMOSEXUALITY, The Johns Hopkins University Press. USA. 1996.

2 - Miller, 1995. p.37 180 - Ibid, p.37

3 - Ibid, p.37

۴ - افرادی که احساس می کنند جنسیت شان از نوع جنس مخالف است

5 - Mondimore, p.13

6 - Mondimore, p.14 184 - Ibid, p.14

7 - Ibid, p.14

8 - Diamond, J., Guns, Germs, and Steel- The Fates of Human societies. W.W.Norton & Company. New York, 1999 . p.212

9 - Ibid; p. 211- 213

۱۰ - هایدی مگیثی، فمینیسم و بنیاد گرایی اسلامی، انتشارات پگاه. کانادا، تورنتو، ۲۰۱۴، ص. ۳۰

11 - Crompton, p.315 189 - Ibid; p.315

12 - Ibid; p.315

13 - Crompton, p.316

14 - Ibid, p. 316

15 - Ibid; p.319

16 - Diamond, p.67



Interview with Faran Moradi, director of "Tehranto"

Jamileh Davoudi

Tehranto is a very good film that captures the different mentalities between those Iranian immigrants who came before the revolution and those who came after. It is a rare romantic comedy about the young Iranian generation abroad which is neither exaggerated nor dramatized. It was premiered in Canadian Film Fest in March, 2022, and has been featured in other prestige film festivals such as the 30th Cinequest film Festival this August. (Cinequest Tehranto)

I am very pleased that the director and screenwriter, Faran Moradi, has accepted my invitation for an interview with "Pezhvak of Persia". Born and raised in Toronto, after having made numerous films during his studies at Sheridan College, Faran went



Faran Moradi

on to direct and edit on Emmy Award winning TV shows including "Odd Squad" and write and direct the award-winning short film "Blackpowder and Guilt".

Tehranto is about two types of Iranian immigrants, those who immigrated before the revolution and those who came after. How do you describe yourself in that context?

My immediate family came here after the revolution. I'm definitely very into Iranian cultures, like Badi, but I'm also a lot like Sharon in many ways. Truth be told, the statement is definitely a little tongue-and-cheek because it's an obvious statement to make. In terms of how we describe the realities and cultures of these different types of Iranians, it's definitely a generalization. For example, Sharon's dad and her grandmother both left Iran before the revolution, but their ideologies are totally different.

What inspired you to study film and work in the movie industry?

The original inspiration was definitely seeing the behind-the-scenes featurettes for Star Wars - it was the first time I really understood that filmmaking was a profession. I was always a pretty creative kid, writing my own stories, composing music, drawing comic books, making my own newspaper for classmates, and even making my own toys from Play-Doh. Filmmaking was basically the culmination of all of these creative outlets and an intersection of these various (and mostly self-taught) disciplines.

You have worked on number of shorts and TV series. What were the challenges in making a feature film and how did you get the budget?

"Blackpowder and Guilt" was nice preparation for "Tehranto". Blackpowder and Guilt was shot on a budget of about \$6000 (crowdfunding and some of my own funds) and had a running time of 23 minutes. We received Telefilm funds (and a little crowdfunding again) for Tehranto, culminating in a \$100,000 budget. I took a lot of the lessons learned from Blackpowder to make our little money look like a lot. And this is all largely thanks to the generosity of local businesses, production companies, my alma mater and the cast and crew, that Jackie (the producer) was able to practically

make these miracles happen.

Tehranto is a rare Iranian romantic comedy while most other films are about politics and hardship of being Iranian either living in Iran or as immigrant or refugee. I am sure you wanted this to be a different film, can you elaborate?

The interesting thing is that even when Iranian directors attempt to work within the confines of what their government allows them to do, years later they might still turn around and throw them in jail as we saw recently. What many of the leading film festivals fail to realize is that they are in part complicit in these tragic events when they exclusively promote Iranian directors who "tow the party line" in a sense - and doubly worse is the fact that these artistic institutions profit on the hardships of Iranians almost in a way that exotifies our struggles. "Tehranto" was an attempt to answer the needs of the Iranian audiences, especially diasporic Iranians, who felt as though the warmth, love, poetry and laughter of our culture was not represented on screen. I'll forever be grateful to Cinequest and many other festivals that have programmed the film specifically for this reason.



Your film has been shown at different festivals. How has it been received, and will it have distribution?

Tehranto has been really well received by audiences everywhere it's played, particularly among immigrant and diasporic viewers. We've experienced lines of 1st and 2nd generation Canadians and Americans waiting to shake our hands and express their connection with the film and it's indicative of the genuine need for this sort of story. The film currently has Canadian distribution through Vortex Media, but we have not yet secured USA or international distribution. The movie will be in Canadian cinemas beginning November 4th, 2022.

Congratulation on finding a distributor. What is your next project?

I'm currently writing a dramatic film about how stoicism is the biggest enemy of father-son relationships, exploring the contentious bond between a father and son who've both lost one of their children - one to teen suicide and the other to a late-term miscarriage. The second film I'm attached to a sci-fi being produced by Wesley Ambrecht (can't say too much yet). And finally I'm in early development on a dramedy tv show about a young Iranian-Canadian lawyer who learns - upon the sudden death of her estranged father - that he was a member of the Iranian mob, and he's left his entire criminal enterprise in her name.

Any additional comment you like to add?

Maybe just that the film explores the concept of "double consciousness" - a phenomenon coined by W.E.B. Dubois wherein diasporic peoples feel as though they are both from their ancestral land and also the land that they've come to adopt as their new home, but they inversely also feel as though they are unwelcome by their ancestral land and also the land that they've come to adopt. Many diasporic peoples experience this identity crisis where they feel like they don't really belong anywhere, and this movie seeks to touch on this phenomenon a little bit from the perspective of a woman born here, and also a man who immigrated here.

I enjoyed watching Tehranto very much and look forward to seeing your future work. Thank you so much for your time.



You can see forever, Best of Silicon Valley

7 Bedrooms, 4.5 baths, Approx 7,000 sqft & One-acre land, Salt-water pool, Caretaker quarter

Los Altos Hills
\$18,000,000



MARYAM

CEO & Founder, MM Luxury Realty
650.419.0403
MaryamDickey@me.com
Lic. No. 01143680

Specialized:

Single Family Homes
Multi-units/Commercials
1031 Tax Differed Exchanges
Divorce
Probate





Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

(408)298-1500

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112